

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

(بطلان ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف)

نجم‌الدین طبسی

سرشناسه	طیسی، نجم الدین، ۱۳۳۴ - abasi, Najm al-Din
عنوان و نام پدیدآور	نقش علما در عصر ظهور امام زمان (عج) (بطلان ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی (عج)) / نجم الدین طیسی؛ ویراستار: محمد رضا غفوری.
مشخصات نشر	قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	۳۲۰ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۷۷-۶
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	کتابنامه: ص. ۳۲۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر	بطلان ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف.
موضوع	عصر ظهور
موضوع	* (Era of advent (Islam
موضوع	مهدویت--دفاعیه ها و ردیه ها
موضوع	Mahdism -- Apologetics works
موضوع	مهدویت--احادیث
موضوع	Mahdism -- Hadiths
موضوع	فقیهان شیعه
موضوع	Faqih, Shiite*
موضوع	محدثان شیعه
موضوع	Hadith (Shiites) -- Authorities
شناسه افزوده	حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت
رده بندی کنکره	۲۲۴/۵۵BP
رده بندی دیویی	۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۸۴۰۵۷۳۶
اطلاعات رکورد کتابشناسی	فیبا

نقش علما در عصر ظهور امام زمان

(بطلان ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی)

نجم الدین طیسی

محمد رضا غفوری

انتشارات مرکز تخصصی مهدویت - حوزه علمیه قم

عباس فریدی

رضا فریدی

۵۰۰ نسخه

اول / تابستان ۱۴۰۰

۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۷۷-۶

۱۰۰۰۰ تومان

مؤلف

ویراستار

ناشر

طراح جلد

صفحه آرا

شمارگان

نوبت چاپ

شابک

قیمت



حوزه علمیه قم
مرکز تخصصی مهدویت

تمامی حقوق © محفوظ است.

0 قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/خیابان شهدا/کوچه امار (۲۲)/بن بست شهید علیان، پ ۲۴/

تلفن: ۰۲۰ و ۱۴۱۰ ۸۴۱۷۸۴ / ۳۷۸۳۷۷۰ (داخلی ۱۱۷) / نمابر: ۰۲۵-۳۷۸۳۷۱۶۰

o www.mahdi۳۱۳.ir

o entesharatmarkaz@chmail.ir

دفتر بنیاد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در استان ها پاسخگوی درخواست های متقاضیان

کتاب و محصولات فرهنگی بنیاد و مرکز تخصصی مهدویت می باشد.

کد فایل ۰۲۹۰۱۳۰

فهرست مطالب

مقدمه پژوهش	۱۱
مقدمه	۱۱
جلسه اول	۱۶
رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی علیه السلام	۱۶
ادله مدعیان نقش تخریبی علما هنگام ظهور	۱۷
جلسه دوم	۲۱
ادامه روایت اول	۲۱
روایت	۲۲
بتریه	۲۲
جلسه سوم	۲۴
ابوجارود زیاد بن منذر	۲۵
جلسه چهارم	۳۰
ادامه بررسی سند روایت اول	۳۰
جلسه پنجم	۳۷
ادامه بررسی سند روایت اول	۳۷
جلسه ششم	۴۴
روایت دوم	۴۴

جلسه هفتم	۴۸
ادامه روایت دوم	۴۸
جلسه هشتم	۵۶
بررسی سند روایت دوم	۵۶
جلسه نهم	۶۲
ادامه بررسی محمد بن نصیر در سند روایت دوم	۶۲
جلسه دهم	۶۷
روایت سوم	۶۷
جلسه یازدهم	۷۲
روایت چهارم	۷۲
بررسی سند روایت	۷۵
جلسه دوازدهم	۷۶
ادامه بررسی سند روایت چهارم	۷۶
جلسه سیزدهم	۸۱
روایت پنجم	۸۱
جلسه چهاردهم	۸۵
ادامه بررسی سند روایت پنجم	۸۵
روایت ششم	۹۱
جلسه پانزدهم	۹۳
روایت هفتم	۹۳
جلسه شانزدهم	۹۹
منشأ ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عج	۹۹
بررسی سند روایت	۱۰۲

جلسه هفدهم	۱۰۶
ادامه بررسی سند روایت هفتم	۱۰۶
دلالت روایت هفتم	۱۰۹
جلسه هجدهم	۱۱۱
ادامه بررسی دلالت روایت هفتم	۱۱۱
جلسه نوزدهم	۱۱۶
ادامه بررسی دلالت روایت (ادامه بحث اکراد)	۱۱۶
بررسی روایات در مورد اکراد	۱۱۷
بررسی سند روایت	۱۱۹
جلسه بیستم	۱۲۶
روایت هشتم	۱۲۶
جلسه بیست و یکم	۱۳۰
جلسه بیست و دوم	۱۳۷
روایت نهم	۱۳۷
روایت دهم	۱۳۹
بررسی سند روایت	۱۴۰
جلسه بیست و سوم	۱۴۱
روایت یازدهم	۱۴۱
جلسه بیست و چهارم	۱۴۷
روایت دوازدهم	۱۴۷
جلسه بیست و پنجم	۱۵۰
روایت سیزدهم	۱۵۱
جلسه بیست و هشتم	۱۵۹

روایت چهاردهم.....	۱۵۹
روایت پانزدهم.....	۱۶۱
جلسه بیست و هفتم.....	۱۶۴
روایت شانزدهم.....	۱۶۵
جلسه بیست و هشتم.....	۱۶۸
جلسه بیست و نهم.....	۱۷۸
روایت هفدهم.....	۱۸۱
جلسه سی ام.....	۱۸۵
جلسه سی و یکم.....	۱۸۹
بررسی سند روایت هفدهم.....	۱۸۹
جلسه سی و دوم.....	۱۹۵
جلسه سی و سوم.....	۲۰۴
روایت هجدهم.....	۲۰۴
جلسه سی و چهارم.....	۲۰۹
جلسه سی و پنجم.....	۲۱۷
روایت نوزدهم.....	۲۱۷
جلسه سی و ششم.....	۲۲۱
جلسه سی و هفتم.....	۲۲۷
جلسه سی و هشتم.....	۲۳۴
مدح و فضیلت علمای شیعه در دوران غیبت امام زمان علیه السلام	۲۳۴
روایت اول.....	۲۳۴
جلسه سی و نهم.....	۲۴۰

جلسه چهارم	۲۴۷
جلسه چهل و یکم	۲۵۴
جلسه چهل و دوم	۲۶۰
جلسه چهل و سوم	۲۶۶
جلسه چهل و چهارم	۲۷۵
روایت دوم در مدح و فضیلت علمای شیعه در عصر غیبت	۲۷۹
جلسه چهل و پنجم	۲۸۱
روایت سوم	۲۸۱
جایگاه علمای شیعه در حکومت امام زمان علیه السلام	۲۸۲
روایت اول	۲۸۲
روایت دوم	۲۸۴
جلسه چهل و ششم	۲۸۵
انحراف سران و شخصیتهای بتزیه	۲۸۵
جلسه چهل و هفتم	۲۹۴
جلسه چهل و هشتم	۳۰۳
جلسه چهل و نهم	۳۰۷
سخن پایانی	۳۱۶
فهرست منابع	۳۱۷

مقدمه پژوهش

بدون تردید دوران ظهور را باید زیباترین دوره حیات انسانی دانست، زیرا دین به عنوان تنها راه جامع زندگی برای نیل به سعادت و نیکبختی در جامعه انسانی پیاده شده و به استناد آیه شریفه «يَعْبُدُونَنِي لَأُشْرِكُنَّ بِشَيْءٍ» عموم انسانها در مسیر بندگی و رشد حرکت می‌کنند. روشن است که تحقق این امر مهم بدون دستگیری هادیان و راهنمایان حق امکان ندارد، تا انسان در گرداب جهل و خطا نیفتاده و به نابودی کشیده نشود.

گسترده‌گی جوامع بشری و عدم امکان حضور توده مردم در محضر حجت الهی از یک سو، و وجود موانع و چالش‌های متعدد از جانب اولیای طاغوت و معاندان و مخالفان جبهه حق از سوی دیگر، ضرورت وجود حلقه واسطی به نام علما را اجتناب ناپذیر می‌کرد؛ از این رو در طول تاریخ عالمان و اندیشمندان دینی وظیفه رساندن حقایق دینی را از جانب پیشوای دین به مردم به عهده داشتند.

چرخش مردم از مسیر صحیح و سیر دادن آنها از وادی نور به سمت ظلمات با ولایت اولیای طاغوت زمانی امکان پذیر است که سایه جهل بر سر مردم گسترانیده شود، و در این راستا، جلوگیری از فعالیت علما در دستور کار جبهه کفر قرار گرفته و انواع هجمه‌ها از توهین و تخریب... انجام شد، تا در سایه دور کردن مردم از علما، خواست و آمادگی مردم برای پذیرش امر ظهور تا حد ممکن به تأخیر بیفتد.

مقدمه پژوهش

پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحث درس خارج مهدویت است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طیبی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده، در تبیین نقش علما در حفظ دین و سرپرستی مردم و حرکت آنها برای آمادگی برای رسیدن به دوران ظهور می باشد.

مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم و پژوهشکده مهدویت و موعودگرایی انتظار پویا در راستای تبیین علمی و تخصصی مباحث مهدویت براساس ارشادات مقام معظم رهبری در مورد اهمیت کارهای علمی در موضوع مهدویت و مبارزه با تفکرات انحرافی، این اثر را تقدیم می کند.

در این جا، فرصت را مغتنم می شماریم و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت الاسلام والمسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستر این کار را فراهم آوردند، و نیز جناب حجج اسلام سعید توسلی خواه و محمد مهدی یاورى که در تدوین و آماده سازی آن تلاش وافری کردند، اعلام می دارم.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

حوزه علمیه قم

مقدمه

حمد و سپاس بی‌کران خدای را که به من توفیق خدمت به حجت و ولی او؛ یعنی حضرت مهدی آل محمد علیهم‌السلام عنایت کرد که قریب دوازده سال موفق به تدریس خارج بحثهای مهدویت شدم و برکات غیرقابل توصیفی از این بابت شامل حال من گردید؛ لذا تدریس در این رشته را یکی از بزرگ‌ترین الطاف الهی بر خود می‌دانم. امید دارم به سبب ادعیه خالصانه امام زمان - روحی فداه - این توفیق از من سلب نشود، بلکه ملتمسانه تقاضای فزونی و زیادت‌رشدن را دارم. ان شاء الله.

در ضمن این درس یکی از بحثهای مطرح شده «نقش فقه‌های شیعه و عالمان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در دوران غیبت و ظهور امام عصر علیه‌السلام» است. البته این به درخواست مکرر فضلالی بحث و فرهیختگان بود که مستمرا بحثهای ما را از طریق فضای مجازی پی‌گیری می‌نمایند. شاید علت اصرار و تقاضای مکرر این باشد که این مطلب در بین عوام مطرح است که علمای با امام زمان مخالفت می‌کنند و در مقابل حضرت می‌ایستند و ایشان بسیاری از آقایان را در دروازه ورودی نجف اشرف و در قم به قتل می‌رساند، اما پس از تحقیق و بررسی روایات، حتی یک روایت در

این خصوص یافت نشد، بلکه روایات فراوانی از تجلیل و مدح و ستایش عالمان در عصر غیبت وجود دارد که ایشان حافظان عقاید مردم هستند و در زمان ظهور وظایف سنگینی از طرف امام عصر علیه السلام به ایشان محول می‌گردد و عمده مسولیت قضاوت را به عهده دارند.

گفتنی است ریشه این اتهام به سخن محی الدین ابن عربی در کتاب فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۳۳۶ و در باره عالمان اهل سنت است که هیچ ربطی به فقهای شیعه ندارد. آنجا که می‌گوید: «ولو لا ان السیف بید المهدی لأفتی الفقهاء بقتله ولكن الله يظهره بالسيف والكرم فيطمعون و يخافون فيقبلون حكمه من غير ايمان بل يضمرون خلافه». و متأسفانه قندوزی در ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۱۵ اشتباهات این جمله را به عنوان حدیث به امام باقر علیه السلام نسبت داده است.

البته این نظر شخص ابن عربی است و ربطی به کلمات ائمه طاهرین ندارد. مرحوم فیض نیز در ص ۴۷۱ نظیر آنرا از محی الدین آورده، ولی بر عالمان خود عامه تطبیق داده است.

با اندکی تامل در روایات اهل بیت معلوم می‌شود که عمده مخالفین چند دسته اند:

تبریه که شاخه ای از زیدیه و دارای عقاید التقاطی و مخلوط هستند؛
گروه مرجئه؛

نواصب و کسانی که بغض اهل بیت جزء اعتقادات آنان است.

اینها هیچ ربط و ارتباطی به حوزه های علمیه، پیروان مکتب اهل بیت و فقیهان آن ندارد.

بالاخره موفق شدیم طی چهل و دو درس از تاریخ ۹۸/۶/۲۴ تا ۹۸/۹/۳۰ به این موضوع پردازیم تا معلوم شود که این ادعایی اساس است و اتهامی است از سوی بد خواهان که سعی در ترویج آن دارند تا بتوانند مقام معنوی فقیهان را در جامعه اسلامی ما بکاهند، ولی الحمدلله نتیجه عکس داده و موفقیت آنان روزافزون است و ذلت دشمنان و بد خواهان نیز گسترده شده است. امید داریم خداوند عزوجل هر چه زودتر در ظهور و قیام مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله تعجیل فرماید تا دنیا پر از عدل و داد گردد. ان شاء الله.

قم المقدسه

نجم الدین طبسی

جلسه اول

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

مقدمه

بحث پیرامون این مطلب است که علما در هنگام ظهور چه نقشی دارند؟ این که گفته اند: «اولین مخالفان حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه علما و فقها هستند و آن ها برضد امام شمشیر می کشند و امام، آنان را از بین می برد» آیا این مسائل صحت دارد؟ در این خصوص بحث فقهایی شیعه و حوزه های مقدسه را باید از بحث علمای عامه جدا کرد. البته عده ای از علمای عامه در حال حاضر نیز مخالفت می کنند و منکر امام زمان عجل الله تعالی فرجه و تولد ایشان نیز هستند و چه بسا چنین اعتقادی نیز ندارند. از این رو علمای عامه مورد بحث نیست؛ بلکه محور بحث، در آغاز، نقش علما در دوران ظهور است؛ و پس از آن نقش علما در دوران غیبت خواهد بود (آیا علما نقش زمینه ساز دارند؟). امروزه مطرح کردن اشخاصی مانند یمانی و امثال آن برای محدود کردن قدرت مرجعیت است.

برخی ادعا می کنند که اگر شمشیر دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه نباشد علما فتوای قتل امام را صادر می کنند. این حرف، بی ربط و بدون سند است و به

هیچ وجه روایت نیست؛ بلکه حرف بعضی عرفا، مانند محیی الدین عربی و آن هم ناظر به علمای خودشان است و ارتباط چندانی به علمای شیعه ندارد.

برخی ادعا می کنند که نقش علما در دوران ظهور نقش تخریبی و مخالفت است؛ این افراد باید ادله خود را ارائه دهند. حال آن که علمای شیعه در طول تاریخ تشیع با کمترین امکانات، بزرگ ترین خدمات را در راه تبلیغ و ترویج مهدویت ارائه داده اند.

ادله مدعیان نقش تخریبی علما هنگام ظهور

از جمله ادله ای که مدعیان نقش تخریبی علما می توانند به آن استناد کنند، روایت ابوجارود است.

روایت اول

«وَهَذَا الْإِسْنَادُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَرَانَ الْمَدَائِنِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ، مَتَى يَقُومُ قَائِمُكُمْ؟ قَالَ: يَا أَبَا الْجَارُودِ، لَا تُدْرِكُونَ. فَقُلْتُ: أَهْلَ زَمَانِهِ. فَقَالَ: وَلَنْ تُدْرِكَ أَهْلَ زَمَانِهِ، يَقُومُ قَائِمُنَا بِالْحَقِّ بَعْدَ إِبَاسٍ مِنَ الشَّيْعَةِ، يَدْعُو النَّاسَ ثَلَاثًا فَلَا يُجِيبُهُ أَحَدٌ، فَإِذَا كَانَ الْيَوْمُ الرَّابِعُ تَعَلَّقَ بِأَسْتَارِ الْكُعْبَةِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، انصُرْنِي، وَدَعْوَتُهُ لَا تَسْقُطُ، فَيَقُولُ (تَبَارَكَ وَتَعَالَى) لِلْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ نَصَرُوا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ بَدْرٍ، وَلَمْ يَحْطُوا سُرُوجَهُمْ، وَلَمْ يَضَعُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَيُبَايِعُونَهُ، ثُمَّ يُبَايِعُهُ مِنَ النَّاسِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا، يَسِيرُ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَيَسِيرُ النَّاسُ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ)، فَيَقْتُلُ أَلْفًا وَخَمْسِمِائَةَ قُرْشِيًّا لَيْسَ فِيهِمْ إِلَّا قَرْحُ زَنْيَةٍ. ثُمَّ

يَدْخُلُ الْمَسْجِدَ فَيَنْقُضُ الْحَائِطَ حَتَّى يَصْنَعَهُ إِلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ يُخْرِجُ الْأَزْرَقَ وَ زُرَيْقَ غَضَيْنِ طَرِيَيْنِ، يُكَلِّمُهُمَا فَيُجِيبَانِهِ، فَيَرْتَابُ عِنْدَ ذَلِكَ الْمُبْطُلُونَ، فَيَقُولُونَ: يُكَلِّمُ الْمُتَوَقِّ؟! فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ خَمْسِمِائَةَ مَرْتَابٍ فِي جَوْفِ الْمَسْجِدِ، ثُمَّ يُخْرِفُهُمَا بِالْحَطْبِ الَّذِي جَعَاهُ لِيُخْرِقَا بِهِ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ وَ ذَلِكَ الْحَطْبُ عِنْدَنَا نَتَوَارُثُهُ، وَ يَهْدِمُ قَصْرَ الْمَدِينَةِ.

وَ يَسِيرُ إِلَى الْكُوفَةِ، فَيُخْرِجُ مِنْهَا سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفًا مِنَ الْبُشَرِيَّةِ، شَاكِينَ فِي السِّلَاحِ، قُرَاءَ الْقُرْآنِ، فَقَهَاءَ فِي الدِّينِ، قَدْ قَرَحُوا جِبَاهَهُمْ، وَ شَمَرُوا شِبَابَهُمْ، وَ عَمَّهُمُ التَّقَاتُ، وَ كُلُّهُمْ يَقُولُونَ: يَا ابْنَ فَاطِمَةَ، ارْجِعْ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ. فَيَصْعُ السَّيْفُ فِيهِمْ عَلَى ظَهْرِ النَّجَفِ عَشِيَّةَ الْاِثْنَيْنِ مِنَ الْعَصْرِ إِلَى الْعِشَاءِ، فَيَقْتُلُهُمْ أَسْرَعَ مِنْ جَزْرِ جَزُورٍ، فَلَا يَفُوتُ مِنْهُمْ رَجُلٌ، وَ لَا يَصَابُ مِنْ أَصْحَابِهِ أَحَدٌ، دِمَاؤُهُمْ قُرْبَانٌ إِلَى اللَّهِ. ثُمَّ يَدْخُلُ الْكُوفَةَ فَيَقْتُلُ مُقَاتِلِيهَا حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ). فَقَالَ: إِنَّ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيَمْلِكُ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ تِسْعَ سِنِينَ، كَمَا لَبِثَ أَصْحَابُ الْكَهْفِ فِي كَهْفِهِمْ، يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَذْلًا وَ قَسْطًا كَمَا مِلَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، وَ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ شَرْقَ الْأَرْضِ وَ غَرْبَهَا، يُقْتَلُ النَّاسُ حَتَّى لَا يَرَى إِلَّا ذَيْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَسِيرُ بِسِيرَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَدْعُو الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ فَيُجِيبَانِهِ، وَ تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ، فَيُوحِي اللَّهُ إِلَيْهِ، فَيَعْمَلُ بِأَمْرِ اللَّهِ.^۱

ابوجارود می گوید: «از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: «چه زمان قائم شما قیام می کند؟» فرمود: «ای ابوجارود، درک نخواهید کرد.» گفتم: «اهل زمان ایشان را؟» فرمود: «اهل زمان ایشان را نیز درک نمی کنی. قائم ما بعد از مایوس شدن از شیعه [یا مایوس شدن شیعیان] به حق قیام می کند. مردم^۲ را سه بار

۱. دلایل الإمامة، ص ۴۵۵.

۲. ناس: احتمال دارد به معنای عامه (اهل سنت) باشد.

دعوت می‌کند، احدی اجابت نمی‌کند.^۱ سپس، وقتی روز چهارم شود پرده کعبه را می‌گیرد و می‌گوید: پروردگارا! مرا یاری کن. خداوند متعال به ملائکه ای که پیامبر ﷺ را در روز بدر یاری کردند، فرمان یاری می‌دهد. ملائکه پیش از آنکه از مرکب‌ها پیاده شوند و سلاحشان را زمین بگذارند، با ایشان بیعت می‌کنند. سپس، ۳۱۳ مرد از مردم با او بیعت می‌کنند.

به مدینه می‌رود و مردم نیز تا خدا راضی شود، همراه او می‌شوند. پس، ۱۵۰۰ تن از قریش^۲ را به قتل می‌رساند که در میان آنان جز زنازاده وجود ندارد. سپس، داخل مسجد می‌شود و دیوار را شکسته و آن را به زمین می‌گذارد و ازرق و زریق - لعنت خدا بر آن‌ها باد - را بیرون می‌آورد^۳ و با آن‌ها حرف می‌زند. آن‌ها نیز جواب می‌دهند. در آن حال، اهل باطل به شك می‌افتند و

۱. این مطلب برخلاف مضمون دیگر روایات است؛ مگر این‌که گفته شود مقصود، نفس زکیه است؛ یا این‌که بگوییم ادامه ندهاها است.

۲. قریش پیامبر اکرم ﷺ را بسیار آزار و زیاد اذیت می‌کردند. به جهت اذیت‌های آن‌ها بود که آن حضرت مجبور شدند به طائف هجرت کنند. همچنین هجرت پیامبر ﷺ از مکه به مدینه به خاطر اذیت‌های قریش بود. در زمان امیر المؤمنین علیه السلام نیز تنها پنج نفر از قریش همراه امام از مکه به عراق آمدند که سه نفر از آن‌ها از بستگان امام بودند؛ اما فتنه جنگ جمل را به راه انداختند. در حادثه کربلا حتی یک نفر از قریش همراه امام حسین علیه السلام نرفت. امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: «بیست نفر که ما را دوست داشته باشند در مکه نیست.» علت مواضع تند قریش بر ضد اهل بیت علیهم السلام این است که امیر المؤمنین علیه السلام با آن‌ها قاطعانه برخورد می‌کرد. در جنگ بدر بیش از هفتاد نفر از آن‌ها کشته شدند که اکثر آن‌ها را امیر المؤمنین علیه السلام به قتل رساند. در روایت نیز بیان شده است که قریش برای امام زمان علیه السلام ایجاد مزاحمت می‌کنند.

۳. طبق روایات، خداوند هفتاد هزار ملک نقاله دارد که اجساد مردگان را به جاهای مناسب آنان انتقال می‌دهند. در نتیجه، باید بررسی شود این‌که امام زمان علیه السلام بدن‌های آن دور از قبر خارج می‌کند، چگونه است؟

جلسه اول

می‌گویند: مرده‌ها چگونه سخن می‌گویند؟ پانصد نفر از آن‌ها را در میان مسجد اعدام می‌کند. سپس، آن دورا با آن هیز می که برای آتش زدن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام جمع کرده بودند، می‌سوزاند و آن هیزم‌ها نزد ما به ارث است. قصر مدینه را نیز ویران می‌سازد.

سپس به سوی کوفه رهسپار می‌شود. در آن جا شانزده هزار تن از فرقه بتریه مسلح در برابر امام می‌ایستند. آنان قاریان قرآن و فقیهان دینی‌اند و پیشانی آنان در اثر عبادت زیاد، پینه بسته و چهره‌هایشان در اثر شب‌زنده‌داری زرد شده و نفاق سرپای آن‌ها را پوشانده است. يك صدا فریاد برمی‌آورند و به حضرت می‌گویند: «ای پسر فاطمه، از همان جا که آمده‌ای بازگرد؛ زیرا به شما نیازی نداریم.» سپس، شمشیر بر آن‌ها فرود آورده و از عصر روز دوشنبه تا عشا در پشت شهر نجف همه آن‌ها را در مدت نحر شتری از میان بر می‌دارد. حتی يك نفرشان نجات نمی‌یابد. اما به هیچ کدام از اصحاب امام علیه‌السلام ضرری نمی‌رسد. کشتن آن‌ها برای تقرب و نزدیک شدن به خدا است.»

در عصر ظهور زمان

جلسه دوم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

مقدمه

بحث، پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود و این که گفته اند علمای شیعه در برابر امام عصر عجل الله تعالی فرجه موضع گیری می کنند، آیا صحت دارد یا مطلب، چیز دیگری است؟ ما در صدد بررسی کردن مخالفان حضرت در هنگام ظهور بر اساس روایات هستیم. آیا در بین علمای شیعه کسی جزو مخالفان حضرت وجود دارد؟ به قطع می توان گفت حتی یک نفر هم نیست. در ادامه به بررسی روایاتی که ممکن است مورد استناد مدعیان قرار بگیرد، می پردازیم.

در روایت اول، فقها ذکر شده بود؛ اما خود روایت بیان کرده بود که مراد فرقه بتریه است. این که فقهای شیعه جزو مخالفان حضرت هستند، روایتی در این زمینه وجود ندارد.

ادامه روایت اول

«ثُمَّ يَدْخُلُ الْكُوفَةَ فَيَقْتُلُ مُقَاتِلِيهَا حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ). فَقَالَ: إِنَّ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِيَمْلِكُ ثَلَاثِمِائَةٍ وَتَسَعَ سِنِينَ، كَمَا لَبِثَ أَصْحَابُ الْكَهْفِ فِي كَهْفِهِمْ، يَتَأَلَّأُ الْأَرْضَ
عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِثَ ظُلْمًا وَجَوْرًا، وَيَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ شَرْقَ الْأَرْضِ وَغَرْبَهَا، يُقْتَلُ
النَّاسُ حَتَّى لَا يُرَى إِلَّا دَيْنٌ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَسِيرُ بِسِيرَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، يَدْعُو
الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ فَيُجِيبَانِهِ، وَتُطْوَى لَهُ الْأَرْضُ، فَيُوحِي اللَّهُ إِلَيْهِ، فَيَعْمَلُ بِأَمْرِ اللَّهِ.»^۱

«سپس به کوفه داخل شده و جنگاوران آن‌ها را تا راضی شدن خدا از میان
برمی‌دارد.» راوی می‌گوید: معنای این حرف امام را نفهمیدم. کمی صبر
کرده و سپس گفتم: «فدایت شوم، چگونه رضایت خدا را درک می‌کند؟»
فرمود: «ای ابوجارود، خداوند به مادر موسی عليه السلام وحی نمود؛ او (قائم عليه السلام) که از
مادر موسی بهتر است. به زنبور عسل وحی نمود و حال آنکه او بهتر از زنبور
عسل است.» در همین حال، مطلب او را نفهمیدم. فرمود: «آیا منظورم را
فهمیدی؟» عرض کردم: «بله.»

همانا قائم عليه السلام ۳۰۹ سال به تعداد ماندن اصحاب کهف در غار، مالک
[زمین] می‌شود. زمین را لبریز از عدل و داد می‌کند، بعد از آنکه از ظلم و جور
پر شده باشد.»

توضیح روایت

روایت

بتریه

نظر مامقانی رحمته الله:

مامقانی در مقباس الهدایة در مورد بتریه می‌فرماید:

«فرقة من الزيدية قيل نسبوا الى المغيرة لقبه الابتر وقيل هم اصحاب كثير النواء و

در بعضی روایات از امام زمان عليه السلام نقل شده است که فرمود: «ای ابوجارود، خداوند به مادر موسی عليه السلام وحی نمود؛ او (قائم عليه السلام) که از مادر موسی بهتر است. به زنبور عسل وحی نمود و حال آنکه او بهتر از زنبور عسل است.» در همین حال، مطلب او را نفهمیدم. فرمود: «آیا منظورم را فهمیدی؟» عرض کردم: «بله.»

حسن بن صالح و سالم بن ابی حفصة و حکم بن عیینة و سلمة بن کهیل و ابی المقدام و هم الذین دعوا الی ولایة علی ثم خلطوها بولایة ابی بکرو عمرو و یثیتون لهم الامامة و یبغضون عثمان و طلحة و زبیر و عایشة. و الذی أعتقده ان بترية هم زیدية العامة.^۱

«بتریه فرقه‌ای از زیدیه هستند که گفته‌اند: منسوب به مغیره هستند که لقب او ابتر است و نیز گفته‌اند: آن‌ها اصحاب کثیرالنواء، حسن بن صالح، سالم بن ابی حفصه، حکم بن عیینه، سلمة بن کهیل و ابوالمقدام هستند. آن‌ها به ولایت علی علیه السلام دعوت می‌کردند و آن را با ولایت ابوبکرو عمرو به هم آمیخته و امامت را برای آن‌ها اثبات کرده و بغض عثمان، طلحه، زبیر و عایشه را داشته‌اند. به اعتقاد من بتریه، زیدیه عامه هستند.»

بنابراین، هیچ‌یک از علمای شیعه اعتقادات بتریه را ندارند و سران بتریه نیز از علمای شیعه نیستند.

جلسه سوم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

منابع روایت اول:

۱. دلائل الإمامة (ص ۲۴۱، ح ۴۵۵ و ۴۳۵)؛
۲. الغيبة (للطوسي) (ص ۴۷۴، ح ۴۹۶)، آخر روایت را با کمی تفاوت نقل کرده است؛
۳. تاج الموالید (ص ۱۵۳)، همان متن الغيبة شیخ طوسي است که به صورت مرسل نقل شده است؛
۴. إثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۱۶ و ۵۱۷، ح ۳۷۲)، به نقل از الغيبة شیخ طوسي؛
۵. حلیة الأبرار (ج ۲، ص ۵۹۸ و ۵۹۹)، همان نص دلائل الإمامة که با تفاوت و به نقل از مسند فاطمه آورده شده است؛
۶. بحار الأنوار (ج ۵۲، ص ۲۹۱، ح ۳۴)، به نقل از الغيبة شیخ طوسي؛
۷. بشارة الإسلام (ص ۲۴۱)، به نقل از بحار الأنوار؛
۸. الأنوار البهیة (ص ۳۸۲ و ۳۸۳)، به نقل از الإرشاد؛

۹. معجم الأحاديث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۴، ص ۴۷۹).

بررسی سند روایت

«وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ (أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ هَارُونُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ هُمُرَانَ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ)».

ابوجارود زیاد بن منذر

ایشان علاوه بر آن که توثیق ندارد، در مذمتش نیز روایاتی وجود دارد. از این رومامقانی حکم به ضعف او می‌کند. متأخرین و معاصرین نیز چنین نظری دارند؛ اما آیت الله خوبی ایشان را توثیق می‌کند. از عامه نه تنها کسی او را تقویت نکرده، بلکه همگی وی را تضعیف کرده‌اند. از تضعیف آن‌ها می‌توان فهمید که ایشان مورد تأیید است؛ زیرا عامه علت تضعیف وی را نقل روایات در فضایل اهل بیت علیهم السلام بیان می‌کنند.

دیدگاه‌های عامه در مورد ابوجارود

جورجانی نام او را در کتاب الکامل فی الضعفاء برده است.
«وقال معاوية بن صالح، عن يحيى بن معين: كذاب عدو الله ليس يسوي فلسا؛ دروغ‌گو دشمن خدا است و یک فلس (معادل ریال) ارزش ندارد.»
قال عباس الدوري عن يحيى: «كذاب».^۱

عامه ابوجارود را به جهت نقل روایات در فضایل اهل بیت علیهم السلام تضعیف می‌کند. او در ذیل آیه شریفه ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ از امام باقر علیه السلام چنین روایت می‌کند: «اهتدی الی ولایتنا»^۱ ابن عدی جرجانی می‌گوید:

«وهذه الاحادیث التي امليتها مع سائر احاديثه التي لم اذكرها، عامتها غير محفوظة وعامة ما يروى زياد بن منذر هذا في فضائل اهل البيت عليهم السلام و هو من المعدودين من اهل الكوفة ای الغالی وله عن ابی جعفر عليه السلام تفسير و غير ذلك. انما تكلم فيه يحيى بن معين وضعفه لانه يروى احاديث في فضائل اهل البيت عليهم السلام ويروى ثلب غيرهم ويفرط في ذلك ولذلك ضعفه.»

«این احادیثی که نوشتم و سایر روایاتی که ذکر نکردم، مورد اعتنا نیست و اکثر اخباری که زیاد بن منذر نقل می‌کند در فضایل اهل بیت علیهم السلام است. او از اهل کوفه (غالی) شمرده می‌شود و برای او از ابوجعفر علیه السلام تفسیری است. یحیی بن معین او را تضعیف می‌کند؛ چون علاوه بر نقل احادیث در فضایل اهل بیت علیهم السلام، غیر آنان (صحابه) را تضعیف می‌شمارد و چون از این جهت افراط کرده، او را تضعیف می‌کند.»

به نظر ما تضعیف ابوجارود توسط بزرگان اهل سنت اگر دلیل بر اعتبار او نباشد، حداقل موجب تجدید نظر در مورد تضعیف او است.

دیدگاه‌های خاصه درباره ابوجارود

نظر نجاشی رحمته الله:

«زیاد بن المنذر أبو الجارود الهمداني الخارفي الأعمى أخبرنا ابن عبدون عن علي بن محمد عن علي بن الحسن عن حرب بن الحسن عن محمد بن سنان قال قال لي أبو الجارود: ولدت أعمى ما رأيت الدنيا قط كوفي كان من أصحاب أبي جعفر عليه السلام وروی عن أبي عبد الله عليه السلام وتغير لما خرج زيد - رضي الله عنه؛ «زیاد بن منذر ابوجارود همدانی کور بود.» محمد بن سنان می‌گوید: «ابوجارود برای من گفت: کور به دنیا آمدم و هیچ‌گاه دنیا را ندیدم. او کوفی و از اصحاب امام باقر عليه السلام بود و از امام صادق عليه السلام نیز روایت نقل کرده است و زمان قیام زید تغییر کرد.»

نظر شیخ طوسی رحمته الله:

شیخ طوسی می‌فرماید: «ابوجارود زیدی بود و فرقه زیدیه جارودی به او منتسب است.»

نظر ابن غضائری رحمته الله:

«هو صاحب المقام حديثه في حديث أصحابنا أكثر منه في الزيدية و أصحابنا يكرهون ما رواه محمد بن سنان عنه ويعتمدون ما رواه محمد بن بكر الأرجتي؛ «او صاحب مقام بود. روایات او در احادیث اصحاب ما از روایات او در زیدیه بیشتر است. اصحاب ما آنچه محمد بن سنان از او روایت می‌کند را کراهت می‌دارند و به آنچه محمد بن بکر ارجتی روایت کرده اعتماد می‌کنند.»

روایات در مذمت ابوجارود

نظر کشی علیه السلام:

۱. ابوجارود زیاد بن المنذر الأعمی السرحوب: «حکي أن أبا الجارود سمي سرحوبا و تنسب إليه السرحوبية من الزيدية سماه بذلك أبو جعفر عليه السلام، و ذكر أن سرحوبا اسم شيطان أعمى، يسكن البحر، وكان أبو الجارود مكفوبا أعمى، أعمى القلب^۱ حكايت شده است که ابوجارود، سرحوب نامیده می شد و فرقه سرحوبیه زیدیه به او منسوب است. امام باقر عليه السلام او را به این اسم نامید و فرمود که سرحوب اسم شیطانی نابینا است که در دریا سکونت دارد. ابوجارود نابینا و کور دل بود.»

نظر آیت الله خویی رحمته الله:

«أقول: أما إنه كان زیدیا فالظاهر أنه لا إشكال فيه، وأما تسميته بسرحوب، عن أبي جعفر عليه السلام فهي رواية مرسلّة من الكشي لا يعتمد عليها، بل إنها غير قابلة للتصديق، فإن زيادا لم يتغير في زمان الباقر عليه السلام، وإنما تغير بعد خروج زيد، وكان خروجه بعد وفاة أبي جعفر عليه السلام بسبع سنين. فكيف يمكن صدور هذه التسمية من أبي جعفر عليه السلام؟ گویا شکی در زیدی بودن او نیست؛ اما نام گذاری او به سرحوب توسط امام باقر عليه السلام بر مبنای روایت مرسلی از کشی است که اعتمادی بر آن نیست؛ زیرا او در زمان امام باقر عليه السلام چندان تغییر نکرده بود و بعد از خروج زيد تغییر کرد. زيد هفت سال بعد از وفات ابوجعفر عليه السلام خروج کرد؛ با وجود این، آیا امکان دارد این تسمیه از ابوجعفر عليه السلام

فقه علمای در عصر ظهور امام زمان عليه السلام

۱. معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۳۴.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۳۴.

صادر شده باشد؟»

۲. ثم قال الكشي: «إسحاق بن محمد البصري، قال: حدثني محمد بن جمهور، قال: حدثني موسى بن يسار [عن] الوشاء، عن أبي بصير، قال: كنا عند أبي عبد الله عليه السلام فمرت بنا جارية معها قمم فقلبت، فقال أبو عبد الله عليه السلام: إن الله عز وجل إن كان قلب قلب أبي الجارود، كما قلبت هذه الجارية هذا القمم فما ذنبى؟!^۱

ابوبصیر گفت: نزد امام صادق عليه السلام بودیم که کنیزی از کنار ما عبور کرد که همراه او قمقمه ای بود. وقتی آن قمقمه را برگرداند، امام صادق عليه السلام فرمود: خداوند قلب ابوجارود را برگردانده است؛ همان طور که این جاریه آن قمقمه را برگرداند. گناه من چیست؟!»

۳. علي بن محمد، قال: حدثني محمد بن أحمد، عن علي بن إسماعيل عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن أبي أسامة «قال لي أبو عبد الله عليه السلام: أما فعل أبو الجارود؟ أما والله لا يموت إلا تائها؛

امام صادق عليه السلام فرمودند: «ابوجارود چه کرد؟ به خداوند قسم، گمراه از دنیا می رود.»

آیت الله خویی نسبت به این روایات از حیث سند و دلالت مناقشه می - کند.

جلسه چهارم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی سند روایت اول

ادامه روایات مذمت ابوجارود

۴. علی بن محمد قال: حدثني محمد بن أحمد عن العباس بن معروف عن أبي القاسم الكوفي، عن الحسين بن محمد بن عمران عن زرعة عن سماعة عن أبي بصير قال: «ذكر أبو عبد الله عليه السلام كثير النوء وسالم بن أبي حفصة وأبا الجارود، فقال: كذابون مكذبون كفار عليهم لعنة الله قال: قلت جعلت فداك كذابون قد عرفتهم فما معنى مكذبون؟ قال: كذابون يأتوننا فيخبرون أنهم يصدقوننا وليس كذلك و يسمعون حديثنا، فيكذبون به.»

ابوبصیر می گوید: «نزد امام صادق عليه السلام نام كثيرالنوء، سالم بن ابی حفصه و ابوجارود ذکر شد.» حضرت فرمود: «این ها دروغ گو، مکذب و کافر هستند - لعنت خداوند بر آن ها باد.» گفتم: «فدایت شوم، کذب آنان را شناختیم، معنای مکذبون چیست؟» فرمودند: «کذابون نزد ما می آیند؛ خبر می دهند که ما را تصدیق می کنند؛ حال آن که چنین نمی کنند. حدیث ما را می شنوند؛

سپس آن را تکذیب می‌کنند.»

۵. حدثني محمد بن الحسن البرائي وعثمان بن حامد الكشيان، قالا: حدثنا محمد بن زياد، عن محمد بن الحسين، عن عبد الله المزخرف، عن أبي سليمان الحمار، قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لأبي الجارود بمنى في فسطاطه رافعا صوته: يا أبا الجارود، كان والله أبي إمام أهل الأرض حيث مات لا يجهله إلا ضال، ثم رأيته في العام المقبل، قال له مثل ذلك، قال: فلقيت أبا الجارود بعد ذلك بالكوفة، فقلت له: أليس قد سمعت ما قال أبو عبد الله ع مرتين؟ قال: إنما يعني أباه علي بن أبي طالب عليه السلام»^۱

ابوسليمان حمار می‌گوید: «شنیدم امام صادق عليه السلام به ابوجارود در منا با صدای بلند می‌گوید: «ای ابوجارود، به خدا قسم، پدرم امام اهل زمین بود. هنگامی که از دنیا رفت به مقامش کسی جاهل نبود، مگر گمراه». سال بعد او را دیدم و امام مثل آن مطلب را به او فرمود. پس از آن، ابوجارود را در کوفه ملاقات کردم و به او گفتم: «آیا نشنیدی آنچه امام صادق عليه السلام دومرتبه فرمود؟» گفت: «مراد امام از پدر، علی بن ابی طالب عليه السلام بود.»

از این روایات استفاده می‌شود که ابوجارود گمراه بوده است؛ اما آیت الله خوئی بر آن اشکال کرده و می‌گوید:

نظر آیت الله خوئی رحمته الله:

«أقول: هذه الروايات كلها ضعيفة على أنها لا تدل على ضعف الرجل وعدم وثاقته إلا الرواية الثالثة منها لكن في سندها علي بن محمد وهو ابن فيروزان و لم يوثق و محمد بن أحمد وهو محمد بن أحمد بن الوليد وهو مجهول و الحسين بن محمد بن عمران مهممل إذن كيف يمكن الاعتماد على هذه

الروایات في تضعیف الرجل فالظاهر أنه ثقة لا لأجل أن له أصلاً ولا لرواية الأجلاء عنه لما عرفت غیر مرة من أن ذلك لا يكفي لإثبات الوثاقة بل لوقوعه في أسانید کامل الزیارات، وقد شهد جعفر بن محمد بن قولویه بوثاقه جمیع روائها. فقد روى عن أبي جعفر عليه السلام وروی عنه عثمان بن عیسی الباب ۱۳، في فضل الفرات وشربه والغسل فيه، الحديث ۳. ولشهادة الشيخ المفید، في الرسالة العددية بأنه من الأعلام الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال والحرام والفتيا والأحكام الذين لا يطعن عليهم ولا طريق إلى ذم واحد منهم. ولشهادة علي بن إبراهيم في تفسيره بوثاقه كل من وقع في أسناده.»

«روایات وارده در مذمت، همگی ایراد دارند و نیز دلالت بر ضعف وعدم وثاقتش ندارند؛ به جز روایت سوم که آن نیز از لحاظ سندی مشکل دارد؛ چون در سند آن افراد مجهولی هستند؛ در نتیجه، وی به ظاهر، ثقة است. ثقة بودن او به دلیل برخورداری از اصل و یا نقل روایت بزرگان از او نیست؛ زیرا دانسته است که آن ها برای اثبات وثاقت شخص کفایت نمی کند؛ بلکه به جهت وجود وی در اسناد کامل الزیارات است که جعفر بن محمد بن قولویه شهادت می دهد تمام راویان آن ثقة هستند. همچنین به خاطر شهادت شیخ مفید در رساله عددیه براینکه او جزو بزرگانی است که از آن ها حلال و حرام و احکام گرفته می شد. علاوه بر عدم وجود طعن بر آنان، راهی برای ذم حتی یکی از آنان نیست و نیز به جهت شهادت علی بن ابراهیم در تفسیرش به وثاقت همه کسانی که در اسناد آن قرار دارند.»

به نظر ما دلیل دیگری نیز درباره وثاقت ایشان از کلمات آیت الله خویی استفاده می شود؛ این که ابو جارود از مذهب زیدی به مذهب حق اثناعشری برگشت. بر فرض این که احادیث در مذمت او اعتبار داشته باشد، معارض

دارد. حسن بن محبوب از او احادیث لوح را نقل می‌کند. حسن بن محبوب از شاگردان امام صادق علیه السلام بود. امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ هجری به شهادت رسید و حسن بن محبوب او را عمر شریف امام صادق علیه السلام به دنیا آمده و از ابو جارود احادیث لوح را نقل می‌کند؛ بنابراین، ابو جارود در آن هنگام بر هدایت بوده است.

«ثم إن الشيخ الصدوق قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار- رضي الله عنه- قال: حدثنا أبي، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: دخلت على فاطمة عليها السلام، وبين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء، فعددت اثني عشر، آخرهم القائم عليه السلام، ثلاثة منهم محمد وأربعة منهم علي عليه السلام»^۱

شیخ صدوق به سندش از ابو جارود از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری نقل می‌کند که گفت: «نزد فاطمه عليها السلام شرفیاب شدم. نزد ایشان لوحی بود که در آن اسماء اوصیا بود؛ آنان را شمردم دوازده نفر بودند. آخرین آن‌ها قائم عليه السلام و سه نفر از آنان محمد و چهار نفرشان علی بود.»

سپس آیت الله خویی می‌فرماید:

«أقول: إذا صح سند الروایتين ولم يناقش فيهما بعدم ثبوت وثاقة أحمد بن محمد بن يحيى والحسين بن أحمد بن إدريس، لم يكن بد من الالتزام برجوع أبي الجارود، من الزيدية إلى الحق، وذلك فإن رواية الحسن بن محبوب المتولد قريبا من وفاة الصادق عليه السلام عنه، لا محالة تكون بعد تغييره و

بعد اعتناقه مذهب الزیدیه بکثیر، فإذا روی أن الأوصیاء اثنا عشر، آخرهم القائم، ثلاثة منهم محمد، وأربعة منهم علي عليه السلام، كان هذا رجوعاً منه إلى الحق، والله العالم.^۱

«اگر سند دوروایت صحیح باشد و در عدم وثاقت احمد بن محمد بن یحیی و حسین بن احمد بن ادريس خدشه وارد نشده است، چاره‌ای از التزام به رجوع ابوجارود از زیدیه به مذهب حق نیست؛ علت آن نقل روایت وی از حسن بن محبوب است که او آخر عمر شریف امام صادق علیه السلام به دنیا آمد. بنابراین، روایت بعد از تغییر از مذهب زیدیه باید نقل شده باشد؛ چون وقتی روایتی نقل می‌کند که اوصیا دوازده نفر بودند و آخرین آن‌ها قائم عجل الله تعالی فرجه و سه نفر از آنان محمد و چهار نفرشان علی بود؛ یعنی رجوع او از زیدیه به مذهب حق است.»

بنابراین، این سؤال مطرح می‌شود که آیا رجوع کردن ابوجارود به حق و مذهب اثنا عشری دلالت بر وثاقت خواهد بود؟ آیا هراثنا عشری ثقة است؟ در یک صورت می‌توان وثاقت را معتقد شد که مبنا را اصالة العدالة قرار دهیم؛ یعنی اصل این است که شیعه عادل است. آیت الله خویی اثنا عشری بودن ابوجارود را اثبات کرد؛ اما بحث وثاقت او باقی است؛ البته وجود ابوجارود در اسناد کتاب کامل الزیارات و کتاب تفسیر قمی و نیز شهادت شیخ مفید بر اعتبار او، کفایت می‌کند؛ چه بر مذهب زیدی باقی بماند و یا از آن برگشته باشد.

نظر مامقانی رحمته الله:

در خصوص رجوع ابوجارود به حق و مذهب اثنا عشری

«وتلخیص المقال: أنَّ الرجل لم يرد فيه توثیق بوجه، بل هو مذموم أشدَّ الذمِّ. وقد ضَعَفَه في الوجیزة... وغيرها. ولا ینفع بعد ذلك عدَّ الشیخ المفید إیَّاه في الجماعة الذین مدحهم من أصحاب الباقرین عليهما السلام. لما نبَّهنا علیه عند نقل عبارته في الفائدة الثانية والعشرين من المقدمة من أنَّ شهادته إنَّما تنفع في مجهول الحال، دون معلوم الضعف، والرجل معلوم الضعف، فتدبَّر.»^۱

«خلاصه کلام: نه تنها ایشان توثیق ندارد، بلکه به شدت نیز مذمت شده است. علامه مجلسی در وجیزه و غیر آن او را ضعیف می داند. بعد از تضعیف علامه مجلسی قراردادن وی توسط شیخ مفید جزو جماعت مدح شده از اصحاب باقرین عليهما السلام، سودی ندارد؛ زیرا آنچه در فائده ۲۲ در مقدمه به آن اشاره کردیم، شهادت شیخ مفید در مورد راوی مجهول الحال نفع دارد؛ اما فردی که ضعف او معلوم بوده، منفعتی ندارد و ایشان نیز معلوم الضعف هستند.»

نظر فرزند مامقانی رحمته الله:

«ظهر ممَّا نقلناه عن المصادر المشار إليها أنَّ المعنون ضعیف مبدع عند الخاصة والعامة، وأنَّ حدیثه ساقط عن الاعتبار إلا إذا ثبت أنَّ روایتیه كانت قبل الانحراف^۲ آنچه از مصادر مورد اشاره نقل کردیم، ظاهر گردید که معنون نزد خاصه و عامه ضعیف و بدعت گذار است و حدیث او اعتبار ندارد؛ مگر این که ثابت شود نقل روایت وی قبل از انحرافش بوده است.»

نظر نهایی در مورد ابوجارود

به نظر ما به دلیل گفتار شیخ مفید، ابوجارود ثقه است و معارضی نیز ندارد. تضعیف علامه مجلسی با توجه به متأخر بودن وی امکان دارد به استناد روایات ذامه باشد که از حیث سند ضعیف هستند. نظر ما نیز همین است و ابوالجارود ثقه می باشد، والله العالم.

جلسه پنجم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی سند روایت اول

محمد بن همام

وی ثقة است.

ابوالحسین محمد بن هارون

ایشان توثیقی ندارد و تنها نجاشی در شرح حال احمد بن محمد بن ربیع بر او ترحم دارد.

نظر بهبهانی رحمته الله:

«یظهر منه حسن حاله؛ از ترحم نجاشی حسن حال ایشان ظاهر می شود.»

نظر مامقانی رحمته الله:

«وذلك مما يدرج الرجل في الحسان لكشفه عن كونه اماميا مريضاً؛^۱ ایشان حسن است؛ زیرا ترحم نجاشی کشف از امامی بودن می کند و نیز مورد

رضایت نجاشی بوده است.»

نظر شوشتری رحمته الله:

قال: «ترحم النجاشي عليه في أحمد بن محمد بن الربيع أقول: هو ابن هارون بن موسى التلعكبري. هذا، وقال النجاشي في أبيه: «كنت أحضر في داره مع ابنه أبي جعفر والناس يقرءون عليه.» فإن كان المراد بابنه هذا، فإما أن يكون ذا كنيته، وإما يكون إحداهما تصحيفا أو تحريفا؛^۱ نجاشی در ترجمه احمد بن محمد بن ربيع براو ترجم کرده است و او همان ابن هارون بن موسى تلعكبري است. نجاشی در مورد پدر او می گوید: «من در خانه او همراه فرزندش، ابو جعفر بودم و طلاب و محدثین نزد او قرائت می کردند. اگر مراد از «ابنه همین باشد، یا باید بگوییم ایشان دارای دو کنیه بوده یا این که یکی از دو کنیه تصحیف یا تحریف گردیده است.»

آیت الله خویی نیز ترجم نجاشی را نقل می کند. نمازی نیز به روایاتی که از او نقل شده، از جمله نامه خلیفه دوم به معاویه اشاره می کند.

بنابراین، در مورد محمد بن هارون تنها «طلب رحمت» نجاشی را داریم و طبق مبنای مامقانی ترجم کشف از اعتبار و حسن شخص می کند؛ البته گفته ی ایشان در صورتی که معارض نداشته باشد، صحیح است.

حسن بن بشیر

نظر مامقانی رحمته الله:

«عده الشيخ رحمه الله من أصحاب الرضا عليه السلام، مضيفا إلى ما في العنوان

در ترجمه نجاشی

قوله: مجهول. وقال في القسم الثاني من الخلاصة: الحسن بن بشير، من أصحاب الكاظم عليه السلام مجهول. انتهى. وظاهر كونه إمامياً؛ اگرچه شیخ طوسی، ایشان را از اصحاب امام رضا عليه السلام قرار می دهد، ولی فرموده: مجهول است. علامه حلی نیز او را در قسم دوم خلاصة الاقوال ذکر می کند. گویا او امامی است.»

نظر فرزند مامقانی رحمته الله:

«کَلَّ من عنوانه صرّح بجهالته، فهو مجهول الحال؛ ^۲هر کسی او را عنوان کرده به مجهول بودن او نیز تصریح می کند. پس او مجهول الحال است.»

در نتیجه، حسن بن بشیر، مجهول الحال است؛ البته روایتی از ایشان در تهذیب در فضیلت مساجد و جماعت نقل شده است؛ اما راوی روایت به عنوان حسین بن کثیر و حسن بن یسار و حسین بن بشار نیز نقل شده است؛ یعنی عنوان و وصف ایشان هر دو بحث است.

علی بن اسباط

نظر نجاشی رحمته الله:

«علي بن أسباط بن سالم بياح الزطي أبو الحسن المقرئ كوفي، ثقة، وكان فطحياً، جرى بينه وبين علي بن مهزيار رسائل في ذلك، رجعوا فيها إلى أبي جعفر الثاني عليه السلام، فرجع علي بن أسباط، عن ذلك القول وتركه، وقد روى عن الرضا عليه السلام من قبل ذلك، وكان أوثق الناس وأصدقهم لهجة؛ ^۳علی بن

۱. تنقيح المقال في علم الرجال، ج ۱۹، ص ۶.

۲. همان.

۳. معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۲۸۴.

اسباط کوفی وثقه است و او فطحی مذهب بود. بین او و علی بن مهزیار نامه‌هایی در این مورد رد و بدل می‌شد؛ بدین سبب، به ابو جعفر ثانی علیه السلام رجوع کردند. سپس علی بن اسباط از مذهب فطحیه برگشت. قبل از آن از امام رضا علیه السلام روایت نقل می‌کرد و از موثق‌ترین و صادق‌ترین مردم بود.»

نظر کشی علیه السلام:

«كان علي بن أسباط فطحيا، ولعلي بن مهزيار إليه رسالة في النقض عليه مقدار جزء صغير، قالوا: فلم ينجع ذلك فيه ومات على مذهبه؛^۱ علی بن اسباط فطحی مذهب بود و علی بن مهزیار در رد مذهب او نامه‌ای نوشت. گفته‌اند: آن نامه در او اثری نداشت و بر مذهب خودش از دنیا رفت.»

نظر شوشتری علیه السلام:

«قول: لا يبعد تقدّم قول النجاشي برجوعه عن الفطحية على قول الكشي بعدمه. ويؤيد رجوعه ما رواه الكافي عنه، قال: خرج أبو جعفر الجواد علیه السلام فنظرت إلى رأسه ورجليه لأصف قامته لأصحابنا بمصر، فبينما أنا كذلك حتى قعد وقال: يا عليّ إنّ الله احتجّ في الإمامة بمثل ما احتجّ به في النبوة، فقال: ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۲ وعن عليّ بن مهزيار، قال: كتب عليّ بن أسباط إلى أبي جعفر علیه السلام في أمر بناته وأنه لا يجد أحدا مثله، فكتب إليه أبو جعفر علیه السلام: فهمت ما ذكرت من أمر بناتك وأنت لا تجد أحدا مثلك، فلا تنظر في ذلك - رحمك الله - فإنّ الرسول صلوات الله عليه وآله قال: إذا جاءكم من ترضون خلقه و

فقه
علماء
در رد
فطحی
و
نقد
قول
نجاشی

۱. همان، ص ۲۸۵.

۲. مریم، ۱۳.

دینه، فزّوجوه.^۱

«بعید نیست که سخن نجاشی برکشی تقدم داشته و قول به رجوع اواز مذهب فطحی مقدم باشد. آنچه کافی از اورایت کرده است، رجوع اورا تأیید می‌کند. علی بن اسباط می‌گوید: امام جواد علیه السلام از منزل بیرون آمد و من از سرتا پایش را نگاه کردم تا اندام اورا برای هم مذهبان مصری خود وصف کنم. در این میان بودم که نشست و فرمود: «ای علی، به راستی خداوند در امامت همان حجتی را اقامه کرده است که در نبوت اقامه کرده و فرموده است: و حکم نبوت را در کودکی به او عطا کردیم.»

علی بن مهزیار می‌گوید: «علی بن اسباط نامه‌ای به ابوجعفر علیه السلام در مورد دخترانش و این که احدی مثل خودش یافت نمی‌شود، نوشت. ابوجعفر علیه السلام در جواب فرمود: «آنچه از امر دخترانت ذکر کردی و این که احدی مثل خودت نیافتی را درک کردم؛ چنین نظری نداشته باش. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی کسی که اخلاق و دین وی مایه رضایت است و به خواستگاری آمد، به اوزن بدهید.»

نظر آیت الله خویی رحمته الله:

«والمتمحصل أنه لا إشكال في وثاقة علي بن أسباط، وفي أنه كان فطحيا في زمان الرضا عليه السلام لما عرفت، إنما الإشكال في رجوعه عن ذلك في زمان الجواد عليه السلام. فإن مقتضى عد ابن مسعود إياه من الفطحية وإخبار الكشي عن جماعة بأنهم قالوا: إن علي بن أسباط مات على مذهبه بعد ما ذكر أنه كان فطحيا، أنه لم يرجع إلى الحق حتى مات، وصريح النجاشي أنه رجع إلى

الحق في زمان الجواد عليه السلام، فبين الأمرين تهافت وتناقض. قال ابن داود: «و الأشهر ما قال النجاشي، لأن ذلك شاع بين أصحابنا وذاع فلا يجوز بعد ذلك الحكم بأنه مات على المذهب الأول» (انتهى). أقول: إن كان الأمر كما ذكره ابن داود فلما ذا ذكره في القسم الثاني (٣٢١) بل كان عليه أن يذكره في القسم الأول كما صنعه العلامة. وكيف كان، فلم يظهر لنا وجه لتقديم قول النجاشي على قول محمد بن مسعود الذي هو كان قريب العهد إلى زمان الجواد عليه السلام.^١

«اشکالی در وثاقت علی بن اسباط واین که او در زمان امام رضا عليه السلام فطحی بوده، نیست؛ بلکه رجوع او از فطحیه در زمان امام جواد عليه السلام محل اشکال است. مقتضای سخن ابن مسعود که او را از فطحیه شمرده و نیز خبر دادن کشی از جماعتی که بعد از ذکر فطحی بودن او گفتند: «او بر مذهبش از دنیا رفت.» این است که او به حق رجوع نکرد تا این که از دنیا رفت. اما نجاشی به صراحت بیان می کند که او در زمان امام جواد عليه السلام به حق برگشت؛ در نتیجه، بین این دو کلام تناقض وجود دارد. ابن داوود می گوید: اشهر، گفتار نجاشی است؛ زیرا آن مطلب بین اصحاب ما شیوع دارد. پس حکم به این که او بر مذهب اولش وفات یافت، جایز نیست. می گوییم: اگر امر، همان چیزی باشد که ابن داوود ذکر کرده، پس چرا ابن داوود او را در قسم دوم آورده است؟ در حالی که باید او را در قسم اول می آورد؛ همان گونه که علامه چنین کرده است. به هر حال، وجه تقدیم قول نجاشی بر قول محمد بن مسعود که به زمان امام جواد عليه السلام نزدیک است، برای ما روشن نیست.»

طبق مبنای آیت الله خوئی که اعتقادات راوی را در توثیق و عدم توثیق دخالت نمی‌دهد؛ عدم رجوع علی بن اسباط از فطحیه اشکالی به وثاقت او وارد نمی‌کند.

نزدیک به چهارصد روایت از علی بن اسباط در کتب اربعه نقل شده که این خود شاهی دیگر بروثاقت و یا اعتبار ایشان است.

بنابراین، استناد به این روایت برای اثبات این که فقهای شیعه جزو مخالفین حضرت ولی عصر علیه السلام در دوران ظهور هستند، تمام نیست؛ چون اولاً: روایت از حیث سند دارای اشکال است؛ ثانیاً: از جهت دلالت، روایت بیانگر مخالفت فقهای شیعه نیست؛ بلکه مخالفت فرقه بتریه با امام زمان علیه السلام را بیان می‌کند.

جلسه ششم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

مقدمه

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود. شبهه‌ای را بعضی مطرح می‌کنند که علما و فقهای شیعه در برابر حکومت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه موضع می‌گیرند. ما در این نوشتار در مقام پاسخ به این مسئله هستیم. به تکرار بیان شد که مدعیان نمی‌توانند حتی یک دلیل برای ادعا ارائه کنند. روایت اولی که بیان کردیم از کتاب دلائل الامامة تألیف طبری بود که از جهت سند دارای اشکال بود و از جهت دلالت نیز ربطی به علمای شیعه نداشت. روایت دومی که ممکن است به آن استناد بشود، روایتی است که علامه مجلسی نقل می‌کند.

روایت دوم

«أَقُولُ رُويَ فِي بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ نَصِيرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْفُرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عليه السلام هَلْ لِلْمَأْمُورِ الْمُتَنَظَّرِ الْمُتَهَدِّي عجل الله تعالی فرجه مِنْ وَقْتٍ مُوقَّتٍ يَعْلَمُهُ النَّاسُ فَقَالَ حَاشَ لِلَّهِ أَنْ

نقشه
علمای
در عصر
ظهور امام
زمان
عجل الله تعالی فرجه

يُوقَّتْ ظُهُورُهُ بِوَقْتٍ يَعْلَمُهُ شَيْعَتُنَا قُلْتُ يَا سَيِّدِي وَلِمَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّهُ هُوَ السَّاعَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^١ قُلْتُ أَ فَلَا يُوقَّتُ لَهُ وَقْتُ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ لَا أَوْقْتُ لَهُ وَقْتًا وَلَا يُوقَّتُ لَهُ وَقْتُ إِنَّ مَنْ وَقَّتْ لِمُهْدِيَّتِنَا وَقْتًا فَقَدْ شَارَكَ اللَّهَ تَعَالَى فِي عِلْمِهِ وَادَّعَى أَنَّهُ ظَهَرَ عَلَى سِرِّهِ وَمَا لِلَّهِ مِنْ سِرٍّ إِلَّا وَقَدْ وَقَعَ إِلَى هَذَا الْخَلْقِ الْمُتَعَكُّوسِ الصَّالِّ عَنِ اللَّهِ الرَّاعِبِ عَنِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَمَا لِلَّهِ مِنْ خَبَرٍ إِلَّا وَهُمْ أَخَصُّ بِهِ لِسِرِّهِ وَهُوَ عِنْدَهُمْ وَإِنَّمَا أَلْقَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ لِيَكُونَ حُجَّةً عَلَيْهِمْ قَالَ الْمُنْفَضَّلُ يَا مَوْلَايَ فَكَيْفَ بَدَأَ ظُهُورَ الْمُهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام وَإِلَيْهِ التَّسْلِيمُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام يَا مُفَضَّلُ يَظْهَرُ فِي شُبْهَةِ لَيْسَتَيْنِ فَيَعْلَمُو ذِكْرَهُ وَيَظْهَرُ أَمْرُهُ وَيُنَادَى بِاسْمِهِ وَكُنْيَتِهِ وَنَسَبِهِ وَيَكْثُرُ ذَلِكَ عَلَى أَفْوَاهِ الْمُحَقِّقِينَ وَالمُبْطِلِينَ وَالمُؤَافِقِينَ وَالمُخَالِفِينَ لَتَلَرَمَهُمُ الْحُجَّةُ بِمَعْرِفَتِهِمْ بِهِ فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ اللَّهُ أَكْبَرُ مَدَّ يَدَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى تُبَايِعَكَ فَيَمُدُّ يَدَهُ فَيُبَايِعُهُ وَيُبَايِعُهُ سَائِرُ الْعُسْكَرِ الَّذِي مَعَ الْحَسَنِيِّ إِلَّا أَرْبَعِينَ أَلْفًا أَصْحَابُ الْمُصَاحِفِ الْمُعْرُوفُونَ بِالزِّيَادَةِ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ فَيَخْتَلِطُ الْعُسْكَرَانِ فَيَقْبَلُ الْمُهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَام عَلَى الطَّائِفَةِ الْمُتَحَرِّفَةِ فَيَعْظُمُهَا وَيَدْعُوهُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَا يَزْدَادُونَ إِلَّا طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَيَأْمُرُ بِقَتْلِهِمْ فَيَقْتُلُونَ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ لَا تَأْخُذُوا الْمُصَاحِفَ وَدَعُوهَا تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً كَمَا بَدَّلُوهَا وَغَيَّرُوهَا وَحَرَّفُوهَا وَلَمْ يَعْمَلُوا بِمَا فِيهَا»^٢

مفضل بن عمر می گوید: «از مولایم امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام پرسیدم: «آیا ظهور مأمور منتظر، حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام وقت معینی دارد که مردم آن را بدانند؟» فرمودند: «حاشا که خداوند وقتی برای آن تعیین فرماید که شیعیان ما آن را

بدانند.»

می‌گوید: عرض کردم: «ای مولای من، برای چه؟» فرمود: «زیراکه او [همان] قیام ساعت است^۱ که خدای متعال فرموده: «از تومی پرسند هنگام ساعت راکه چه وقت خواهد بود؟ بگو: البته علم آن نزد پروردگار من است.^۲ کسی جز او آن ساعت را روشن و ظاهر نتواند کرد. (شأن و عظمت) آن ساعت در آسمان‌ها و زمین بسی سنگین است.» ای مفضل، برای آن وقتی تعیین نمی‌کنم و نیز نمی‌شود معین کرد. هرکسی برای ظهور ما زمانی تعیین کند، خود را در علم خداوند شریک دانسته و مدعی شده که از اسرار خداوند آگاه گشته است.»

گفتم: «مولای من، آغاز ظهور چگونه است و چگونه به ایشان سلام کنیم؟» فرمود: «مفضل، او در حالی که مورد اشتباه و تردید مردم است، آشکار خواهد شد تا خود، بیان امرش باشد و یادش بلند گردد و نام، کنیه و نسبش ندا شود. یادش بر زبان همه . چه اهل حق و چه اهل باطل - زیاد برده می‌شود تا

علماء در عصر ظهور قلم زمان

۱. قیام حضرت مهدی علیه السلام نزدیک به قیامت است. استاد ما می‌فرماید: «گاهی علائمی برای قیامت گزارش شده که همان علائم برای رجعت و نیز برای ظهور امام زمان علیه السلام نقل شده است؛ شاید علت آن، متقارب بودن این امور به یکدیگر است.» والله العالم. علامه طباطبائی ذیل آیه «هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام ... بقره/ ۲۱۰» فرمود: مقصود روز قیام است و به رجعت و ظهور مهدی علیه السلام تفسیر شده، از آن رو که بین این معانی وحدت و سنخیت (همخوانی) وجود دارد. *المیزان*، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به تمام آن چیزهایی که خداوند علم دارد، علم ندارند. علم به زمان قیامت، علم مخصوص به خداوند است و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به آن علم ندارند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «علم مردم نسبت به علم ما، مانند انگشتی در بیابان است و علم ما نسبت به علم خداوند، مانند انگشتی در بیابان است.»

به سبب شناخت آن حضرت، حجت برای آن‌ها تمام گردد. سپس سید حسنی عرض می‌کند: الله اکبر، ای فرزند پیامبر، دست را بده تا با شما بیعت کنیم. مهدی علیه السلام دستش را دراز می‌کند؛ سید حسنی و اصحابش بیعت می‌نمایند؛ مگر چهل هزار نفر صاحبان مصاحف - که به زبیدی معروفند - از بیعت کردن سرباز می‌زنند و می‌گویند: این کار، يك سحر و جادوی بزرگ است.

با این سخن، دولشکر با یکدیگر درگیر می‌شوند. حضرت مهدی علیه السلام به سوی طایفه منحرف می‌رود و آن‌ها را نصیحت و به پیروی خودش دعوت می‌کند؛^۱ ولی آن‌ها بر کفر و طغیان خود می‌افزایند. سپس آن حضرت دستور به کشتن آن‌ها می‌دهد و همه آن‌ها کشته می‌شوند.

سپس حضرت مهدی علیه السلام به اصحاب خود می‌گوید: قرآن‌های آنان را برنارید تا مایه حسرتشان گردد؛ همان‌گونه که آن را تبدیل، تغییر و تحریف کردند و مطابق آن عمل نکردند.»

۱. امام علیه السلام موعظه و نصیحت و اتمام حجت می‌کنند، نه مذاکره؛ چون مذاکره به معنای دادن و گرفتن امتیاز است. امام علیه السلام هیچ امتیازی به مخالفان نمی‌دهند؛ بلکه بر آنان اتمام حجت می‌کنند. همان‌گونه که امام حسین علیه السلام عمر بن سعد را موعظه و برای او خیرخواهی کرد. فتوح ابن اعمش کوفی، ج ۵، ص ۱۶۴ - مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۳۴۷ - مع الركب الحسيني، ج ۴، ص ۱۱۶.

جلسه هفتم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و نوره

ادامه روایت دوم

روایت دوم مربوط به جریان حسنی است که آن را از کتاب بحار الانوار علامه مجلسی نقل می‌کنیم. این روایت در کتاب بصائر الدرجات نیز نقل شده و منبع قدیم تر آن، کتاب هداية الكبرى است. البته سند روایت در هر سه مصدريکی است؛ ولی از جهت عبارت کمی با یکدیگر اختلاف دارند.

بخش دیگر روایت مطابق با نقل بحار الانوار:

«ثُمَّ يُخْرِجُ الْحَسَنِيُّ الْفَتَى الصَّبِيحَ الَّذِي نَحْوُ الدَّيْلَمِ يَصْبِحُ بِصَوْتٍ لَهُ فَصِيحٌ يَا آلَ أَحْمَدَ أَجِيبُوا الْمُتَلَهُّوفَ وَالْمُنَادِيَ مِنْ حَوْلِ الصَّرِيحِ فَتُجِيبُهُ كُنُوزُ اللَّهِ بِالطَّالِقَانِ كُنُوزَ أَيْ كُنُوزِ لَيْسَتْ مِنْ فَصَّةٍ وَلَا ذَهَبٍ بَلْ هِيَ رِجَالٌ كُزِبَ الْحَدِيدَ عَلَى الْبَرَاذِينَ الشُّهْبِ بِأَيْدِيهِمُ الْحِرَابُ وَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ الظَّلَمَةَ حَتَّى يَرِدَ الْكُوفَةَ وَقَدْ صَفَا أَكْثَرُ الْأَرْضِ فَيَجْعَلُهَا لَهُ مَعْقَلًا فَيَتَّصِلُ بِهِ وَيَأْصَحَابِهِ خَبَرُ الْمُتَهْدِي عليه السلام وَيَقُولُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ نَزَلَ بِسَاحَتِنَا فَيَقُولُ اخْرُجُوا بَنَا إِلَيْهِ حَتَّى نَنْظُرَ مَنْ هُوَ وَمَا يُرِيدُ وَهُوَ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْمُتَهْدِي وَإِنَّهُ لَيَعْرِفُهُ وَلَمْ يُرِدْ بِذَلِكَ الْأَمْرَ إِلَّا لِيُعْرِفَ أَصْحَابَهُ مِنْ هُوَ فَيَخْرِجُ الْحَسَنِيُّ فَيَقُولُ إِنْ كُنْتَ مَهْدِيَّ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَيْنَ هِرَاوَةُ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليه وآله وَ

نقشه: علمای در عصر ظهور امام زمان

حَاتَمُهُ وَبُودُتُهُ وَدِرْزُهُ الْفَاصِلُ وَعِمَامَتُهُ السَّحَابُ وَفَرَسُهُ الْيَزْبُوعُ وَنَاقَتُهُ الْعَصْبَاءُ وَ
بَغْلَتُهُ الدُّدْلُ وَحِمَارُهُ الْيَغْفُورُ وَحَبِيبُهُ الْبُرَاقُ وَمُصْحَفُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَخْرُجُ لَهُ
ذَلِكَ ثُمَّ يَأْخُذُ الْهَرَاوَةَ فَيَغْرِسُهَا فِي الْحَجَرِ الصَّلْدِ وَتُورِقُ وَلَمْ يَرِدْ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَرِيَ
أَصْحَابَهُ فَصَلَّ الْمُهْدِي عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يُبَايِعُوهُ فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ اللَّهُ أَكْبَرُ مَدَّ يَدَكَ يَا ابْنَ
رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى تُبَايِعَكَ فَيَمُدُّ يَدَهُ فَيُبَايِعُهُ وَيُبَايِعُهُ سَائِرُ الْعَسْكَرِ الَّذِي مَعَ الْحَسَنِيِّ إِلَّا
أَرْبَعِينَ أَلْفًا أَصْحَابُ الْمَصَاحِفِ الْمَعْرُوفُونَ بِالزَّيْدِيَّةِ فَأَتَهُمْ يَقُولُونَ مَا هَذَا إِلَّا اسِحْرُ
عَظِيمٌ فَيُخْتَلِطُ الْعَسْكَرَانِ فَيَقْبِلُ الْمُهْدِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الطَّائِفَةِ الْمُتَحَرِّفَةِ فَيَعْظُمُهُمْ وَ
يَدْعُوهُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَا يَزْدَادُونَ إِلَّا طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَيَأْمُرُ بِقَتْلِهِمْ فَيَقْتُلُونَ جَمِيعًا ثُمَّ
يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ لَا تَأْخُذُوا الْمَصَاحِفَ وَدَعُوهَا تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً كَمَا بَدَّلُوهَا وَ
غَيَّرُوهَا وَحَرَّفُوهَا وَلَمْ يَعْمَلُوا بِمَا فِيهَا.»^۱

«آنگاه سید حسنی، جوان مرد زیبارو و خوش سیما که از سوی سرزمین
دیلیم پیدا می شود، قیام می کند و با آواز بلند و صدای رسا که همه مردم
بشنوند، فریاد برمی آورد: «ای آل احمد، فریادکننده از اطراف ضریح را که از
شما یاری می طلبد اجابت کنید.» گنج های خدا از طالقان اورا اجابت می -
کنند؛ آن ها گنج هایی هستند و چه گنج هایی! این گنج ها از نقره و طلا
نیست؛ بلکه مردانی هستند، مانند پاره های آهن، بر مرکب های جنگی
بسیار سخت تیره رنگ سوارند که همگی اسلحه در دست دارند. پی در پی
ستمگران را می کشد تا آنکه وارد کوفه می شود. بیشتر روی زمین را از وجود
ستمگران، پاک می کند و کوفه را محل اقامت و پایگاه نظامی خویش قرار
خواهد داد.

خبر ظهور حضرت مهدی علیه السلام به سید حسنی واصحاب او می‌رسد. در این وقت، اصحابش به او عرض می‌کنند: «یا بن رسول الله، این چه کسی است که در قلمرو ما فرود آمده است؟» سید حسنی در جواب اصحاب خود می‌گوید: «بیایید تا برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه می‌خواهد؟» به خدا قسم، او می‌داند که وی مهدی آل محمد علیهم السلام است و به خوبی او را می‌شناسد؛ ولی مقصودش از این سخن شناساندن و آشکار ساختن حقیقت آن حضرت بر اصحاب و پیروان خود است.

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: سپس سید حسنی بیرون می‌آید و به آن حضرت می‌گوید: «اگر تو راست می‌گویی که مهدی آل محمد علیهم السلام هستی، عصای جدت پیامبر، انگشتر، برد، زره و موسوم به فاضل، عمامه مبارکش به نام سحاب، اسبش به نام یربوع، شترش به نام عضباء، قاطرش به نام دلدل، حمارش به نام یعفور، اسب اصیلش به نام براق و قرآنی که امیر المؤمنین علیه السلام آن را جمع‌آوری کرده بود، کجاست؟»

حضرت مهدی علیه السلام همه آن‌ها را آورده و به سید حسنی نشان می‌دهد و آنگاه عصای پیامبر را می‌گیرد و در سنگ سخت می‌کارد و عصا، مانند درخت سبز شده و برگ می‌دهد. مقصود سید حسنی از این درخواست آن است که بزرگواری مهدی علیه السلام را به اصحاب خود نشان دهد تا حاضر شوند با آن حضرت بیعت کنند.

هنگامی که سید حسنی آن کرامت و بزرگواری را از مهدی علیه السلام دید می‌گوید: «الله اکبر، یا بن رسول الله، دست مبارکتان را بدهید تا با شما بیعت کنیم.» سپس مهدی علیه السلام دست خود را دراز کرده و نخست سید حسنی و بعد از آن سایر لشکریانی که با او هستند با حضرت، بیعت می‌کنند؛ مگر

چهل هزار نفر از اصحاب مصاحف که به زیدیه معروفند، از بیعت کردن با حضرت خودداری می‌ورزند و می‌گویند: این کار، جزیک جادو و سحر بزرگ، چیز دیگری نیست.

با این سخن دولشکر با یکدیگر درگیر می‌شوند. حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه به سوی گروه منحرف زیدیه رفته و آن‌ها را موعظه و نصیحت می‌کند و آنان را تا سه روز به پذیرش حق دعوت می‌نماید. ولی موعظه و نصیحت آن حضرت در آن‌ها اثر نمی‌کند و بر سرکشی و کفر خود می‌افزایند. سپس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه به ناچار فرمان قتل آن‌ها را صادر می‌کند و همگی کشته می‌شوند. آنگاه مهدی عجل الله تعالی فرجه به اصحاب خود می‌گوید: «قرآن‌های آنان را نگیرید تا مایه حسرتشان گردد؛ همان‌گونه که آن را تبدیل، تغییر و تحریف کردند و مطابق آن عمل نکردند.»

سند روایت طبق نقل بحار الانوار

«أَقُولُ رُوِيَ فِي بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْفَرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عليه السلام»

سند روایت طبق نقل مختصر البصائر

«حَدَّثَنِي الْأَخُ الصَّالِحُ الرَّشِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَسِّنِ الْمَطَارِ أَبَا دِيٍّ أَنَّهُ وَجَدَ بِحِطِّ أَبِيهِ الرَّجُلِ الصَّالِحِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَسِّنٍ هَذَا الْحَدِيثَ الْأَيْ ذِكْرَهُ وَأَرَانِي خَطَّهُ وَ كَتَبْتُهُ مِنْهُ، وَ صَوَّرْتُهُ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ، عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْفَرَاتِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

الْمُفَضَّلُ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عليه السلام»^۱

علامه مجلسی رحمته الله بعد از نقل این روایت به این کتاب اشاره می کند.

«أَقُولُ رَوَى الشَّيْخُ حَسَنُ بْنُ سُلَيْمَانَ فِي كِتَابِ مُنْتَخَبِ الْبَصَائِرِ هَذَا الْحَبْرَ هَكَذَا حَدَّثَنِي الْأَخُ الرَّشِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحْسِنٍ الطَّارِبَادِيُّ أَنَّهُ وَجَدَ مَحْطَ أَبِيهِ الرَّجُلِ الصَّالِحِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحْسِنٍ هَذَا الْحَدِيثَ الْأَيْ ذِكْرُهُ وَأَرَانِي خَطَّهُ وَكَتَبْتُهُ مِنْهُ»^۲

سند روایت طبق نقل الهدایة الكبرى

«وَعَنْهُ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخَصْبِيُّ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيَّانِ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنِ ابْنِ الْفَرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ عليه السلام»^۳

علامه مجلسی در جلد اول کتاب بحار الانوار فهرست منابعی که از آن نقل روایت کرده را ذکر می کند و در بین آن ها از کتاب الهدایة الكبرى نیز نام می برد. سپس در مقدمه دوم به ارزیابی کتب پرداخته و در مورد این کتاب می فرماید: «بعضی اصحاب فن رجال به این کتاب ایراد گرفته اند.» از این رو، وی در نقل این روایت می فرماید: «رُوِيَ فِي بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا» امکان دارد مراد ایشان کتاب مختصر البصائر یا کتاب الهدایة الكبرى باشد.

متن روایت طبق نقل الهدایة الكبرى

«قَالَ الْمُفَضَّلُ: ثُمَّ مَاذَا يَا سَيِّدِي قَالَ: ثُمَّ يَخْرُجُ الْحُسَيْنِيُّ الْفَقِي الصَّبِيحُ مِنْ نَحْوِ

۱. مختصر البصائر، ص ۴۳۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۵.

۳. الهدایة الكبرى، ص ۳۹۲.

الَّذِي يَصِيحُ بِصَوْتٍ فَصِيحٍ يَا آلَ أَحْمَدَ أَجِيبُوا الْمُتَهَوِّفَ وَالْمُنَادِيَّ مِنْ حَوْلِ الصَّرِيحِ فَتَجِيبُهُ كُنُوزُ اللَّهِ بِالطَّاقَاتِ كُنُوزًا وَأَيُّ كُنُوزٍ لَيْسَتْ مِنْ فَضَّةٍ وَلَا مِنْ ذَهَبٍ بَلْ هِيَ رِجَالٌ كَزُبَرِ الْحَدِيدِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ عَلَى الْبَرَادِينِ الشَّهْبِ فِي أَيْدِيهِمُ الْحِرَابُ يَتَعَاوَنُونَ شَوْقًا لِلْحَرْبِ كَمَا تَتَعَاوَى الذَّنَابُ أَمِيرُهُمْ رَجُلٌ مِنْ نَجْمٍ يُقَالُ لَهُ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ فَيُقْبَلُ الْحَسَنِيُّ إِلَيْهِمْ وَجْهَهُ كَدَارَةِ الْبَدْرِ يَرِيعُ النَّاسَ جَمَالًا أَيْقَانًا فَيُعْقَى عَلَى أَثَرِ الظُّلْمَةِ فَيَأْخُذُ بِسَيْفِهِ الْكَبِيرِ وَالصَّغِيرِ وَالْعَظِيمِ وَالرَّضِيعِ ثُمَّ يَسِيرُ بِتِلْكَ الرِّايَاتِ كُلِّهَا حَتَّى يَرِدَ الْكُوفَةَ وَ قَدْ صَفَا أَكْثَرُ الْأَرْضِ فَيَجْعَلُهَا مَعْقِلًا وَ يَتَّصِلُ بِهِ وَ بِأَصْحَابِهِ خَبَرُ الْمُهْدِيِّ عليه السلام فَيَقُولُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ هَذَا الَّذِي نَزَلَ بِسَاحَتِنَا فَيَقُولُ اخْرُجُوا بِنَا إِلَيْهِ حَتَّى نَنْظُرَهُ مَنْ هُوَ وَمَا يُرِيدُ وَاللَّهِ وَ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْمُهْدِيُّ وَأَنَّهُ يَعْرِفُهُ وَأَنَّهُ لَمْ يَرِدْ بِذَلِكَ الْأَمْرُ إِلَّا لَهُ فَيَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ فِي أَمْرِ عَظِيمٍ بَيْنَ يَدَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ رَجُلٍ وَ فِي أَعْنَاقِهِمُ الْمَصَاحِفُ وَ عَلَى ظُهُورِهِمُ الْمُسُوحُ الشَّعْرُ يُقَالُ هُمْ الزَّيْدِيَّةُ فَيُقْبَلُ الْحَسَنِيُّ حَتَّى يَنْزِلَ بِالْقُرْبِ مِنَ الْمُهْدِيِّ ثُمَّ يَقُولُ الرَّجُلُ لِأَصْحَابِهِ اشْكُلُوا عَنْ هَذَا الرَّجُلِ مَنْ هُوَ وَمَا يُرِيدُ فَيَخْرُجُ بَعْضُ أَصْحَابِ الْحَسَنِيِّ إِلَى عَسْكَرِ الْمُهْدِيِّ وَيَقُولُ يَا أَيُّهَا الْعَسْكَرُ الْجَمِيلُ مَنْ أَنْتُمْ حَيَّاكُمُ اللَّهُ وَ مَنْ صَاحِبُكُمْ هَذَا وَ مَا تُرِيدُونَ فَيَقُولُ لَهُ أَصْحَابُ الْمُهْدِيِّ هَذَا وَلِيُّ اللَّهِ مُهْدِي آلِ مُحَمَّدٍ وَ نَحْنُ أَنْصَارُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْإِنْسِ وَ الْحَيِّ فَيَقُولُ أَصْحَابُ الْحَسَنِيِّ خَلُّوا بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ فَأَنَا هَلْ أَتَيْتُ عَلَى هَذَا حَتَّى أَنْظُرُوا وَيَنْظُرُوا فَيَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ مِنْ عَسْكَرِهِ وَ يَخْرُجُ الْمُهْدِيُّ عليه السلام وَ يَقِفَانِ بَيْنَ الْعَسْكَرَيْنِ فَيَقُولُ لَهُ الْحَسَنِيُّ إِنْ كُنْتُ مُهْدِيَّ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَيْنَ هِرَاوَةُ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم وَ خَاتَمُهُ وَ بُرْدَتُهُ وَ دِرْعُهُ الْفَاضِلُ وَ عِمَامَتُهُ السَّحَابُ وَ فَرْسُهُ الْبُرْقُوعُ وَ تَاقَتُهُ الْعُضْبَاءُ وَ بَغْلَتُهُ الدُّلْدُلُ وَ جِمَارُهُ الْيَغْمُورُ وَ نَحْيِيهِ الْبُرَاقُ وَ تَاجُهُ السِّنِّيُّ وَ الْمُصْحَفُ الَّذِي جَمَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بَعِيرٍ تَبْدِيلٍ وَلَا تَغْيِيرٍ.

قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا سَيِّدِي فَهَذَا كُلُّهُ فِي السَّفَطِ قَالَ: يَا مُفَضَّلُ وَتَرَكَتُ جَمِيعَ النَّبِيِّينَ حَتَّى عَصَاةَ آدَمَ وَآلَةَ نُوحٍ وَتَرْكَهُ هُودٌ وَصَالِحٌ وَجَمَعُ إِبْرَاهِيمَ وَصَاحُ يُوسُفَ وَمَكَائِيلَ شُعَيْبٍ وَمِيرَاثَهُ وَعَصَا مُوسَى وَتَابَوْتُ الَّذِي فِيهِ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ وَدِرْعُ دَاوُدَ وَعَصَاةُ وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ وَتَاجُهُ وَإِنْجِيلُ عِيسَى وَمِيرَاثُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فِي ذَلِكَ السَّفَطِ فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ هَذَا بَعْضُ مَا قَدْ رَأَيْتُ وَأَنَا أَسْأَلُكَ أَنْ تَغْرِسَ هِرَاوَةَ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي هَذَا الْحَجَرِ الصَّفَا وَتَسْأَلَ اللَّهَ أَنْ يُنْبِتَهَا فِيهَا وَهُوَ لَا يُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ يُرِيَ أَصْحَابَهُ فَضْلَ الْمُهْدِيِّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمِ حَتَّى يُطِيعُوهُ وَيُبَايِعُوهُ فَيَأْخُذُ الْمُهْدِيُّ الْهِرَاوَةَ بِيَدِهِ وَيَغْرِسُهَا فِي الْحَجَرِ فَتَنْبُتُ فِيهِ وَتَغْلُو وَ تَفْرُغُ [تَفْرَعُ] وَتُورِقُ حَتَّى تَظِلَّ عَسْكَرَ الْمُهْدِيِّ وَالْحَسَنِيِّ فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ اللَّهُ أَكْبَرُ مَدَّ يَدَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى أَبَايَعَكَ فَيَمُدُّ يَدَهُ فَيُبَايِعُهُ وَيُبَايِعُهُ سَائِرُ عَسْكَرِ الْحَسَنِيِّ إِلَّا الْأَرْبَعَةَ آلَافٍ أَصْحَابِ الْمَصَاحِفِ وَالْمُسُوحِ الشَّعْرِ الْمَعْرُوفِينَ بِالزَّيْدِيَّةِ فَيَقُولُونَ مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ فَتَخْتَلِطُ الْعَسْكَرَانِ وَيُقْبِلُ الْمُهْدِيُّ عَلَى الطَّائِفَةِ الْمُتَنَحِّرَةِ فَيَعِظُهُمْ وَيَدْعِيهِمْ [يَدْعُوهُمْ] ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَمْ يَزِدْ أَدْوَا إِلَّا طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَيَأْمُرُ بِقَتْلِهِمْ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَقَدْ دُحِّجُوا عَلَى مَصَاحِفِهِمْ وَتَمَرَّغُوا بِدِمَائِهِمْ فَيُقْبِلُ بَعْضُ أَصْحَابِ الْمُهْدِيِّ لِأَخِذِ تِلْكَ الْمَصَاحِفِ فَيَقُولُ هُمْ الْمُهْدِيُّ دَعَوْهَا تَكُنْ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً كَمَا بَدَّلُوها وَغَيَّرُوها وَلَمْ يَعْمَلُوا بِمَا فِيهَا.»^١

روایتی نیز در مختصر البصائر نقل شده که به همین مضمون است.

«فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ: اللَّهُ أَكْبَرُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَدَّ يَدَكَ حَتَّى أَبَايَعَكَ، فَيُبَايِعُهُ الْحَسَنِيُّ وَ سَائِرُ عَسْكَرِهِ، إِلَّا أَرْبَعَةَ آلَافٍ مِنْ أَصْحَابِ الْمَصَاحِفِ وَ مُسُوحِ الشَّعْرِ الْمَعْرُوفُونَ بِالزَّيْدِيَّةِ - فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ: مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ. فَيَخْتَلِطُ الْعَسْكَرَانِ، وَيُقْبِلُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمُهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الطَّائِفَةِ الْمُنْحَرِفَةِ فَيَعْظُمُهُمْ وَيُؤَخِّرُهُمْ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَلَا يَزِدُّونَ إِلَّا طُغْيَانًا وَكُفْرًا، فَيَأْتُرُ الْمُهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَتْلِهِمْ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ قَدْ ذُبْحُوا عَلَى مَصَاحِفِهِمْ كُلِّهِمْ، يَتَمَرَّعُونَ فِي دِمَائِهِمْ وَتَتَمَرَّعُ الْمَصَاحِفُ، فَيَقْبِلُ بَعْضُ أَصْحَابِ الْمُهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَأْخُذُوا تِلْكَ الْمَصَاحِفَ، فَيَقُولُ الْمُهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَعُوهَا تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً كَمَا بَدَّلُوهَا وَغَيَّرُوهَا وَحَرَّفُوهَا وَلَمْ يَعْمَلُوا بِمَا حَكَمَ اللَّهُ فِيهَا.»^۱

مقصود علامه مجلسی از «بعض مؤلفات اصحابنا» چه کسی است؟ اگر مراد وی کتاب حسن بن سلیمان است که بعد از نقل روایت به آن اشاره می- کند، نشان می دهد که این روایت از کتاب حسن بن سلیمان نیست. اگر منظور او کتاب الهدایة الکبری باشد که این کتاب را خود علامه مجلسی نیز تضعیف کرده و می گوید: «به این کتاب اعتماد نمی کنم». سند و محتوای این روایت در هر سه مصدر یکی است.

جلسه هشتم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

مقدمه

بحث درباره حدیث دوم نقل از کتاب شریف بحار الانوار علامه مجلسی بود که اصل روایت از کتاب الهدایة الکبری است. روایت از مفضل بن عمر نقل شده و موضوع آن مخالفت عده‌ای از حسنی‌ها است. حسنی^۱ دلایل و نشانه‌هایی از امام می‌خواهد و امام علیه السلام نیز معجزاتی را به او نشان می‌دهند؛ به همین جهت همه آن‌ها تسلیم حضرت می‌شوند؛ به جز چهل هزار نفر که با امام علیه السلام مخالفت می‌کنند. در نهایت، امام علیه السلام دستور اعدام آن‌ها را صادر می‌کند و همگی کشته می‌شوند. به تصریح روایت یادشده، آن‌ها طایفه‌ای از زیدیه هستند. بنابراین، این روایت نیز ربطی به مخالفت علمای شیعه ندارد. در ادامه به بررسی سند این حدیث می‌پردازیم.

بررسی سند روایت دوم

حسین بن حمدان مؤلف کتاب الهدایة الکبری

علامه مجلسی در مقدمه کتاب بحار الانوار ابتدا منابع و کتبی که از آن‌ها

نقل شده در عصر ظهور امام زمان علیه السلام

۱. جریان حسنی یک جریان انحرافی است.

روایت نقل کرده را بیان می‌کند و در بین مصادر، از کتاب الهدایة الكبرى نیز نام می‌برد. سپس، در مقدمه دوم به ارزیابی کتب پرداخته و در مورد کتاب الهدایة الكبرى می‌نویسد:

«و کتاب الحسین بن حمدان مشتمل علی أخبار كثيرة في الفضائل لكن غمز علیه بعض أصحاب الرجال؛^۱ کتاب حسین بن حمدان مشتمل بر روایات زیادی در فضایل است؛ ولی بعضی اصحاب رجال به آن ایراد گرفته‌اند.»

نظر مامقانی رحمته الله:

«عده الشيخ رحمه الله في رجاله ممن لم يرو عنهم عليه السلام قائلا: الحسين بن حمدان الحضيني الجنبلائي، يكتفى: أبا عبد الله، روى عنه التلعكبري. انتهى. وقال في محكي الفهرست: الحسين بن حمدان بن خصيب، له كتاب أسماء النبي والأئمة صلوات الله عليه وعليهم. انتهى؛^۲ شيخ طوسی در رجالش او را از کسانی شمرده است که از ائمه عليهم السلام روایت نکرده‌اند. وی می‌گوید: حسین بن حمدان حضینی جنبلائی، تلعهکبری از وی روایت کرده است. در فهرست حکایت شده، گفته است: حسین بن حمدان بن خصیب، کتاب اسماء النبي والائمة عليهم السلام از او است.»

نظر نجاشی رحمته الله:

«كان فاسد المذهب له كتب منها كتاب الاخوان وكتاب المسائل.» یعنی از نظر اعتقادی فاسد بود.

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۳۹.

۲. تنقيح المقال في علم الرجال، ج ۲۲، ص ۲۸.

نظر ابن غضائری رحمۃ اللہ علیہ:

«کذاب، فاسد المذهب، صاحب المقالة الملعونة لا يلتفت اليه.» یعنی او دارای عقیده‌ای فاسد و ملعون است. البته ما به کتاب ابن الغضائری توجه نمی‌کنیم.

علامه حلی، ابن داود و علامه مجلسی در وجیزه و الحاوی نیز ایشان را تضعیف کرده‌اند.

نظر بهبهانی رحمۃ اللہ علیہ:

ایشان در تعلیقه در تأیید حسین بن حمدان می‌فرماید: «إنَّ كونه من مشايخ الاجازة يشير الى الوثاقة؛ از مشایخ اجازه بودن ایشان، دلیل بروثاقت او است.»

مامقانی چنین مبنایی دارد که مشایخ اجازه بودن دلیل بروثاقت است؛ اما آن را به عنوان اصل قبول دارد، نه دلیل. (الاصل دلیل حیث لا دلیل) از این رو، می‌فرماید:

«شيخوخة الاجازة كالاصل في الكشف عن الوثاقة ولا يقاوم الدليل و افساد مثل النجاشي لمذهب الرجل دليل فالاصل ضعف الرجل؛ شيخ اجازه بودن، در کشف از وثاقت، مانند اصل است و در برابر دلیل مقاومت ندارد. فاسد شمردن مذهب این شخص توسط نجاشی دلیل خواهد بود؛ پس اصل، ضعیف بودن ایشان است.»

نظر فرزند مامقانی رحمۃ اللہ علیہ:

«بعد تصريح النجاشي بأن المترجم فاسد المذهب وكتابه ورساله تخليط وعدم قيام دليل على خلافه لا بد من الحكم عليه بالضعف وعد

روایاته ضعیفه و متروکه من جهته؛ بعد از تصریح نجاشی به فساد اعتقادی مترجم و درهم آمیختن کتاب و رساله وی و همچنین این که دلیلی بر خلاف آن وجود ندارد، باید حکم به ضعیف بودن ایشان کرده و احادیث او را از روایات ضعیف و متروک بشماریم.»

نظر شوشتری رحمته:

«والظاهر أنه الحسين بن حمدان من قواد العباسية الذين اجتمعوا في سنة ٢٩٦ لخلع المقتدر واستخلاف ابن المعتز، فلم يتيسر لهم. قال الجزري: كان في هذه الحادثة عجائب، منها: أن ابن حمدان على شدة تشييعه وميله إلى علي عليه السلام وأهل بيته يسعى في البيعة لابن المعتز على انحرافه عن علي عليه السلام وغلوه في النصب. قال يحيى بن علي: في مبايعي ابن المعتز رافضيون بايعوا أنصب الأمة! هذا لعمرى التخليط.»^١

«ایشان در سال ۲۹۶ هجری در کودتایی بر ضد مقتدر عباسی و برکناری او و روی کار آوردن ابن المعتز نقش داشته است.

جزری می گوید: از حوادث عجیب این است که ابن حمدانی شیعی که میل به امیرالمومنین عليه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، در روی کار آوردن ابن معتز که از امیرالمؤمنین عليه السلام منحرف و در نصب او غلو دارد، تلاش می کند (حاضر است با یک ناصبی کنار بیاید و او را روی کار بیاورد).

یحیی بن علی گفت: جزو بیعت کنندگان با ابن المعتز، بدترین نواصب و عده ای از روافض نیز بودند.»

دیدگاه آیت الله خویی رحمته الله علیه:

آیت الله خویی تنها کلمات شیخ وابن غضائری و دیگران را نقل می کند. در مورد ایشان تنها ابن غضائری است که می گوید: او کذاب است. البته آیت الله خویی کتاب منسوب به ابن غضائری را قبول ندارد. پس تنها نجاشی فساد عقیده ایشان را نقل کرده است. طبق مبنای آیت الله خویی فساد در عقیده ضرری به وثاقت شخص نمی زند؛ البته اگر صدق راوی ثابت باشد. در نتیجه، ایشان ثقه نیست و مجهول الحال است.

محمد بن نصیر

محمد بن نصیر، هم از جهت اعتقادی و هم از جهت اخلاقی فاسد بوده است.

نظر کشی رحمته الله علیه:

«وقالت فرقة بنبوة محمد بن نصير الفهري النيميري، وذلك أنه ادعى أنه نبي رسول وأن علي بن محمد العسكري عليه السلام أرسله، وكان يقول بالتناسخ والغلو في أبي الحسن عليه السلام ويقول فيه بالربوبية، ويقول بإباحة المحارم، ويحلل نكاح الرجال بعضهم بعضا في أدبارهم، ويقول: إنه من الفاعل والمفعول به، أحد الشهوات والطيبات، وإن الله لم يحرم شيئا من ذلك، وكان محمد بن موسى بن الحسن بن فرات يقوي أسبابه ويعضده، وذكر أنه رأى بعض الناس محمد بن نصير عيانا، و غلام له على ظهره فرآه على ذلك فقال إن هذا من اللذات وهو من التواضع لله وترك التجبر، و افترق الناس فيه بعده فرق.»^۱

فقه
علماء
در عصر
ظهور امام زمان
عجل الله فرجه

«فرقه‌ای قائل به نبوت محمد بن نصیر نمیری بودند. او ادعا می‌کرد که من نبی مرسل هستم و علی بن محمد عسکری علیه السلام مرا فرستاده است. قائل به تناسخ بود و در مورد ابوالحسن علیه السلام غلو کرده و اعتقاد به ربوبیت ایشان داشت. به مباح بودن محارم و حلال بودن نکاح مردان با مردان معتقد بود و...»

پس این روایت از جهت سند ضعیف است.

چندی پیش ترجمه جزوه‌ای را برای ما آورده بودند که ناصبی‌ها در پاکستان برای تحریک مردم بر ضدّ شیعه جلسه‌ای برگزار کرده بودند و در آن جلسه کتاب کشی را آورده و نشان می‌دادند و می‌گفتند: «یکی از بزرگ‌ترین علمای رافضه محمد بن نصیر است که در مورد او چنین نقل کرده‌اند.» در حالی که از نظر ما هم او مردود است و ربطی به تشیع ندارد.

جلسه نهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی محمد بن نصیر در سند روایت دوم

پیش از این گفته شد که ایشان، هم از جهت اعتقادی و هم از جهت اخلاقی فاسد بوده است.

نظر شیخ طوسی رحمته الله:

«قال ابن نوح أخبرنا أبو نصر هبة الله بن محمد، قال: كان محمد بن نصير النميري من أصحاب أبي محمد الحسن بن علي عليه السلام، فلما توفي أبو محمد عليه السلام، ادعى مقام أبي جعفر محمد بن عثمان أنه صاحب إمام الزمان عليه السلام، وادعى له البائية، وفضحه الله تعالى بما ظهر منه من الإلحاد، ولعن أبي جعفر محمد بن عثمان له، وتبريه منه واحتجابه عنه، وادعى ذلك الأمر بعد الشريعي، قال أبو طالب الأنباري: لما ظهر محمد بن نصير بما ظهر، لعنه أبو جعفر (رضي الله عنه)، وتبرأ منه، فبلغه ذلك، فقصد أبا جعفر (رضي الله عنه)، ليعطف بقلبه عليه أو يعتذر إليه، فلم يأذن له وحبسه ورده خائباً. وقال سعد بن عبد الله: كان محمد بن نصير النميري يدعي أنه رسول نبي، وأن علي بن محمد أرسله، وكان يقول بالتناسخ، ويغلو في أبي الحسن عليه السلام، ويقول فيه بالربوبية، ويقول بالإباحة للمحارم، وتحليل نكاح الرجال بعضهم بعضاً في أدبارهم،

نقد: علما در عصر ظهور امام زمان عليه السلام

و يزعم أن ذلك من التواضع والإخبات والتذلل في المفعول به، وأنه من الفاعل إحدى الشهوات والطيبات، وأن الله عزوجل لا يحرم شيئاً من ذلك، وكان محمد بن موسى بن الحسن بن فرات يقوي أسبابه ويعضده.^۱

ابن نوح می گوید: «ابونصر هبة الله بن محمد گفت: محمد بن نصیر نمیری از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود؛ هنگامی که امام علیه السلام به شهادت رسیدند، او ادعای مقام ابوجعفر، محمد بن عثمان، نایب امام زمان بودن و بابت کرد. خداوند به واسطه ظهور الحاد از او و لعن و تبری جستن و اجازه ملاقات ندادن ابوجعفر به او ضایعش کرد. او این امر را بعد از شریعی ادعا کرد.» انباری می گوید: «چون محمد بن نصیر چنین ظهور و اظهارات فاسدی را مطرح کرد، ابوجعفر او را لعن کرد و از او تبری جست. خبر آن به محمد بن نصیر رسید و قصد ملاقات ابوجعفر را کرد تا قلب او را معطوف خود کند یا عذری بیاورد؛ اما ابوجعفر به او اذن نداد و او را رد کرد.»

سعد بن عبدالله می گوید: «محمد بن نصیر نمیری ادعا می کرد که من نبی مرسل هستم و علی بن محمد عسکری علیه السلام مرا فرستاده است. قائل به تناسخ بود و در مورد ابوالحسن علیه السلام غلو کرده و اعتقاد به ربوبیت امام عسکری داشت. به مباح بودن محارم و حلال بودن نکاح مردان با مردان معتقد بود. محمد بن موسی بن حسن بن فرات اسباب کار او را تقویت و او را کمک می کرد.»

نظر طبرسی رحمته الله:

طبرسی بعد از ذکر ابامحمد حسن تسریعی می فرماید:

«و كذلك كان محمد بن نصير النميري، من أصحاب أبي محمد الحسن عليه السلام، فلما توفي ادعى البابية لصاحب الزمان عليه السلام، ففضحه الله بما ظهر منه من الإلحاد والغلو والتناسخ، وكان يدعي أنه رسول نبي أرسله علي بن محمد عليه السلام، ويقول بالإباحتة للمحارم.»^١

«حال محمد بن نصير نمیری از اصحاب امام عسکری عليه السلام همان طور (ملحد و منحرف) بود، هنگامی که حضرت وفات کرد. ادعای بابیت امام زمان عليه السلام را کرد؛ ولی خداوند متعال او را با ادعاهایی که در الحاد، غلو و تناسخ داشت، ضایع ساخت. ادعا می کرد که فرستاده پیامبری است که امام هادی عليه السلام فرستاده است و به حلیت محارم معتقد بود.»
نظر ابن شهر آشوب رحمته الله:

ابن شهر آشوب بعد از ذکر عبدالله بن سبأ می فرماید:

«ثم أحيأ ذلك رجل اسمه محمد بن نصير النميري البصري، زعم أن الله تعالى لم يظهره إلا في هذا العصر، وأنه علي وحده، فالشذمة النصيرية ينتمون إليه، وهم قوم إباحية تركوا العبادات، والشرعيات، واستحلوا المنهيات، والمحرمات، ومن مقالهم أن اليهود على الحق ولسنا منهم، و أن النصارى على الحق ولسنا منهم.»^٢

«سپس جریان عبدالله بن سبأ را محمد بن نصیر نمیری بصری زنده کرد و گمان کرد که خداوند او را در این عصر فرستاده است. آن ها قوم اباحیه هستند که عبادات را ترک کردند و نهی ها و محرمات را حلال شمردند. از

١. معجم رجال الحديث، ج ١٨، ص ٣١٨.

٢. همان.

کلام آن‌ها است که یهود بر حق است؛ ولی ما از آن‌ها نیستیم و نصارا بر حق هستند؛ ولی ما از آن‌ها نیستیم.»
بنابراین محمد بن نصیر ضعیف است.

محمد بن مفضل

نظر مامقانی رحمته الله:

مرحوم مامقانی درباره محمد بن مفضل می‌فرماید: «عَدَّ الشَّيْخُ رَهَ فِی رَجَالِهِ مِنْ أَصْحَابِ الْكَاسِمِ عليه السلام وَظَاهِرُهُ كَوْنُهُ إِمَامِيًّا إِلَّا أَنَّ حَالَهُ مَجْهُولٌ؛^۱ شَيْخٌ أَوْرَاكَ رَجَالُ شَيْخٍ مِنْ أَصْحَابِ إِمَامِ كَاسِمٍ عليه السلام مِی شَمَارْد. ظَاهِرُ شَيْخٍ إِيْنِ اسْتِ كِهْ إِمَامِی بَاشْد؛ جَزَائِنِ كِهْ حَالِ اوْ مَجْهُول اسْت.»
پس سند این روایت ضعیف است.

بررسی دلالت روایت

این روایت مربوط به سید حسنی است. برای ارائه چهره‌ای مثبت از حسنی نمی‌توان به این روایت استناد کرد؛ زیرا از جهت سندی ضعیف است. در مورد سید حسنی تنها یک روایت صحیح‌السند در کتاب شریف کافی وجود دارد که بیان می‌کند سید حسنی قبل از قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه خروج کرده و در مکه نیز گشته می‌شود. روایت مزبور دلالتی بر حسن او ندارد. اما از جهت بیان نقش علمای شیعه در دوران ظهور، این روایت نمی‌تواند مستند مدعیان نقش تخریبی علمای شیعه در دوران ظهور باشد؛ چون از

جهت دلالت ربطی به علمای شیعه ندارد و از حیث سند نیز ضعیف است. البته برای تقویت شخصیت حسنی به عنوان مؤید می‌توان این روایت را مطرح کرد. ولی مؤید بودن این روایت در تقویت شخصیت حسنی نیز مخدوش است؛ چون روایت بیان می‌کند که یاران و پیروان سید حسنی اعتقاد به امامت او دارند و این نشان می‌دهد که حسنی خود منحرف و مدعی امامت و مهدویت است.

جلسه دهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و نوره

مقدمه

بحث ما پیرامون نقش علما و فقهای شیعه در دوران ظهور و دفع شبهه مخالفت علمای شیعه با امام عصر عجل الله تعالی فرجه و نوره بود. دورایت در این زمینه مطرح کردیم که هر دو اولاً؛ از جهت دلالتی ربطی به علمای شیعه نداشت؛ ثانیاً؛ از جهت سندی ضعیف بودند.

روایت سوم

«وَيَأْتِيَنَاهُ إِلَى كِتَابِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ رَفَعَهُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: يَقْتُلُ الْقَائِمُ عليه السلام حَتَّى يَبْلُغَ السُّوقَ قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ أَبِيهِ إِنَّكَ لَتُجْفِلُ النَّاسَ إِجْفَالَ النَّعَمِ فَبِعَهْدٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَوْ بِمَا ذَا قَالَ وَلَيْسَ فِي النَّاسِ رَجُلٌ أَشَدَّ مِنْهُ بَأْسًا فَيَقُومُ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْمُؤَالِي فَيَقُولُ لَهُ لَتَسْكُتَنَّ أَوْ لَأَخْضِرَبَنَّ عُنُقَكَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يُخْرِجُ الْقَائِمُ عليه السلام عَهْدًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله»^۱

امام صادق علیه السلام می فرماید: «قائم علیه السلام [مخالفان را] می کشد تا به سوق می - رسد. شخصی از فرزندان پدرش به او اعتراض شدید می کند و می گوید: مردم را از خود دور می کنی؛ همچنان که گوسفندان را رم می دهند. آیا این روش طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟ یکی از یاران حضرت از جای برمی خیزد و می گوید: سکوت می کنی یا گردنت را بزنم؟ حضرت عهد و پیمانی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه دارد، بیرون می آورد و ارائه می کند.»

درباره عبارت: «فَيَقُولُ لَهُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ أَبِيهِ؛ یکی از فرزندان پدرش به او اعتراض می کند.» باید گفته شود که مخالفت خویشاوندان ائمه علیهم السلام با ایشان همواره وجود داشته است، مانند برادر امام کاظم علیه السلام، و عمر اطرف فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام و جعفر کذاب. در هنگام ظهور نیز معترضان و مخالفانی از خویشاوندان امام هستند؛ زیرا نمی دانند که امام عصر علیه السلام مأمور به عمل به ظاهر نیستند؛ بلکه باید طبق واقع حکم، عمل کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل، حق عمل بر طبق واقع و کشتن اسیران و مجروحان فتنه را داشتند؛ ولی به جهت عاقبتی که در انتظار شیعیان بود و می دانستند که حکومت بعد از ایشان در دست دشمنان است، طبق ظاهر عمل کردند. در دوران ظهور امام زمان علیه السلام دیگر حکومت به دشمنان نمی - رسد و خود حضرت تا چهل روز قبل از قیامت حکومت می کند؛ از این رو نیاز به ملاحظه کاری و عمل به ظاهر ندارد و طبق واقع حکم و عمل می کند.

مراد از «ولد ابیه» در روایت اگر «أب» بدون واسطه مراد باشد، یعنی فرزند برادر امام زمان علیه السلام. در کتاب جنات الخلود سه نفر را به عنوان برادر و خواهر امام زمان علیه السلام نام می برد. در روایت علی بن مهزیار اسم برادر امام عصر علیه السلام موسی را می برد. اگر «أب» با واسطه مراد باشد، یعنی یکی از پسرعموهای

امام به ایشان اعتراض می‌کند.

درباره عبارت «وَلَيْسَ فِي النَّاسِ رَجُلٌ أَشَدَّ مِنْهُ بَأْسًا» نیز لازم است گفته شود که مقصود از «ناس» در روایات، اهل سنت هستند. شخص معترض فقط در همین حد اعتراض می‌کند و آواز فرزندان پدر امام عصر ع است که جزو ناس (اهل سنت) است.

بنابراین، این روایت نیز ربطی به علمای شیعه ندارد.

منابع روایت:

۱. فضل بن شاذان، بنابر آنچه در بحار الانوار است؛
۲. الغيبة (للعلي بن عبد الحميد)، بنابر آنچه در بحار الانوار است؛
۳. إثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۸۵، ح ۷۹۲) به صورت مختصر، به نقل از بحار الانوار؛
۴. بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۸۷، ح ۲۰۳) «ياسناده السيد علي بن عبد الحميد في كتاب الغيبة إلى كتاب الفضل بن شاذان رفعه إلى عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال.».؛
۵. معجم الأحاديث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۵، ص ۲۹۱)

بررسی سند روایت

آقابزرگ تهرانی درباره کتاب الغيبة نگاشته سید علی بن عبد الحمید می‌فرماید:

«الغيبة الحجة للسيد النسابة بهاء الدين علي بن غياث الدين عبد الكريم بن عبد الحميد النيلي النجفي الحسيني وهو استاذ ابي العباس ابن فهد الحلبي، الذي توفي ۸۴۱ وصاحب الانوار المضيئه في الحكمة الشرعية و

احتمل فی الروضات اتحادہ مع کتاب سرور اهل ایمان لکننا ذکرنا فی محله انه منتخب من کتاب الغیبة هذه للسید المذكور، انتخابه منه بعض العلماء كما صرح به فی خطبته واما الغیبة هذه هی التي انتخابها السید المذكور من کتاب الانوار المزیئہ فی احوال المہدی الذی مرانہ تصنیف السید علم الدین المرتضی علی بن عبد الحمید بن فخار بن معد الموسوی المذكور فی أمل الآمل ویروی عنه ابن معیہ كما ذکر فیہ وهو السید تاج الدین ابو عبد اللہ محمد بن القاسم بن معیہ الحسینی الدیاجی الذی هو من مشایخ الشہید الاول والغیبة هذه مرتبه كأصلها علی اثنی عشر فصلاً.»

«کتاب الغیبة اثر سید بهاء الدین، علی بن غیاث الدین، عبد الکرم بن عبد الحمید نیلی نجفی حسینی، نویسنده، استاد ابن فہد حلّی بود. وی در سال ۸۴۱ هجری وفات یافت. او همچنین صاحب کتاب انوار المزیئہ نیز بوده است. در کتاب روضات احتمال داده شده است کہ این کتاب همان کتاب سرور اهل ایمان باشد. در حالی کہ گفتیم کتاب سرور اهل ایمان منتخب از کتاب الغیبة سید یاد شده است کہ بعضی علما از آن انتخاب کرده اند؛ همچنان کہ به این مطلب در خطبہ تصریح می کند. اما کتاب الغیبة را سید یاد شده از کتاب انوار المزیئہ در احوال مہدی علیه السلام تألیف سید علم الدین مرتضی علی بن عبد الحمید بن فخار بن معد موسوی برگزیده است.»

ما این روایت را از الغیبة یا خلاصہ الغیبة (سرور اهل ایمان) یا از انوار المزیئہ نقل نکردیم؛ بلکه از دو کتاب بحار الانوار و اثبات الہدایہ نقل کردیم؛ ولی مشکلی به وجود نمی آید؛ زیرا متن آن را قبول داریم و شواہدی نیز بر آن وجود دارد کہ هنگام ظهور، عہدہ ای با حضرت مخالفت می کنند؛ اما ارتباط

این مخالفت‌ها با فقها و علما ثابت نیست.

دلالت روایت

سوق: نام محله‌ای درکوفه است. به هیچ وجه سوق جمع ساق نیست؛ بلکه نام محله است؛ برای نمونه:

سُوقُ حَكَمَةَ: موضع بنو احي الكوفة؛

سُوقُ الدَّنَائِب: قرية دون زبيد من أرض اليمن؛

سُوقُ السِّلاح: محلة كانت ببغداد؛

سُوقُ عَبْدِ الواحد: كان ببغداد بالجانب الغربي عند باب الكوفة قرب باب البصرة؛

سُوقُ العَطَش: كان من أكبر محلة ببغداد بالجانب الشرقي؛

سُوقُ وَزْدَانَ: بفسطاط مصر؛

سُوقُ يحيى: ببغداد بالجانب الشرقي؛

سُوقُ يَوْسُف: بالكوفة منسوبة إلى يوسف بن عمر ابن محمد بن الحكم بن أبي عقيل الثقفي.^۱

حتی یبلغ السوق: ممکن است «أل» درالسوق «أل عهد» باشد و به محله‌ای درکوفه اشاره کند. از این رو، این روایت نمی‌تواند مستند برای آن‌هایی قرار بگیرد که معتقدند امام زمان علیه السلام آن قدر می‌کشد که خون، زانوهای را فرا می‌گیرد؛ زیرا سوق یادشده در روایت، نام محله‌ای درکوفه است که امکان دارد آن مکان محل اجتماع منافقان و فتنه‌گران باشد.

جلسه یازدهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و نوره

روایت چهارم

«أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنْ جُهَالِ الْجَاهِلِيَّةِ قُلْتُ وَكَيْفَ ذَلِكَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَتَى النَّاسَ وَهُمْ يَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَالصُّخُورَ وَالْعِيدَانَ وَالْحُشْبَ الْمُنْحَوْتَةَ وَإِنْ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَكُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ يَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَذْلُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَرُّ وَالْقُرُ»^۱

نقشه
علمای
مردم
چهارم
نقشه

فضیل بن یسار گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: قائم ما وقتی قیام کند با جهل مردم شدیدتر از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن از سوی نادانان جاهلیت روبه روشد، برخورد می کند.» عرض کردم: «این چگونه ممکن است؟» فرمود: «همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی به سوی مردم آمد که آنان سنگ، کلوخ، چوب های تراشیده و مجسمه های چوبین را می پرستیدند؛

قائم ما هنگام ظهور در حالی به سوی مردم می‌آید که جملگی کتاب خدا را بر ضدّ او تأویل می‌کنند و بر او به آن احتجاج می‌کنند.» سپس فرمود: «بدانید، به خدا سوگند، موج داد خواهی و گستره آن، همانند نفوذ گرما و سرما تا درون خانه‌های آنان راه خواهد یافت.»

استنادکنندگان به این روایت با توجه به این فراز از روایت: «كُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ يَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ» می‌گویند: «طبق این روایت کسانی که با امام زمان علیه السلام مخالفت می‌کنند، انسان‌های عادی نیستند؛ بلکه علمایی هستند که عالم به علم تأویل قرآن هستند.» در جواب می‌گوییم: اولاً: این روایت صحبت از فقها ندارد؛ بلکه عالمان به علوم قرآنی مورد بحث روایت است؛ ثانیاً: بر فرض که مقصود فقها باشد، ربطی به فقه‌های شیعه ندارد؛ بلکه در جهان، دانشگاه‌ها و مراکز علمی بسیاری وجود دارد که عهده‌دار آن‌ها وهابی‌ها هستند و به خیال خودشان آموزش‌های آن‌ها طبق قرآن است. هنگام ظهور، اولین مخالفان علنی با امام زمان علیه السلام همین تکفیری‌ها هستند. آنان سفیر حضرت را در مسجد الحرام کنار حجر اسماعیل در ماه ذی الحجة سر می‌برند و به مبارزه با امام می‌پردازند. پس این روایت مورد تطبیق بر علمای شیعه نیست.

منابع روایت:

۱. الغيبة (للنعماني) (ص ۳۰۷، ح ۱ و ص ۳۰۸، ح ۳)، «أخبرنا محمد بن همام قال: حدثنا حميد بن زياد الكوفي قال: حدثنا الحسن بن محمد بن سماعة قال: حدثنا أحمد بن الحسن الميثمي، عن محمد بن أبي حمزة، عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: «القائم عليه السلام يلقي

في حربه ما لم يلق رسول الله ﷺ، إنّ رسول الله ﷺ أتاهم وهم يعبدون حجارة منقورة وخشبا منحوتة، وإنّ القائم يخرجون عليه فيتأولون عليه كتاب الله ويقاتلونه عليه.

محمد بن أبي حمزه به واسطه یکی از اصحاب خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفت: «شنیدم آن حضرت فرمود: قائم علیه السلام در پیکار خود با قضایایی مواجه خواهد شد که رسول خدا ﷺ با آن مواجه نگردید. همانا رسول خدا ﷺ در حالی به سوی مردم آمد که آنان بت های سنگی و چوب های تراشیده را پرستش می کردند؛ ولی قائم چنان است که برضد او خروج می کنند و کتاب خدا را برضد او تأویل می کنند و به استناد همان تأویل، با او به جنگ بر می خیزند.»

۲. نوادر الأخبار (ص ۲۷۶، ح ۱۶)، به نقل از الغیبة نعمانی؛

۳. إثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۴۴، ح ۵۲۹)، به نقل از روایت اول الغیبة نعمانی؛

۴. حلیة الأبرار (ج ۵، ص ۳۲۷، ح ۱)، به نقل از روایت اول الغیبة نعمانی و (ص ۳۲۸، ح ۳)، به نقل از روایت دوم الغیبة نعمانی؛

۵. بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۶۲ و ۳۶۳، ح ۱۳۱ و ۱۳۳)، به نقل از روایت اول و دوم الغیبة نعمانی؛

۶. معجم الأحادیث الإمام المهدي علیه السلام (ج ۵، ص ۲۳۸).

بررسی سند روایت

فضیل بن یسار

نظر نجاشی رحمته الله:

نجاشی درباره فضیل بن یسار می فرماید: «عربی بصری ثقة».^۱

نظر شیخ طوسی رحمته الله:

شیخ طوسی نیز ایشان را توثیق و روایات زیادی نیز در مدح او نقل کرده است.^۲

اما ابن عقده رحمته الله:

شیخ طوسی می گوید: «ایشان زیدی، ولی ثقة و معتبر است».^۳

نظر نعمانی رحمته الله:

نعمانی در مقدمه از او تجلیل می کند».^۴

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۳۳۵.

۲. همان

۳. الفهرست، ص ۵۲، شماره ۸۶

۴. الغیبه، ص ۲۵ «هذا الرجل ممن لا يطعن عليه في الثقة ولا في العلم بالحديث وبالرجال الناقلين له».

جلسه دوازدهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و نوره

ادامه بررسی سند روایت چهارم

محمد بن مفضل بن ابراهیم

ایشان نیز ثقه است.

نظر نجاشی رحمته الله:

نجاشی درباره او می فرماید: «ثقة من اصحابنا الكوفيين.»

محمد بن عبد الله بن زراره

نظر مامقانی رحمته الله:

مرحوم مامقانی می فرماید: «القول بوثاقة الرجل متين.»^۱

نظر آیت الله خویی رحمته الله:

آیت الله خویی می فرماید:

«وتقدم عن النجاشي في ترجمة الحسن بن علي بن فضال، قول علي بن الريان: وكان والله محمد بن عبد الله (بن زراره) أصدق عندي لهجة من أحمد بن الحسن فإنه رجل فاضل، دين. وقع بهذا العنوان في أسناد كثير من الروايات،

نقد علمای در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه و نوره

تبلغ خمسة وستين موردا؛^۱ از نجاشی در ترجمه حسن بن علی بن فضال گفتار علی بن ریان چنین بیان شد: «به خدا سوگند، محمد بن عبدالله بن زراره نزد من از احمد بن حسن راست‌گو تر و فردی فاضل و متدین است. وی با این عنوان در اسناد روایات زیادی (۶۵ مورد) واقع شده است.»

به نظر ما تعبیر «فاضل و دین» برای اعتبار شخص کفایت می‌کند، بهبهانی ۴۵ شیوه برای استفاده توثیق یا حسن شخص ارائه می‌دهد که تصریح به «ثقة» یکی از شیوه‌ها است. همچنین نقل ۶۵ روایت از ایشان در کتب اربعه شاهد بر وثاقت وی خواهد بود. روایت زیر نیز دلالت بر ولایت مداری او می‌کند.

«روی الشيخ، عن علي بن الحسن بن فضال، أن محمد بن عبد الله بن زرارة أوصى في جميع تركته أن تباع ويحمل ثمنها إلى أبي الحسن عليه السلام؛^۲ شیخ طوسی از علی بن حسن بن فضال روایت می‌کند که محمد بن عبدالله بن زراره وصیت کرد که تمام اموال او را فروخته و ثمن آن را نزد ابوالحسن عليه السلام بفرستند.»

محمد بن مروان

با این عنوان در اسناد ۸۳ روایت از کتب اربعه ذکر شده که بین ثقات و مجاهیل مشترک است:

«محمد بن مروان ابو عیسی، محمد بن مروان البصری، محمد بن مروان الانباری، محمد بن مروان بن زیاد، محمد بن مروان بن عثمان، محمد بن مروان

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۲۵۳.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۲۵۳.

بن مسلم، محمد بن مروان الجلاب، محمد بن مروان الحنات، محمد بن مروان الخطاب، محمد بن مروان الذهلی، محمد بن مروان السدی، محمد بن مروان الشعیری، محمد بن مروان العجلی، محمد بن مروان الکلبی.»

کسانی که محمد بن مروان از آن‌ها روایت نقل کرده است:
«أبي جعفر عليه السلام وأبي عبد الله عليه السلام وأزأبي يحيى، ابن أبي يعفور، أبان بن عثمان، زيد الشحام، سعد بن طريف، الفضيل، الفضيل بن يسار والوليد بن عقبة الهجري.»^۱

کسانی که از او نقل روایت کردند (شاگردان):

«أبو جميلة، ابن مسكان، أبان، أبان بن عثمان، إبراهيم بن محمد الثقفي، أحمد بن النضر، بدر، جميل، جميل بن دراج، جميل بن صالح، الحسن بن حماد، الحسين بن عبد الله الأرجاني، الحكم بن مسكين، خالد بن نافع البجلي، ربيع بن محمد المسلي، سيف بن عميرة، صفوان بن يحيى، علي بن الحكم، علي بن رباب، علي بن شجرة، علي بن النعمان، عمرو بن أبي المقدام، عمرو بن ثابت، عمران بن إسحاق الزعفراني، عمران الزعفراني، محمد بن زياد، محمد بن سماعة، محمد بن سنان، المفضل بن صالح، منصور بن يونس، الهيثم، يحيى بن عمران الحلبي ويحيى الحلبي.»^۲

نام هیچ‌یک از این دو گروه (کسانی که محمد بن مروان از آنان نقل روایت کرده و افرادی که از او نقل روایت کرده‌اند) در سند این روایت نیست. پس

در غرض از این کتاب

۱. همان، ج ۱۸، ص ۲۲۷.

۲. همان، ص ۲۲۸.

محمد بن مروان نام برده شده در این روایت، مجهول است.

فضیل بن یسار

هیچ بحثی در اعتبار ایشان نیست.

نظر نجاشی رحمته الله:

نجاشی فرموده است: «ثقة».

فضیل بن یسار نقل می‌کند: «أخبرنا علي بن بلال، عن محمد بن عمرو، عن عبد العزيز بن محمد، عن عصمة بن عبيد الله السدوسي، قال: حدثنا الحسن بن إسماعيل بن صبيح، قال: حدثنا هارون بن عيسى، عن أبي مسور الفضيل بن يسار، قال: قال لي جعفر بن محمد عليه السلام: رضاع اليهودية والنصرانية خير من رضاع الناصبية»^۱ وی همچنین می‌گوید: «جعفر بن محمد عليه السلام به من گفت: دایه یهودی و نصرانی بهتر از دایه ناصبی است.»

نظر شیخ طوسی رحمته الله:

شیخ طوسی نیز ایشان را در کتاب رجالش ذکر کرده و توثیق می‌کند.

«وعده الشيخ في رجاله (تارة) في أصحاب الباقر عليه السلام، قائلا: فضيل بن يسار بصري، ثقة، و (أخرى) في أصحاب الصادق عليه السلام، قائلا: الفضيل بن يسار النهدي، مولى، وأصله كوفي، نزل البصرة، مات في حياة أبي عبد الله عليه السلام؛^۲ شیخ طوسی در کتاب رجالش گاهی او را از اصحاب امام باقر عليه السلام شمرده و می‌گوید: «فضیل بن یسار بصری ثقة است.» و گاهی جزو اصحاب

امام صادق علیه السلام می‌شمارد و می‌نویسد: «فضیل بن یسار نهدی اصل او کوفی است و به بصره آمد و در حیات امام صادق علیه السلام از دنیا رفت.»
نظر شیخ مفید رحمته الله:

«وعدہ الشیخ المفید فی رسالته العدیدۃ من الفقہاء الأعلام والرؤساء المأخوذ منهم الحلال والحرام، والفتیاء والأحكام، الذین لا یطعن علیهم، و لا طریق لذم واحد منهم؛^۱ شیخ مفید در رساله عدیدیه اورا از فقہای بزرگ و پیشوایانی که حلال و حرام، فتوا و احکام از آن‌ها اخذ می‌شد، می‌شمارد. کسانی که هیچ طعنی بر آن‌ها و راهی برای ذم آن‌ها وجود ندارد.»

روایتی در مدح فضیل بن یسار

«حدثنا حمدویه وإبراهیم، قالَا: حدثنا محمد بن عیسی، عن إبراهیم بن عبد الله، قال: کان أبو عبد الله علیه السلام إذا رأى الفضیل بن یسار، قال: بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ، من أحب أن ینظر [یری] رجلاً من أهل الجنة فلینظر إلی هذا؛^۲

ابراهیم بن عبد الله می‌گوید: امام صادق علیه السلام هنگامی که فضیل بن یسار را می‌دید، می‌فرمود: «فروتنان و اهل یقین را بشارت باد. کسی که دوست دارد به فردی از اهل بهشت نظر کند، به این مرد نگاه کند.»

بنابراین، تنها یک نفر در سند این روایت مجهول است؛ البته به جهت قوت متن، روایت را می‌پذیریم؛ اما روایت ربطی به علمای شیعه ندارد.

روایتی در مدح فضیل بن یسار

۱. معجم رجال الحدیث، ص ۳۵۷.

۲. همان.

جلسه سیزدهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

مقدمه

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود. برخی معتقدند که فقهای شیعه در هنگام ظهور با امام عصر عجل الله تعالی فرجه مخالفت می‌کنند؛ به همین سبب، ما به بررسی روایاتی پرداختیم که ممکن است مورد استناد مدعیان باشد.

روایت پنجم

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الصَّبَّاحِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخُصْرَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الحمِيدِ قَالَ أَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عليه السلام خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ وَدَخَلَ فِيهِ شِبْهُ عَبْدَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ»^۱

ابراهیم بن عبد الحمید می‌گوید: «کسی که خود از امام صادق علیه السلام شنیده

برای من بازگو کرد که آن حضرت می فرمود: هنگامی که قائم علیه السلام خروج کند کسی که خود را از اهل این امر می پنداشته از این امر خارج خواهد شد و [بر عکس] افرادی، مانند خورشیدپرستان و ماه پرستان داخل در آن می گردند.» این روایت نیز ربطی به فقهای شیعه ندارد؛ زیرا اهل سنت نیز از معتقدین به امامت مهدی علیه السلام هستند؛ بلکه بیشتر آن ها حضرت مهدی علیه السلام و امامت و حکومت ایشان در آخر الزمان را قبول دارند.

منابع روایت

۱. الغيبة (للنعماني) (ص ۳۳۲، ح ۱)؛
۲. بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۶۳ و ۳۶۴، ح ۱۳۷)، به نقل از الغيبة نعماني با کمی تفاوت. در سند آن «احمد بن زیاد» قرار دارد؛
۳. بشارة الإسلام (ص ۲۲۲)، به نقل از الغيبة نعماني؛
۴. معجم الأحادیث الإمام المهدي علیه السلام (ج ۵، ص ۲۳۹).

فقه
علماء
در عصر
ظهور امام
زمان
مهدی

بررسی سند روایت

از عبارت «من سمع ابا عبد الله» دانسته می شود که این روایت مرسل است.

حمید بن زیاد کوفی یا نینوی

ایشان مشکلی ندارد.

نظر شیخ طوسی رحمته الله در رجال:

شیخ طوسی در کتاب رجالش درباره حمید بن زیاد می فرماید: «من أهل نينوى قرية بجنب الحائر على ساكنه السلام عالم جليل واسع العلم كثير

التصانيف قد ذكرنا طرفا من كتبه في الفهرست»^۱ او همچنين درباره وی می‌گوید: «عالم و جلیل و تالیفات بسیاری دارد.» به نظر ما این تعبیر «عالم و جلیل» در توثیق وی کفایت می‌کند؛ اگرچه ایشان در کتاب فهرست از تعبیر «ثقه» نیز در مورد ایشان استفاده کرده است.»

نظر شیخ طوسی رحمته الله در فهرست:

«من أهل نينوى قرية إلى جانب الحائر على ساكنه السلام ثقة كثير التصانيف روى الأصول أكثرها. له كتب كثيرة على عدد كتب الأصول؛^۲ از اهل نینوا، روستایی در نزدیکی کربلا است. ایشان ثقه‌اند و دارای تألیفات بسیار و اکثر اصول را ایشان نقل کرده است و چهارصد کتاب دارد.» نظر نجاشی رحمته الله:

«بن حماد بن زیاد هوار الدهقان أبو القاسم كوفي سكن سورا وانتقل إلى نينوى قرية على العلقمي إلى جنب الحائر على صاحبه السلام كان ثقة واقفا وجها فيهم.»^۳ «ایشان ثقه و واقعی است (مشکل اعتقادی داشته است).»

نظر ابن شهر آشوب رحمته الله:

ابن شهر آشوب نیز وی را توثیق می‌کند.^۴

۱. الرجال (لطوسی)، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. الفهرست (لطوسی)، ج ۱، ص ۴۲۱.

۳. رجال نجاشی، ص ۱۳۲، شماره ۳۳۹.

۴. معالم العلماء، ج ۱، ص ۴۷، شماره ۲۷۸.

نظر مامقانی رحمته الله:

مامقانی نیز می فرماید «ولا يخفى ما بين كلام الشيخ رحمه الله والنجاشي من التنافي؛ لأن ظاهر الشيخ في الفهرست والرجال - من جهة عدم غمزي مذهب - كونه إماميًا، ثقة. وصريح النجاشي كونه واقفيًا، ثقة؛^۱ مخفى نماند که بین کلام شیخ و نجاشی تنافی است؛ زیرا از کلام شیخ در کتاب فهرست و کتاب رجال از این که ایرادی به مذهب او نگرفت، می توان نتیجه گرفت که او امامی ثقة است؛ اما نجاشی به واقفی و در عین حال، ثقة بودن او تصریح می کند.»

در نتیجه، حمید بن زیاد کوفی مشکلی ندارد و ثقة است.

ثقة: علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله فرجه

جلسه چهاردهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و نوره

مقدمه

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه و نوره بود. روایاتی را که بحث از مخالفان حضرت در هنگام ظهور دارد مطرح و این مطلب را بررسی کردیم که آیا علمای شیعه نیز جزو مخالفان حضرت هستند؟ ذکر گردید که حتی یک روایت در این خصوص وجود ندارد؛ بلکه عنوان‌هایی مانند خوارج، حسنی‌ها، بتریه و فقهای عامه جزو مخالفان حضرت شمرده شده‌اند.

ادامه بررسی سند روایت پنجم

علی بن الصباح

نام وی در کتب رجالی ذکر نشده است.

نظر نمازی رحمه الله:

نمازی درباره علی بن الصباح می‌گوید: «لم یذکروه».

پس ایشان مهمل است.^۱

حسن بن محمد حضرمی

نظر مامقانی رحمته الله:

مامقانی درباره حسن بن محمد حضرمی می فرماید:

«وقد قال النجاشي: الحسن بن محمد الحضرمي، ابن أخت أبي مالك الحضرمي، ثقة، له كتب. وفي القسم الأول من رجال ابن داود: الحسن بن محمد الحضرمي، ابن أخت أبي مالك الحضرمي، لم يرو عنهم عليهم السلام، ثقة. انتهى. ووثقه في الوجيزة، والبلغة أيضا، وعدّه في الحاوي في قسم الثقات. وقد سقط من قلم العلامة رحمه الله في الخلاصة كما سقط لفظ (ثقة) من نسخة النجاشي التي عند الميرزا بعد قوله: ابن مالك الحضرمي.»^۲

«نجاشی می گوید: حسن بن محمد حضرمی، فرزند خواهر ابومالک حضرمی ثقه است. در قسم اول رجال ابن داود آمده است که حسن بن محمد حضرمی، فرزند خواهر ابومالک حضرمی است و از ائمه عليهم السلام روایت نقل نکرده؛ ولی ثقه است. همچنین در وجیزه و بلغه او را توثیق کرده اند. در حاوی او را در قسم افراد ثقه ذکر می کند. ایشان از قلم علامه رحمته الله در کتاب خلاصه افتاده؛ همچنان که لفظ ثقه از نسخه نجاشی که نزد میرزا بوده ساقط شده است.»

در نظر مامقانی

۱. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۵، ص ۳۸۸، ش ۱۰۰۹۷.

۲. تنقيح المقال في علم الرجال، ج ۲۰، ص ۳۹۹.

نظر فرزند مامقانی علیه السلام:

ایشان می فرماید:

«لا ينبغي التأمل في وثاقة المترجم، فهو ثقة، والرواية من جهته صحيحة؛^۱ تأمل در وثاقت مترجم شایسته نیست. ایشان ثقه بوده و روایت از جهت او صحیح است.»
پس ایشان ثقه است.

جعفر بن محمد

وی بین جعفر بن محمد بن ابی الصباح و جعفر بن محمد بن حکیم مشترک است.

اگر جعفر بن محمد بن ابی الصباح باشد

اگر جعفر بن محمد بن ابی الصباح باشد، مامقانی نام ایشان را ذکر نکرده است؛ اما فرزند مامقانی او را آورده و روایات او را در تهذیب، استبصار و کافی نقل کرده و در پایان می فرماید: «لیس له ذکر فی المعاجم الرجالية فهو مهمل الا ان رواياته سديدة ولا یبعد حسنه؛ ذکرى از ایشان در معاجم رجالی نیست؛ پس او مهمل است؛ جز این که روایات محکمی دارد و حسن بودن او بعید نیست.»

در نتیجه، اگر جعفر بن محمد بن ابی صباح باشد، حسن است.

اگر جعفر بن محمد بن حکیم باشد

اما اگر جعفر بن محمد بن حکیم باشد، مورد قدح واقع شده است.

نظر کشی ﷺ:

«سمعت حمدویه يقول: كنت عند الحسن بن موسى أكتب عنه أحاديث جعفر بن محمد بن حكيم إذ لقيني رجل من أهل الكوفة - سمّاه لي حمدويه - . وفي يدي كتاب فيه أحاديث جعفر بن محمد بن حكيم . فقال: هذا كتاب من؟ فقلت: كتاب الحسن بن موسى، عن جعفر بن محمد بن حكيم . فقال: أمّا الحسن، فقل له ما شئت . وأمّا جعفر بن محمد بن حكيم فليس بشيء .»^۱

شنیدم حمدویه می گفت: «نزد حسن بن موسی بودم واز او احادیث جعفر بن محمد بن حکیم را می نوشتم . مردی از اهل کوفه مرا ملاقات کرد و در دست من کتابی بود که در آن، احادیث جعفر بن محمد بن حکیم را یادداشت می کردم.» گفت: «این کتاب از چه کسی است؟» گفتم: «کتاب حسن بن موسی از جعفر بن محمد بن حکیم.» گفت: «اما حسن آنچه می - خواهی از او بگو؛ اما جعفر بن محمد بن حکیم چیزی نیست.»

رجل من اهل الكوفة: البته جارج جعفر بن محمد بن حکیم، خودش مجهول است؛ البته هیچ مدحی نیز در مورد ایشان وجود ندارد. شیخ طوسی ایشان را ذکر کرده است؛ ولی اشاره ای به فساد مذهب او نمی کند. علامه مجلسی او را تضعیف کرده است؛ ولی وحید بهبهانی به علامه مجلسی این اشکال را وارد می داند که تضعیف این راوی توسط جارج مجهول، صحیح نیست.

نظر مامقانی ﷺ:

«قلت: ليس تضعيف المجلسي، وصاحب المدارك... وغيرهما مبنيًا

فقه علمای در عصر ظهور امام زمان

على ما في الكشي، بل على عدم ورود مدح يلحقه بالحسان، فيندرج في الضعفاء لا محالة. نعم؛ كان التعبير عنه ب: المجهوليّة أولى من التضعيف. لكّنه غير متعين بعد كون المجهول ضعيفا اصطلاحا. ولكن الإنصاف بعد ذلك كلّ، هو عدّ الرجل من الحسان؛ لأنّ إماميّته تستفاد من رجال الشيخ رحمه الله كما ذكرنا. ويمكن استفادة مدحه ممّا أفاده الحائري^۱.

«تضعيف علامه مجلسی وصاحب مدارک و غیر این دو مبتنی بر آنچه در کشی آمده، نیست؛ بلکه مبنی بر این است که وی مدحی ندارد تا او را به حسان ملحق کند؛ پس باید جزو ضعفا قرار بگیرد. تعبیر به مجهول برای اواز ضعیف بهتر است؛ ولی تعبیر به مجهول نیز متعین نیست؛ چون مجهول نیز در اصطلاح، ضعیف است. انصاف این است که اواز حسان شمرده شود؛ چون امامی بودن اواز رجال شیخ و مدح وی از آنچه حائری افاده کرده، استفاده می شود.»

نظر فرزند مامقانی رحمته الله:

إنّ القرائن التي ذكرها المؤلف قدّس سرّه كافية في الحكم على المترجم بالحسن، فهو حسن، والرواية من جهته حسنة؛^۲ از قرائنی که مؤلف ذکر کردند، حکم به حسن بودن این شخص کافی است؛ از این روایشان حسن و روایت از جهت او حسن است.»

در نتیجه، این راوی، چه جعفر بن محمد بن ابی صباح باشد و چه

جعفر بن محمد بن حکیم، حسن است.

ابراهیم بن عبد الحمید

ایشان مشترک بین صنعانی و اسدی بزاز است. اگر صنعانی باشد از جهت مذهب، واقفی است؛ ولی طبق بیان ابن شهر آشوب ثقه است. اگر اسدی بزاز نیز باشد، باز هم مشکلی ندارد.

بنابراین، این روایت از جهت سند، دو اشکال دارد: ۱. مرسل است؛ ۲. علی بن صباح مهمل است. البته این روایت کنار گذاشته نمی شود؛ زیرا در اصل وجود مخالفت هایی در هنگام ظهور مؤیدهای دارد.

دلالت روایت پنجم

در عبارت «خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ» از کلمه «یری» استفاده می شود که خروج کنندگان از امر ولایت، ولایت مدار نیستند؛ بلکه کسانی اند که تظاهر به ایمان دارند. به گمان مردم، آن ها تابع ولایت و امامت هستند؛ در حالی که چنین نیست.

بنابراین، این روایت ارتباطی به فقهای شیعه ندارد؛ بلکه منظور روایت، گروهی از مردم است که به حسب ظاهر شیعه هستند؛ اما در اثر دیدن اموری که از درک آن عاجز هستند، به مخالفت برخاسته و مرتد می شوند.

در این روایت نکته ای قابل اشاره وجود دارد که در آن بیان نشده است که آن عده قیام می کنند؛ بلکه آنان دست از اعتقادشان برمی دارند؛ بنابراین، این روایت تنها اشاره به جریان نفاق دارد.

روایت ششم

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَبْدُوسِيُّ [ابْنُ عَبْدِوسٍ] الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الصَّقَرِيُّ أَبِي دَلْفٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي ابْنِي عَلِيٍّ أَمْرُهُ أَمْرِي وَقَوْلُهُ قَوْلِي وَطَاعَتُهُ طَاعَتِي وَالْإِمَامَ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ وَقَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ وَطَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ فَبَكَى عَلَيْهِ بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ إِنَّ مَنْ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمَ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرُ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سَمَّيَ الْقَائِمَ قَالَ لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَاتِّدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ فَقُلْتُ لَهُ وَلِمَ سَمَّيَ الْمُنْتَظَرَ قَالَ لِأَنَّهُ غَيْبَةٌ يَكْثُرُ أَيَّامُهَا وَيَطُولُ أَمَدُهَا فَيَنْتَظَرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ وَيُنْكِرُهُ الْمُتَرَاتِبُونَ وَيَسْتَهْزِئُونَ بِذِكْرِهِ الْجَاهِدُونَ وَيَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَاتُونَ وَيَهْلِكُ فِيهَا الْمُسْتَغْجِلُونَ وَيَنْجُو فِيهَا الْمُسْلِمُونَ.»^۱

شخصی به نام صقر بن ابی دلف می گوید: «از امام جواد علیه السلام شنیدم که فرمود: امام بعد از من فرزندی علی است. امر او امر من و سخن او سخن من و اطاعت از او اطاعت از من است. امام بعد از وی، فرزندش حسن است. امر او امر پدرش و سخن او سخن پدرش و اطاعت از او اطاعت از پدرش است.»

آنگاه امام ساکت شد. خدمت آن حضرت عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا، امام و پیشوای بعد از امام حسن کیست؟» امام به شدت گریه کرد و سپس فرمود: «همانا بعد از امام حسن، فرزندش قائم به حق و منتظر است.»

خدمت حضرت عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا، چرا قائم نامیده شده

است؟» فرمود: «زیرا بعد از آن که نام او مدتی فراموش شد، قیام می‌کند و در آخرالزمان بیشتر قائلان به امامت وی مرتد می‌شوند.» عرض کردم: «چرا به او منتظر می‌گویند؟» فرمود: «همانا برای او غیبتی است که روزهای آن زیاد و مدتش طولانی خواهد بود. پس، انسان‌های مخلص در انتظار خروج آن حضرت هستند و شك کنندگان منکر او می‌شوند. انکار کنندگان او با یادکردن وی مسخره می‌کنند. تعیین کنندگان وقت برای او دروغ می‌گویند. شتاب‌زدگان درباره او هلاک می‌گردند و تسلیم شوندگان نسبت به او نجات می‌یابند.»

این روایت نیز ربطی به علمای شیعه ندارد؛ زیرا روایت بیانگر این مطلب است که اکثر قائلان به امامت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه مرتد می‌شوند که می‌تواند مصداق آن علمای وهابی باشند.

جلسه پانزدهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

مقدمه

بحث پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور است. گفته شد که حتی یک روایت، دلالت بر مخالفت علمای شیعه در دوران ظهور ندارد. تاکنون شش روایت در این زمینه بیان و بررسی شده است.

روایت هفتم

«أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى وَ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَعْلَمِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّبْرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ وَ ابْنِ أُذَيْنَةَ الْعَبْدِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ جَمِيعاً عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ مَدِينَةً وَ طَائِفَةً يُحَارِبُ الْقَائِمُ أَهْلَهَا وَ يُحَارِبُونَهُ أَهْلُ مَكَّةَ وَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَ أَهْلُ الشَّامِ وَ بَنُو أُمَيَّةَ وَ أَهْلُ الْبَصْرَةِ وَ أَهْلُ دَسْتُمِيسَانَ وَ الْأَكْرَادُ وَ الْأَعْرَابُ وَ صَبَّةٌ وَ غَنِيٌّ وَ بَاهِلَةٌ وَ أَزْدٌ وَ أَهْلُ الرَّيِّ»^۱

يعقوب سراج گفت: «شنیدم امام صادق عليه السلام می فرمود: سیزده شهر و طایفه

وجود دارد که قائم عجل الله تعالی فرجه با اهل آن شهرها می‌جنگد و آنان نیز با اومی‌جنگند که عبارت‌اند از: اهل مکه، اهل مدینه، اهل شام، بنی‌امیه، اهل بصره، اهل دست‌ميسان، کردها، عرب‌های بادیه‌نشین، ضبّه، غنی، باهله، ازد و اهل ری.»

به نظر ما چنین روایت‌هایی ساخته دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام است تا قومیت‌ها را در مقابل اهل بیت علیهم‌السلام قرار دهند؛ در حالی که انسان‌های خوب و بد در تمام اقوام وجود دارد.

دلالت روایت

أَهْلُ مَكَّةَ: اهل مکه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز ناسازگار و مخالف بودند. تنها پنج نفر از اهل مکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برای رفتن به عراق همراهی کردند که سه نفر از آن‌ها از خویشان و ندان حضرت بودند؛ اما در فتنه جمل هزاران نفر از اهل مکه با فتنه‌گران جمل همراه شدند و عده زیادی از مؤمنان را به شهادت رساندند. در جنگ جمل به هر فتنه‌گری سکه طلا می‌دادند که پول آن از اختلاس بیت‌المال چهار استان: مکه، بصره، کوفه و فارس فراهم شده بود. در واقعه کربلا حتی یک نفر نیز از اهل مکه امام حسین علیه‌السلام را همراهی نکرد. امام زین‌العابدین علیه‌السلام فرمودند: «به خدا قسم، بیست نفر که ما را دوست داشته باشند در مکه وجود ندارد.»^۱ علتش برخورد قاطعانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام با آنان و به هلاکت رسیدن بیشتر بزرگان‌شان به دست آن حضرت بود؛ در حالی که دیگر مسلمانان جرأت چنین

فقهی
در
مطالعه
قرآن

برخوردهایی را نداشتند. ابن ابی الحدید در مورد ابوبکر می گوید: «لم یرم قط سهم ولا سل سیفا ولا أراق دما»^۱ امیرالمؤمنین علیه السلام به دستور خداوند و برای ازبین بردن کفر و جاهلیت و تثبیت اسلام با کفار و مشرکان جهاد کردند.

در روایات نقل است که اهل مکه روی خوش به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نشان نمی دادند. در زمان ظهور نیز جزو اولین مخالفان حضرت هستند و نماینده امام عصر علیه السلام را سر می برند. قریش هیچ گاه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیه السلام خوب نبودند و همیشه کارشکنی می کردند. تا جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام دعا کرده و فرمودند: «خداوندا، به فریاد من برس و مرا بر آن ها پیروز بگردان»^۲ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز پس از فتح مکه در مکه نماندند و بعد از انجام عمره به مدینه برگشتند.

أهل المَدِینَةِ: اهل مدینه نیز امام حسین علیه السلام را تنها گذاشته و به ندای ایشان پاسخ ندادند. پس از حادثه عظیم عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام دچار جنایت بی سابقه و سنگین واقعه حره شدند. در روایتی وارد شده است که هنگامی که امام زمان علیه السلام ظهور می کنند، زندانیان بنی هاشم را در مدینه آزاد می کنند.

اهل شام: در احادیث آمده است هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، همه آسمانی ها و اهل زمین برای امام علیه السلام گریه کردند؛ مگر اهل شام که اظهار سرور و خوشحالی می کردند.^۳ شام در آن زمان لبنان، فلسطین،

۱. شرح نهج البلاغه (لاین ابی الحدید)، ج ۱۳، ص ۲۸۱.

۲. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۵۵۹ - الايام المکیة، ص ۱۰.

۳. الکافی، ج ۴، ص ۱۴۷ - صوم عاشورا، ص ۳۴.

اردن و تا حدودی ترکیه را دربر می‌گرفت. این روایت شامل همه شام نمی‌شود؛ زیرا حزب‌الله لبنان شهدای بسیاری را در دفاع از حرم حضرت زینب علیها السلام تقدیم کردند و شیعیانی با عقایدی محکم هستند.

بنی‌امیه: آیا بنی‌امیه در آن زمان هستند؟ آیا منظور، ذریه و نسل آنان است؟ در روایت می‌گوید: «وقتی امام زمان علیه السلام ظهور می‌کنند از ذریه قاتلان امام حسین علیه السلام شروع می‌کند و آن‌ها را می‌کشد.» راوی از امام سؤال کرد: «آیا چنین روایتی از جدّ شما صادرگشته است؟» فرمودند: «بله.» راوی سؤال کرد: «گناه ذریه آنان چیست؟» فرمودند: «آنان به آنچه پدرانشان انجام دادند، راضی هستند.» طرف‌داران بنی‌امیه یعنی وهابی‌های امروزی جنایت یزید را توجیه می‌کنند. بن‌باز در مصاحبه‌ای که با او انجام شد، یزید را محکوم نمی‌کرد و از او با عنوان خلیفه مسلمین یاد می‌کرد. یکی از نویسندگان عامه^۱ در مورد شهادت امام حسین علیه السلام نوشته است: «الحسین قتل بسیف جده؛» یعنی امام حسین علیه السلام به وسیله قوانین جدش کشته شد؛ جد او علیه السلام فرمود: برضدّ حاکمیت قیام نکنید؛ اما امام حسین علیه السلام قیام کرد و کشته شد. آن‌ها چنین، جنایت یزید را توجیه می‌کنند؛ در حالی که یزید به عنوان حاکم اسلامی یک انسان سگ‌باز، شراب‌خوار، میمون‌باز، رذل و پست بود.

بنابراین، مقصود از بنی‌امیه در این روایت خود شجره ملعونه و یا طرف‌داران آن‌ها هستند. بنی‌امیه سال‌ها برضدّ امیرالمؤمنین علیه السلام تبلیغ و

در عصر ظهور امام زمان علیه السلام

۱. روح المعانی، ج ۲۵، ص ۳۱۷، ذیل آیه ۲۳ سوره شریفه محمد صلی الله علیه و آله ﴿وَلَوْ كُنَّ الذِّينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصْمُهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ﴾.

حضرت را در خطبه ها لعن می کردند و به ایشان ناسزا می گفتند؛ از این رو، در هنگام ظهور توان تحمل آن را ندارند که فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام) حاکم بر تمام جهان شود؛ به همین دلیل با امام (علیه السلام) می جنگند و امام (علیه السلام) نیز با آنان می - جنگد.

اهل بصره: امروزه اهل بصره تاحدودی همگی شیعه هستند و نمی توان نسبت به وضعیت فعلی آنان پذیرفت که اهل بصره با امام زمان (علیه السلام) می - جنگند. در مورد کوفه روایاتی گزارش شده که در آن، چهارمسجد به شکرانه قتل امام حسین (علیه السلام) ساخته و یا تجدید بنا شد که هنگامی که حضرت ولی عصر (علیه السلام) ظهورکنند، آن چهارمسجد را تخریب می کنند؛ حال آن که امروز اثری از آن مساجد نیست. البته برخی گفته اند: ممکن است در آینده آن مساجد تجدید بنا شود.

سران فتنه جمل آن قدرتبلیغات بد و دروغ و جوسازی برضد امیرالمؤمنین (علیه السلام) راه انداختند که عده زیادی همراه آنان شدند؛ به گمان این که بساط حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را جمع کنند؛ ولی بساط خودشان درکمتر از نیم روز جمع شد و بیست هزار نفر از آن ها به هلاکت رسید. پس از این واقعه تا مدت ها اهل بصره نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) موضعی منفی داشتند.

اهل دستمیشان: علامه مجلسی می فرماید: «لعل الدميسان مصحف دیسان و هو بالكسرقية بهراة ذكره الفيروزآبادي وقال دوميس بالضم ناحية بِأَزَانَ»^۱.

این کلمه تصحیف از دیسان، شهری در هرات است. فیروزآبادی آن را ذکر کرده و می‌گوید: دومیس ناحیه‌ای در آران است. تفصیل آن در درس‌های بعد خواهد آمد.

اکراد: چنانچه اشاره شد روایاتی که گسل قومی را تحریک می‌کند، از ساخته‌های اموی‌ها است؛ مثلاً نقل شده چند گروه نجیب نیستند و خوزستانی‌ها را جزو گروه‌های بی‌نجابت می‌شمارد؛ در حالی که دروازه تشیع از خوزستان و اهواز است. امام رضا علیه السلام خودشان دستور دادند مسیر حرکتشان از اهواز باشد؛ در حالی که بیماری و تب شدیدی داشتند؛ ولی اصرار می‌کرد که به اهواز بروند. همچنین بزرگان بسیاری از خوزستان هستند. در مورد اکراد نیز چنین است. راهزنانی که اموال دعبل خزاعی را گرفتند و چون او را شناختند که شاعر اهل بیت علیه السلام است، به احترام امام رضا علیه السلام اموال او را به وی برگرداندند، از اکراد بودند. روایات عجیبی در مورد اکراد نقل شده که باید بررسی شود.

اعراب: در مورد اعراب گفته شده است: «اعراب اشد کفرا و نفاقا». اعراب: یعنی کسی که فهم دینی ندارد.

بنابراین، این روایت شهرها و قومیت‌هایی را به عنوان مخالفان امام زمان علیه السلام نام می‌برد؛ اما هیچ اشاره‌ای به فقهای شیعه ندارد.

جلسه شانزدهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

مقدمه

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود. پیش از این به بررسی روایاتی پرداختیم که بعضی به استناد آن روایات مدعی هستند که علما و فقهای شیعه با امام زمان عجل الله تعالی فرجه مخالفت می‌کنند و حضرت نیز با آنان جنگ کرده و آنان را به قتل می‌رساند.

منشأ ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

منشأ این تهمت و شبهه، حرف محیی‌الدین عربی است که می‌گوید: «اذا خرج هذا الامام فليس له عدو مبين الا الفقهاء فانهم لا تبقى لهم الرياسة ولا تميز عن العامة ولا يبقى لهم علم. واذا خرج هذا الامام المهدي فليس له عدو مبين الا الفقهاء خاصة فانهم لا تبقى لهم رياسة ولا تميز عن العامة ولا يبقى لهم علم بحكم الاقليل ويرتفع الخلاف من العالم في الاحكام بوجود هذا الامام ولولا أن السيف بيد المهدي لافتي الفقهاء بقتله ولكن الله يظهره بالسيف والكرم فيطمعون ويخافون فيقبلون حكمه من غير ايمان

بل یضمرون خلافه.»^۱

«هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام خروج کند، برای اودشمن آشکاری به جز فقها نیست. ریاستی برای آن‌ها باقی نمی‌ماند و تمیزی از عامه مردم ندارند؛ جز اندکی علم به حکم، برای آنان باقی نمی‌ماند. اختلاف آنان در مورد وجود امام بالاگرفته و اگر شمشیر به دست مبارک مهدی علیه السلام نبود، هرآینه فتوا به قتل او می‌دادند؛ ولی خداوند ایشان را به سیف و کرم ظاهر می‌کند؛ پس آن‌ها طمع می‌کنند و می‌ترسند و حکم امام علیه السلام را بدون این که به آن ایمان داشته باشند، قبول می‌کنند؛ اما درنهایت به خلاف آن معتقد هستند. همان‌گونه که حنفی‌ها و شافعی‌ها در آنچه اختلاف داشتند، انجام دادند. به ما چنین خبر رسیده که آنان در بلاد عجم، اصحاب مذاهب را می‌کشند.»

اعتبار محیی‌الدین عربی

او یک متخصص در عرفان است. البته غیر شیعه نیز در عرفان، مانند دیگر علوم می‌تواند تخصص پیدا کند. سید جعفر مرتضی در مورد محیی‌الدین عربی کتابی تألیف کرده با عنوان «ابن‌العربی سنی متعصب.» در آن کتاب می‌فرماید: «او یک سنی متعصب بود.» امام خمینی نیز به توهین‌های او به شیعه، پاسخ قاطع داده است.^۲

۱. الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۳۳۶.

۲. «بل قد يشاهد السالك المتراض نفسه وعينه الثابتة في مرآة المشاهد لصفاء عين المشاهد كروية بعض المتراضين من العامة الرافضة بصورة الخنزير بخیاله وهذا ليس مشاهدة الرافضة كذا

برفرض صحت گفتار محیی‌الدین عربی، سخن او در مورد فقه‌های خود اهل سنت است. فقه‌های شیعه همیشه از مبلغان و مروجان فرهنگ مهدویت و دعوت‌کننده به آن بودند. پس ریشه اتهام به علمای شیعه گفته محیی‌الدین عربی است. او می‌گوید: «علما در دوران غیبت منافق می‌شوند و حضرت با منافقان برخورد مسالمت‌آمیزی دارد.» از این روت تمام حرف‌های محیی‌الدین مورد نقد است.

دلالت روایت هفتم

این روایت بیان می‌کند که سیزده شهر و طایفه با امام زمان علیه السلام مخالفت می‌کنند و امام علیه السلام نیز با آنان می‌جنگد؛ ولی در آن هیچ نامی از فقه‌های شیعه برده نشده است؛ بلکه تنها شهرها و طایفه‌هایی را به عنوان مخالفان امام علیه السلام نام برده است.

منابع روایت:

۱. الغيبة (للنعماني) (ص ۳۰۹، ح ۶)، «أخبرنا علي بن أحمد، عن عبيد الله بن موسى وأحمد بن علي الأعلم قالاً: حدثنا محمد بن علي الصيرفي، عن محمد بن صدقة وابن أذينة العبدي ومحمد بن سنان جميعاً، عن يعقوب السراج قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول.»
۲. إثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۴۴، ح ۵۳۰)، به نقل از الغيبة نعماني؛ و در سند آن محمد بن علي بدل عبيد الله بن موسى است. همچنین در آن «و أحمد بن علي

- الاعلم» نبوده و «...دشت میسان... و آزد البصرة...» وجود دارد.
۳. حلیة الأبرار (ج ۵، ص ۳۲۹، ح ۶)، به نقل از الغيبة نعمانی؛ و در آن «و آزد البصرة» وجود دارد.
۴. بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۶۳، ح ۱۳۶)، به نقل از الغيبة نعمانی؛ و در آن «و أهل دمیسان» وجود دارد.
۵. معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام (ج ۵، ص ۲۸۴).

بررسی سند روایت

«أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى وَأَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَعْلَمِ قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ وَابْنِ أُذَيْنَةَ الْعَبْدِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانٍ جَمِيعاً عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ»

علی بن احمد بندنیجی

نظر ابن غضائری رحمته الله:

ابن غضائری درباره علی بن احمد بندنیجی می گوید: «سکن الرملة، ضعیف متهافت لایلتفت الیه؛ او در نزدیکی حلب در منطقه ای به نام رمله ساکن بود. او ضعیف و روایات او متناقض است و به کلام او اعتنائی نمی - شود.»

البته منسوب بودن این کتاب به ابن غضائری ثابت نیست؛ به همین جهت آیت الله خویی می فرماید: «این کتاب را قبول نداریم.» آقا بزرگ تهرانی می فرماید: «این کتاب ساخته دست دشمنان ما است.» البته نظر مامقانی و تستری در مورد این کتاب متفاوت است.

نظر علامه حلی رحمته الله علیه:

علامه حلی ایشان را در کتاب خلاصة الاقوال در باب دوم (باب ضعفاء) آورده است. البته علامه حلی وابن داوود نقلی که در مورد علی بن احمد بندنیجی کرده‌اند، همان نص ابن غضائری است؛ اما نگفته‌اند که از ابن غضائری نقل می‌کنند.

پس علی بن احمد بندنیجی از ابن غضائری تضعیف دارد که در صورت پذیرفتن کتاب ابن غضائری ایشان ضعیف است و در غیر این صورت ایشان توثیق ندارد و مجهول است.

عبیدالله بن موسی عیسی

ایشان مورد غضب علمای اهل سنت است.

نظر احمد بن حنبل:

«وَمَرْفِي عَبْدِ الرَّزَّاقِ إِنْكَارُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ عَلَى يَحْيَى بْنِ مَعِينٍ فِي رَوَايَةِ عَنْهُ مَعَ سَمَاعٍ عَنْهُ سَبُّ مُعَاوِيَةَ؛ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ بِهِ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ بِإِسْنَادٍ يَدْرُسُ نَقْلَ نَكْنٍ؛ وَهُوَ شَنِيدٌ بِهِ مُعَاوِيَةُ تَوْهِينٌ مَعِيٌّ.»

براین اساس، مبنای احمد بن حنبل برای ما روشن می‌شود که مبنای او در گزینش اخبار بر اساس حب و بغض نسبت به معاویه بوده است.

نظر شیخ طوسی رحمته الله علیه:

شیخ طوسی ایشان را جزو اصحاب امام صادق عليه السلام نقل کرده‌اند.

نظر مامقانی رحمته الله علیه:

مامقانی می فرماید: «و ظاهره كونه اماميًا وعن مختصر الذهبی عبید الله بن موسی ابو محمد العبسی الحافظ احد الاعلام على تشیعہ وبدعته سمع هشام بن عروة ثقة مات في ذی القعدة سنة ثلث عشر ومائین مات محدث الكوفة انتهى وعن اخر منهم عبید الله بن موسی العبسی الحافظ المتعبّد لكّته شيعی وعن كتاب الانساب لابن الأثير والسمعانی انه كان يتشیع وعن جامع الاصول انه اشتهر عنه الغلوّ انتهى واقول هذه من الموارد التي يورث كلمات العامة الاطمینان بوثاقه الرجل لانّ الفضل ما شهدت به الاعداء فالأقوى عندی وثاقه الرجل»^۱

«گویا ایشان امامی است. ذهبی در مختصر می گوید: عبید الله بن موسی ابو محمد حافظ^۲ یکی از علما، شیعه وبدعت گذار است. از هشام بن عروه روایت شنیده که او ثقه و در ذی القعدة سال ۲۱۳ هجری فوت شده است. از یکی دیگر از علمای عامه [نقل شده که] عبید الله بن موسی عبسی حافظ و متعبد بود؛ لکن او شیعه است. کتاب انساب ابن اثیر و سماعی او را شیعه می دانند و به نقل از جامع الاصول، او مشهور به غلو بوده است. البته کلمات عامه در مورد او موجب اطمینان به وثاقت ایشان می شود؛ چون فضیلت آن است که دشمنان به آن شهادت دهند. پس اقوی نزد من وثاقت ایشان است.»

بنابراین، مامقانی در مورد عبید الله بن موسی عبسی تعبیر ثقه دارد؛ ولی از دیگران نسبت به ایشان چنین مطلبی استفاده نکردیم؛ البته از سنخ روایاتی

در علمای شیعه و در علمای اهل سنت

۱. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲. کسی که صد هزار روایت حفظ باشد. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۸۱.

که ایشان نقل می‌کند نیز می‌توان وثاقت او را استفاده کرد.

۱. شیخ صدوق در معانی الاخبار روایت پیامبر ﷺ را از او نقل می‌کند که حضرت می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَقْعُدْ أَنَا وَأَنْتَ وَجَبْرَائِيلُ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَمْ يَجْزْ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ كِتَابٌ فِيهِ بَرَاءَةٌ بِوَلَايَتِكَ.»^۱

۲. همچنین او روایت شریف و مفصلی را درباره فضایل اهل بیت علیهم السلام از صحابی پیامبر، جابر بن عبدالله انصاری، نقل می‌کند.

۳. او خطبه فدکیه را نقل می‌کند.

نقل این سه روایت مهم از عبیدالله بن موسی دلالت بر حسن و وثاقت ایشان دارد.

جلسه هفدهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی سند روایت هفتم

احمد بن علی اعلم

ایشان مهمل است.

محمد بن علی صیرفی

نظر نجاشی رحمته:

«وكان يلقب محمد بن علي أبا سميئة، ضعيف جدا، فاسد الاعتقاد، لا يعتمد في شيء. وكان ورد قم - وقد اشتهر بالكذب بالكوفة - ونزل على أحمد بن محمد بن عيسى مدة، ثم تشهر بالغلو، فجفا، وأخرجه أحمد بن محمد بن عيسى عن قم، وله قصة. له من الكتب: كتاب الدلائل، وكتاب الوصايا، وكتاب العتق؛^١ أو ملقب به ابوسمينه شخصی ضعيف واز نظر اعتقادی فاسد بود که در هیچ چیز نمی توان به او اعتماد کرد. او در حالی وارد قم شد که در کوفه به دروغ گو مشهور بود. نزد علی بن احمد بن محمد بن عیسی

نقد علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

آمد و به غلو مشهور شد. پس به او جفا شد و احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد و برای اوقصه‌ای است.»
نظر فضل بن شاذان رحمته الله:

«وذكر علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري، عن الفضل بن شاذان أنه قال: كدت أن أقنت على أبي سمينة محمد بن علي الصيرفي قال: قلت له ولم أستوجب القنوت من بين أمثاله؟ قال: إني (لأنني أعرف) لأعرف منه ما لا تعرفه. وذكر الفضل في بعض كتبه: من الكذابين المشهورين أبو الخطاب ويونس بن ظبيان ويزيد الصائغ ومحمد بن سنان وأبو سمينة أشهرهم؛^۱ نزدیک بود در قنوتم او را نفرین کنم؛ چون چیزهایی در مورد ایشان می‌دانم که شما نمی‌دانید. ابن شاذان در برخی کتاب‌هایش اسم دروغ‌گویان مشهور را می‌آورد؛ یکی از آن‌ها و مشهورترین آنان ابوسمینه است.»
نظر ابن غضائری رحمته الله:

«وقال ابن الغضائري: محمد بن علي بن إبراهيم الصيرفي، ابن خلاد المقرئ أبو جعفر الملقب بأبي سمينة، كوفي، كذاب، غال، دخل قم واشتهر أمره بها ونفاه أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري رحمه الله عنها، وكان شهيراً في الارتفاع^۲ لا يلتفت إليه ولا يكتب حديثه.^۳»
«او کوفی، کذاب، غالی و در غلو مشهور بود. به او اعتنایی نیست و حدیثش نوشته نمی‌شود.»

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۹۸.

۲. ارتفاع، به معنای غلو است.

۳. معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۹۹.

نظرات الله خویی رحمته الله علیه:

«بقي هنا أمران: الأول: أن محمد بن علي بن إبراهيم الملقب بأبي سمينة لا ينبغي الشك في ضعفه لما عرفت، وقد استثنى ابن الوليد من روايات محمد بن أحمد بن يحيى ما يرويه عن أبي سمينة. وقد وقع في إسناد كامل الزيارات، والمذكور فيه محمد بن علي القرشي، فقد روى عن عبيد بن يحيى الثوري، وروى عنه محمد بن أبي القاسم ماجيلويه. ويمكن أن يقال: إن محمد بن علي القرشي الواقع في سند كامل الزيارات لم يعلم أنه أبو سمينة، وقد التزم الصدوق - قدس سره - أن لا يذكر في كتابه إلا ما يعتمد عليه، ويحكم بصحته، فكيف يمكن أن يذكر فيه روايات من هو معروف بالكذب والوضع، إذا فمحمد بن علي القرشي الكوفي رجل آخر غير أبي سمينة، المشهور بالكذب.»^۱

«دوام باقی ماند: اول محمد بن علی بن ابراهیم ملقب به ابوسمینه شک در ضعیف بودن او شایسته نیست؛ به جهت آنچه شناختی. ابن ولید از روایات محمد بن احمد بن یحیی آنچه از ابوسمینه روایت کرده را استثناء می کند. وی در اسناد کامل الزیارات واقع شده است و امکان دارد بگوییم: محمد بن علی قرشی که در اسناد کامل الزیارات قرار دارد، معلوم نیست که ابوسمینه باشد. شیخ صدوق که در کتابش ملتزم شده آنچه بر آن اعتمادی نیست، ذکر نکند، حکم به صحت آن ها کرده است؛ پس چطور ممکن است در آن، روایات شخص معروف به کذب و وضع را نقل کند؟ بنابراین، محمد بن علی قرشی کوفی شخص دیگری غیر از ابوسمینه مشهور به کذب است.»

در علمای
معتبرین
ظاهر است
که نام
محمد بن
علی قرشی
در اسناد
کامل
زیارات
واقع شده
است و
امکان
دارد
که
ابو
سمینه
باشد.

در نتیجه، این روایت نیز از جهت سندی ضعیف و از جهت دلالت در مقام تحریک و تقابل قومیت‌ها در برابر اهل بیت علیهم‌السلام است.

دلالت روایت هفتم

عَنْيَّ وَبَاهِلَةَ: باهله طایفه‌ای منسوب به باهله بن أعصر است. عرب‌ها در آن روزگاز پیوند با این قبیله خودداری می‌ورزیدند؛ زیرا افراد شرافتمند و محترمی در میان آنان نبود و مردمی پست بودند. حضرت علی علیه‌السلام پیش از حرکت به صفین به آنان فرمود: «خدا را گواه می‌گیرم که من از شما و شما از من خشمگین هستید؛ بیایید حقوق خود را دریافت کنید و از کوفه به دیلم کوچ کنید.»^۱

روایات امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ذم غنی و باهله

۱. قال: «يا معشر غنيّ و باهلة أعيذوا على عطاياكم حتى أشهد لكم عند المقام المحمود أنّكم لا تحبوني ولا أحبكم أبدا، وقال: لأخذنّ غنيا أخذة تضطرب منها باهلة وقال: أخذ في بيت المال مال من مهور البغايا فقال: اقسموه بين غنيّ و باهلة؛^۲ ای گروه غنی و باهله، عطایای خویش را برگردانید تا در مقام محمود گواهی دهم که شما مرا دوست نمی‌دارید و من هرگز شما را دوست نمی‌دارم. غنی را آن‌چنان به بازخواست کشم که باهله از ترس، بی‌هوش شوند. سپس از اموال منحرفان و فاسدان و مهریه زنان فاسد که به بیت‌المال آمده بود، بین این دو

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۷۵؛ وقعة صفین، ص ۱۱۶؛ النفسی والتغریب، ص ۳۴۹؛ شرح نهج

البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۷۲؛ الغارات، ج ۲، ص ۲۱.

۲. الغارات، ج ۲، ص ۶۸۵.

قسمت کرد.»

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّخَعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: «اِسْتَخْلَفَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ سَارَ إِلَى التَّهْرَوَانِ رَجُلًا مِنَ النَّخَعِ يُقَالُ لَهُ: هَانِي بْنُ هُوَذَةَ فَكَتَبَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّنَا غَنِيَاءٌ وَبَاهِلَةٌ فَتَنُوا فَدَعُوا اللَّهَ عَلَيْكَ أَنْ يُظْفِرَ بِكَ عَدُوَّكَ قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَجْلِبْهُمْ مِنَ الْكُوفَةِ وَلَا تَدْعُ مِنْهُمْ أَحَدًا!»

سعید اشعری گوید: هنگامی که علی علیه السلام آهنگ جنگ نهروان کرد، مردی از قبیله نخع را که هانی بن هوذه نامیده می شد به جای خود نهاد. روزی نامه ای به علی علیه السلام نوشت که غنی و باهله فتنه برمی انگیزند و دست به دعا برداشته اند که دشمنت بر تو پیروز شود. علی علیه السلام در پاسخ نوشت آنان را از کوفه بیرون کن و حتی یک تن از آنان را نیز در آنجا باقی نگذار.»

۳. قَالَ عُبَيْدُ بْنُ سُلَيْمَانَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الرُّومِيِّ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا يُجَاوِرُونِي فِيهَا بَعْدَ ثَلَاثٍ.»^۲

در این حدیث آمده است که علی علیه السلام فرمود: «آنها مرا در آنجا پس از سه روز تجاوز نمی کنند.»

۱. همان، ج ۱، ص ۱۱.

۲. همان.

جلسه هجدهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی دلالت روایت هفتم

«ضَبّه: بفتح الضاد المعجمة و الباء المكسورة المشددة المنقوطة بواحدة، هذه النسبة إلى ضبة، وهم جماعة، وفي مضر ضبة ابن أد بن طابخة بن الياس بن مضر. و في قريش ضبة بن الحارث بن فهر ابن مالك. و في هذيل ضبة بن عمرو بن الحارث بن تميم بن سعد بن هذيل، و جماعة ينسبون إلى كل واحد من هؤلاء. و أبوسلمة نعيم بن جذلم الضبيّ من أهل الكوفة، و ضبة قرية بالحجاز على ساحل البحر على طريق الشام، و مجذاتها قرية يقال لها بدا [و هي قرية يعقوب عليه السلام، بها نهر جاروزع و نخيل و مسجد جامع و سوق، و العرب تقول: من ضبة إلى بدا سبعون ميلا عددا، و منها قدم يعقوب على يوسف صلاة الله عليهما و على جميع أنبيائه و رسله.»

«ضبه نام روستایی در حجاز است که در راه شام در ساحل دریا قرار گرفته است. در کنار آن، روستای حضرت یعقوب به نام بدا قرار دارد. بنی ضبه قبیله‌ای است که در جنگ جمل به پشتیبانی از دشمنان علی علیه السلام برخاستند و بیشتر اشعار و رجزهایی که در جنگ جمل می‌خواندند، متعلق

به قبیله ضبه وازد بود. آنان در آن جنگ گرداگرد شتر عایشه را گرفتند و از او حمایت کردند.^۱

طریحی می‌گوید: «وَصَبَّةُ الْكُوفَةِ وَصَبَّةُ الْبَصْرَةِ قَبِيلَتَانِ؛^۲ این‌ها دو قبیله هستند که در بصره ساکن اند.»

یکی از مواردی که در این روایت به عنوان مخالفان حضرت ولی عصر علیه السلام از آن نام برده شده، ضبه است. طبق تفسیرهای بیان شده از انساب الاشراف و مجمع البحرین امکان دارد ضبه نام روستا و منطقه‌ای باشد. همچنین ممکن است نام قبیله‌ای باشد که از معترضان و دشمنان امام علی علیه السلام بودند که آن حضرت آنان را از کوفه اخراج کرد و امام زمان علیه السلام نیز اجازه حضور در مرکز حکومت را به آنان نمی‌دهد.

«ازد: هذه النسبة الى ازد شنوءة بفتح الألف وسكون الزاي وكسر الدال المهملة، وهو أزد بن الغوث بن نبت بن مالك بن زيد بن كهلان بن سبأ.»
طریحی گوید: «والأزْدُ هم ولد الأزد بن الغوث أبوحي من اليمن.»^۳

عده‌ای از طایفه ازد از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و حضرت در مدح آنان اشعاری را بیان کردند.

مدح أمير المؤمنين عليه السلام لقبيلة الأزد في شعره
الأزد سيفي على الأعداء كلهم وسيف أحمد من دانت له العرب

۱. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۵۳؛ و ج ۹، ص ۳۲۰.

۲. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۰۴.

۳. همان، ج ۳، ص ۷.

قوم إذا فاجئوا أوفوا وإن غلبوا لا يجمعون ولا يدرون ما الهرب
«وعن الإستيعاب قال: الأزد جرثومه من جراثيم قحطان، وافتרכת على
نحو سبع وعشرين قبيلة.»^۱

اگر در این روایت آمده است که ازد با امام می جنگند، معنای آن این نیست که همه آن ها بد و از دشمنان هستند. همچنین امام علی علیه السلام که می - فرماید: «آنان شمشیر من بر ضد دشمنان و شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.» معنای آن، این نیست که همه آن ها این چنین بودند.

اکراد: مرحوم مدنی در کتاب الطراز الاول در مورد اکراد می نویسد:
«كَقْفُلٍ: جَيْلٌ مِنَ النَّاسِ معروفون بالشَّجَاعَةِ يَسْكُنُونَ الْجِبَالَ كالأعراب.
الجمع: أكراد، قال ابنُ عبد البر: هم من نسل عمرو مزيقياء بن عامر - ماء السماء - دُفِعُوا إِلَى أَرْضِ الْعَجَمِ فتناسلوا بها وكثُرُوا لَدَهُمْ فَسُمُّوا الْكُرْدَ، وفي ذلك يقول الشاعر:

لَعَمْرُكَ مَا الْأَكْرَادُ أَبْنَاءُ فَارِسٍ وَلَكِنَّهُ كُرْدٌ بَنُ عَمْرٍو بْنِ عَامِرٍ.»^۲

«کرد برون قفل: گروهی از مردم که معروف به شجاعت و ساکن کوه ها هستند، مانند اعراب. جمع آن اکراد. ابن عبد البر می گوید: آن ها از نسل عمرو مزیقیاء بن عامر هستند که به سرزمین عجم کوچ داده شدند؛ سپس زاد و ولد کردند و فرزندان آن ها زیاد و کرد نامیده شدند. در این مورد شاعر می - گوید:

۱. سفينة البحار، ج ۱، ص ۸۱.

۲. الطراز الأول والكناز لما عليه من لغة العرب المعول، ج ۶، ص ۲۱۸.

اکراد فرزندان فارس نیستند؛ بلکه فرزندان عمروین عامر هستند.»
 سپس در مورد بلوچ می نویسد: «بلوچ جیل من الاکراد وفي بعض التّواریخ: أَنَّ اِبْتِدَاءَ ظُهُورِهِمْ كان في زمان الضّحّاك»^۱
 سپس در مورد قوم لر می نویسد: «اللبعضم اللام وتشديد الراء جيل من الاكرد في جبال اصبهان وخوزستان يقال لهم اللرو لبلادهم لرستان.»
 لسان العرب درباره قفس می نویسد: «جيل يكون بكرمان في جبالها.»
 ابن معصوم می گوید: «قفس جيل بكرمان سكانهم قوم يزعمون انهم عرب و هم مفسدون في الارض ولم يكن في الجاهلية ولا الاسلام ديانة يعتقدونهم.»

این مختصر، شرح حالی در مورد اکراد بود. روایتی که اکراد را جزو مخالفان امام زمان عجل الله تعالی فرجه نام برده، از جهت سند ضعیف است.
 در بین اکراد، علمای بزرگ سنی و شیعه وجود دارد، مانند اربلی صاحب کشف الغمه. علامه امینی در مورد ایشان می فرماید: «او حافظ مرزهای مذهب بود.»^۲ در دوران معاصر، آیت الله حیدری ایلامی در جنگ تحمیلی رشادت های فراوانی از خود نشان داد. اگر ایشان در جنگ تحمیلی نبود، ایلام سقوط می کرد. وی اجازه مطلق از مراجع داشت. امام خمینی و آیت الله خویی به ایشان بسیار احترام می گذاشتند.

بنابراین در بین اکراد شخصیت های بزرگی بوده و اکنون نیز هست. معنای روایت که اکراد را جزو دشمنان امام زمان عجل الله تعالی فرجه می شمارد، این نیست که تمام

۱. همان.

۲. «حمیت به الثغور» الغدير، ج ۵، ص ۴۴۶؛ مقدمه کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۹.

آن‌ها با حضرت مخالفت می‌کنند و می‌جنگند؛ بلکه مانند طایفه ازد با وجود تمجید امیرالمؤمنین علیه السلام از آنان در این روایت جزو مخالفان امام زمان علیه السلام شمرده‌اند که منظور همه آن‌ها نیست.

بنابراین، می‌توان گفت چنین روایاتی ساخته دشمنان اهل بیت علیهم السلام برای مقابل قراردادن قومیت‌ها در برابر اهل بیت علیهم السلام است. مانند روایاتی که در بعضی منابع ما وارد شده است که «اکراد از اجنه هستند که خداوند پرده از چهره آن‌ها برداشت.» یا «با اکراد وصلت نکنید و با آنان خرید و فروش نکنید.» همان‌گونه که بیان شد ریشه اکراد، عرب هستند. پس باید دقت کنیم که در هر قوم و قبیله‌ای انسان‌های خوب و بد وجود دارد و نمی‌توان قوم یا قبیله‌ای را به‌طور کلی نفی کرد. و این موضوع را حدود بیست و سه سال قبل طی جزوه‌ای تحت عنوان «ایلام، دیار شیعیان گمنام» بحث و به مناسبت بزرگداشت مرحوم آیت الله ایلامی حیدری چاپ و منتشر شد.

جلسه نوزدهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

مقدمه

بحث پیرامون نقش علما در دوران ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود. روایاتی را مورد بررسی قرار دادیم که عده‌ای به استناد آنها مدعی هستند که علمای شیعه در هنگام ظهور با امام زمان عجل الله تعالی فرجه مخالفت می‌کنند. روایتی در این باب وجود دارد که بیان می‌کند سیزده شهر و طایفه در هنگام ظهور با حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه می‌جنگند. گفته شد که روایت از جهت سند ضعیف است. همچنین برخی مطالب آن از حیث دلالت و مفردات بیان گردید.

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی دلالت روایت (ادامه بحث اکراد)

مطالب پیرامون اکراد در کتاب‌های لغت بیان شد. روایاتی که گسل‌های قومیتی را تحریک می‌کند، صدور و صحت آن مشکوک است. البته به صورت موجب جزئی می‌تواند صحیح باشد و وجود مخالفانی از هر ملیت و قومیتی ممکن است؛ چنان‌که دیگر ائمه علیهم السلام نیز مخالفانی داشتند؛ ولی نمی‌توان به طور کلی، ملیت یا قومیتی را نفی کرد. روایات دیگری نیز در مذمت طایفه اکراد نقل شده که البته سند آن‌ها ضعیف است و راوی آن

روایات، ابوریع شامی است که ضعیف است.

بررسی روایات در مورد اکراد

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَغَيْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ إِنَّ عِنْدَنَا قَوْمًا مِنَ الْأَكْرَادِ وَإِنَّهُمْ لَا يَزَالُونَ يَحْيِيُونَ بِالْبَيْعِ فَتُخَالِطُهُمْ وَتُبَايِعُهُمْ فَقَالَ يَا أَبَا الرَّبِيعِ لَا تُخَالِطُوهُمْ فَإِنَّ الْأَكْرَادَ حَيٌّ مِنْ أَحْبَاءِ الْجِنِّ كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْغِطَاءَ فَلَا تُخَالِطُوهُمْ»^۱

ابوریع شامی می‌گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: «گروهی از کردها نزد ما هستند و آنان همواره برای ما جنس می‌آورند و ما با آنان معاشرت می‌کنیم و معامله می‌کنیم.» امام عليه السلام فرمود: «ای ابوریع، با آنان معاشرت نکن؛ چراکه کردها طایفه‌ای از جن هستند که خداوند پرده از آنان برداشته است. پس، با آنان معاشرت نکن.»

از نظر اسلام ملاک، قومیت‌های کرد، ترک، لر، عرب، فارس و غیر آن نیست؛ بلکه ملاک تقوا است ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾. پس نسبت دادن گروهی از انسان‌ها به اجنه و نفی و طرد آنان صحیح نیست؛ به همین سبب این روایات مشکوک است. علامه مجلسی در کتاب مرآة العقول به این روایت اشکال سندی می‌کند و در مورد دلالت آن می‌فرماید:

«الحديث الثاني: مرسل. ويدل على كراهة معاملة الأكراد، وربما يأول كونهم من الجن بأنهم لسوء أخلاقهم وكثرة حيلهم أشباه الجن، فكانهم

منهم کشف عنهم الغطاء^۱ حدیث دوم مرسل است و این خبر بر مکروه بودن معامله با کردها دلالت می‌کند. می‌توان گفت: اینکه فرموده از جن هستند؛ یعنی از جهت سوء اخلاق، رفتار و حيله‌گری، مانند جن و یاکویا از جن هستند که پرده از ایشان برداشته شده است.»

البته خود علامه مجلسی این تأویل را قبول ندارند؛ به همین خاطر می‌فرماید: «تأویل شده است.» ما باید در نقل و تفسیر روایات برای عامه مردم دقت داشته باشیم و هر روایتی را بدون بررسی سند و دلالت آن برای آنان نقل نکنیم. اگر چنین کنیم در نقشه و طرح اموی‌ها در دشمن‌سازی برای اهل بیت علیهم‌السلام ناخواسته گرفتار شده‌ایم.

کردها، شیعه و سنی آن‌ها انسان‌های نجیبی هستند و در دفاع از کشور شهدایی را تقدیم انقلاب کردند. دشمن بعضی روایات را برای تحریک احساسات اشاعه می‌دهد. این وظیفه ما است که این روایات را بررسی کرده و میزان اعتبار آن‌ها را بسنجیم.

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: «قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام لَا تَشْتَرِ مِنَ السُّودَانِ أَحَدًا فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَمِنَ التَّوْبَةِ فَإِنَّهُمْ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ (وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ) ۲ أَمَّا إِنَّهُمْ سَيَذْكُرُونَ ذَلِكَ الْخَطَّ وَسَيُخْرِجُ مَعَ الْقَائِمِ عليه‌السلام مِنَّا عِصَابَةً مِنْهُمْ وَلَا

در خصوص این روایت نیز در کتاب «تأویل» بحث شده است.

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۹، ص ۱۴۵.

۲. مائده (۵)، ۱۴.

تَنْكِحُوا مِنَ الْأَكْرَادِ أَحَدًا فَإِنَّهُمْ جِنْسٌ مِنَ الْجِنِّ كُشِفَ عَنْهُمْ الْغُطَاءُ.»^۱

ابوربيع شامی می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «با کردها معاشرت نکنید؛ زیرا کردها طایفه‌ای از جن هستند که خداوند پرده از رویشان برداشت.»

ابن معصوم مدنی صاحب الطراز الاول از این حدیث تعبیر «اثر» می‌کند. لازم است روایاتی را که در آنها صحبت از قومیت‌ها شده، جمع‌آوری کرده و آنها را از جهت اعتبار و دلالت بررسی کرد.

بررسی سند روایت

ابوربيع شامی

ایشان توثیقی ندارد.

نظر آیت الله خوئی رحمته الله:

«خلید بن أوفی: خالد أبو الربيع. خالد بن أوفی. قال النجاشي: «خلید بن أوفی أبو الربيع الشامي العنزي، روی عن أبي عبد الله عليه السلام، له كتاب يرويه عبد الله بن مسكان، أخبرناه أحمد بن محمد بن هارون. وذكره النجاشي في باب من اشتهر بكنيته، وذكر طريقه إليه، وفيه الحسن بن محبوب. وذكر الصدوق طريقه إليه في المشيخة بعنوان أبي الربيع الشامي، أيضا وهو: أبوه - رضي الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحكم بن مسكين، عن الحسن بن رباط، عن أبي الربيع

الشامي. والطريق ضعيف، فإن الحكم بن مسكين لم يرد فيه توثيق»^۱
 خلید بن اوفی، خالد ابوریع، خالد بن اوفی؛ نجاشی می گوید:
 «خلید بن اوفی، ابوریع شامی عنزی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند و او
 کتابی دارد که عبدالله بن مسکان آن را روایت کرده است. نجاشی او را در باب
 کسانی که به کنیه مشهور شده اند، آورده و طریق خود به او را ذکر می کند و در
 آن طریق حسن بن محبوب است.

شیخ صدوق طریق خود به او را در مشیخه با عنوان ابوریع شامی ذکر
 می کند و طریق او ضعیف است؛ زیرا در مورد حکم بن مسکین توثیقی وارد
 نشده است.

نظر حرّ عاملی رحمته الله:

حرّ عاملی در امل الآمل، نظربه حُسن بلکه وثاقت او دارد و ادله ای را ذکر
 می کند.

آقای خوئی می فرماید: «أقول: الرجل لم يرد فيه قدح ولا مدح في كتب
 الرجال ولكنه مع ذلك ذهب جماعة منهم: صاحب الوسائل - قدس سره -
 في أمل الآمل (۷۹) إلى حسنه بل وثاقته حيث قال: «خلید بن أوفی أبو
 الربيع العاملي الشامي من أصحاب الصادق علیه السلام، مذكور في كتب الرجال
 خال من الذم، بل هو ممدوح كثير الرواية والحديث، له كتب». وذكره
 الصدوق في آخر الفقيه وذكر طريقه إليه وروى عنه كثيرا واعتمد عليه، وهو
 مدح له لما علم من أول كتابه، وروى عنه سائر علمائنا ومحدثينا، واحتجوا
 برواياته وعملوا بها. وذكر الشيخ، والنجاشي أن له كتابا، وذكرنا طريقهما

فتن: علما در عصر ظهور امام زمان علیه السلام

إليه، وهونوع مدح حيث إنه ظهر أنه من مؤلفي الشيعة. وذكره الشيخ في أصحاب الباقر عليه السلام، وقال: «خلد، وفي نسخة خالد بن أوفى العنزي الشامي». وقد استدلل الشهيد في شرح الإرشاد على صحة رواياته برواية الحسن بن محبوب عنه كثيرا مع الإجماع على تصحيح ما يصح عن الحسن بن محبوب، وروى عنه ابن مسكان أيضا وهو من أصحاب الإجماع وجملة منهم روى عنه كثيرا. وذكر النجاشي أنه روى عن أبي عبد الله عليه السلام. ولوقيل بتوثيقه وتوثيق أصحاب الصادق عليه السلام إلا من ثبت ضعفه لم يكن بعيدا، لأن المفيد في الإرشاد وابن شهر آشوب في معالم العلماء، والطبرسي في إعلام الوری قد وثقوا أربعة آلاف من أصحاب الصادق عليه السلام، والموجود منهم في جميع كتب الرجال والحديث لا يبلغون ثلاثة آلاف، وذكر العلامة، وغيره أن ابن عقدة جمع الأربعة آلاف المذكورين في كتب الرجال، ونقل بعضهم أنه ذكر أبا الربيع. وجميع ما أوردنا في فوائد المقدمة إذا ضم إلى ما ذكرنا هنا يضعف جانب التوقف في توثيقه، والله اعلم.^١

١. خلیل‌دین اوفی ابوریع عاملی شامی از اصحاب امام صادق عليه السلام است.

٢. این شخص در کتب رجال خالی از ذم است.

٣. او ممدوح و کثیر الروایه است و کتبی دارد. [اولاً: مدحی ندارد؛ ثانیاً: از او

٣٨ روایت نقل شده است؛ پس کثیر الروایه نیست].

٤. شیخ صدوق در آخر کتاب فقیه او را ذکر کرده و طریق به وی را نیز آورده

است. وی روایت بسیاری از ایشان نقل می‌کند و به او اعتماد کرده است.

به جهت آنچه در اول کتابش گفته، این مدح است.

۵. دیگر علما و محدثان از او روایت کرده‌اند و به روایات او احتجاج و عمل کرده‌اند.
۶. شیخ و نجاشی برای او کتاب ذکر کرده‌اند و طریق خودشان به او را نیز آورده‌اند که این نوعی مدح است؛ چون معلوم می‌شود که او از مؤلفان شیعه است. [مؤلف شیعه بودن نمی‌تواند دلیل بروثاقت باشد].
۷. شهید در شرح ارشاد بر صحت روایات او استدلال می‌کند؛ زیرا حسن بن محبوب زیاد از او روایت نقل کرده است؛ و اجماع بر تصحیح روایات صحیحی است که حسن بن محبوب نقل کرده است (اگر سند تا حسن بن محبوب صحیح باشد، حسن بن محبوب در نقلش درست است).
۸. ابن مسکان از اصحاب اجماع و عده‌ای از اصحاب اجماع، زیاد از او روایت کرده‌اند.
۹. نجاشی ذکر کرده که او از امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده است. البته اگر گفته شود که او و دیگر اصحاب امام صادق علیه السلام ثقة هستند، مگر کسی که ضعفش ثابت شده باشد، بعید نیست؛ زیرا شیخ مفید در ارشاد و ابن شهر آشوب در معالم العلماء و طبرسی در اعلام الوری چهار هزار نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام را توثیق کرده‌اند و از اصحاب موجود در تمام کتب رجال و حدیث به سه هزار نمی‌رسد. علامه و غیر ایشان ذکر کردند که ابن عقده چهار هزار نفر یاد شده را در کتب رجال جمع کرده است. بعضی نقل کرده‌اند او ابوریع را جزو اصحاب ذکر می‌کند. اگر همه آنچه در فوائد مقدمه بیان کردیم به آنچه ذکر کردیم ضمیمه شود، جانب توقف در توثیق او تضعیف می‌شود.

جواب آیت الله خویی رحمته الله:

«أقول: إن ما ذكره يرجع إلى وجوه: الأول: أن الصدوق يروي عن كتابه في الفقيه، وذكر طريقه إليه في المشيخة، وقد ذكر في أول كتابه أنه لا يروي إلا عن كتاب معتمد عليه، وتقدم الجواب عن ذلك في ترجمة خالد بن نجیح؛ آنچه ایشان ذکر کرد به وجوهی برمی گردد: اول این که شیخ صدوق از کتاب او در فقیه روایت می کند و طریق خودش به او را در مشیخه ذکر می کند. در اول کتاب خود یادآور می شود که جز از کتابی که به آن اعتماد داشته روایت نمی کند. جواب از این در ترجمه خالد بن نجیح گذشت.»

بیان آیت الله خویی در ترجمه خالد بن نجیح:

«أن الصدوق قد التزم أن لا يروي إلا عن كتاب معروف معتمد عليه، لأن كل من يبدأ بالسند لا بد أن يكون له كتاب معروف، كيف وجملته منهم مجاهيل لم يذكروا في الرجال، فضلا عن أن يكون لهم كتاب معروف؛^۲ شیخ صدوق ملتزم شده که جز از کتاب معروف که به آن اعتماد دارند، روایت نکنند؛ نه این که هر کسی در سند بود برای او کتاب معروفی است؛ زیرا برخی رجال سند، مجهول هستند و در کتب رجالی ذکر نشده اند؛ چه برسد به این که کتاب معروفی داشته باشند.»

«الثاني: أن الحسن بن محبوب روى عنه كثيرا، ذكره الشهيد في شرح الإرشاد، وروى عنه عبد الله بن مسكان، وهما من أصحاب الإجماع فيحكم بوثاقة أبي الربيع لا محالة. والجواب عن ذلك: أن الإجماع إنما

انعتقد على تصديق جماعة في ما يروونه وأنهم لا يهتمون بالكذب ولم ينعقد على تصديق من يروون عنه وهذا ظاهر، على أن الحسن بن محبوب لم تثبت روايته عن أبي الربيع وإنما روى عن خالد بن جرير، عن أبي الربيع، وبين الأمرين بون بعيد. الثالث: أنه من أصحاب الصادق عليه السلام، وقد شهد الشيخ المفيد بأن أربعة آلاف رجل ثقات من أصحابه عليه السلام والموجود من أصحابه عليه السلام في كتب الرجال والحديث لا يبلغون ثلاثة آلاف. والجواب عن ذلك تقدم في المقدمة الرابعة من أول الكتاب. والمتحصل أن ما ذكره المجلسي في الوجيزة من جهالة الرجل لا يمكن المساعدة عليه، بل الظاهر أنه ثقة لوجوده في أسناد تفسير القمي كما يأتي التعرض له في الكنى بعنوان (أبو الربيع)، وأما ما روي في الكافي: الجزء ٢، الكتاب ١، باب طلب الرئاسة ١١٧، الحديث ٦، بسند قوي عنه عن أبي جعفر عليه السلام ما لا يخلو عن قدح فيه. قال: قال لي: يا أبا الربيع، ويحك لا تطلبن الرئاسة ولا تكن ذنباً ولا تأكل بنا الناس فيفقرك الله، الحديث^١».

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيد المرسلين
آله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

«دوم این که حسن بن محبوب از اوزیاد روایت نقل کرده و عبد الله بن مسكان نیز از وی روایت می کند و این دوازده صاحب اجماع هستند؛ پس باید حکم به وثاقت مترجم کرد. جواب: آنچه اجماع بر آن منعقد شده دو چیز است: یک، تصدیق آنچه آنان روایت می کنند؛ دو، آنان متهم به کذب نیستند؛ نه تصدیق کسانی که از آن ها روایت نقل می کنند. علاوه بر این که روایت حسن بن محبوب از ابو ربیع ثابت نیست؛ بلکه اواز خالد بن جریر و اواز ابو ربیع نقل می کند؛

سوم این که او از اصحاب امام صادق علیه السلام است و شیخ مفید شهادت به وثاقت چهار هزار تن از اصحاب داده است. جواب از آن در مقدمه چهارم اول کتاب گذشت. نتیجه این که آنچه علامه مجلسی در وجیزه از مجهول بودن مترجم ذکر کرده، امکان مساعدت بر آن نیست؛ بلکه به ظاهر او ثقه است؛ چون در اسناد تفسیر قمی وجود دارد؛ اما آنچه در کافی به سند قوی از امام باقر علیه السلام در مورد او نقل شده، خالی از قبح او نیست.

ابوریع شامی می گوید: «امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای ابا ربیع، دنبال ریاست نباش و دنباله روریاست طلبان نیز نباش و ما را وسیله روزیت نکن که خدا فقیرت می کند.»

بنابراین، روایات در ذم قوم اکراد از جهت سند ضعیف هستند و بیشتر راوی آن ها ابوریع شامی بوده که مجهول است.

جلسه بیستم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و نوره

مقدمه

بحث پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود. در دفع اتهامی که به علمای شیعه نسبت داده شده مبنی بر آن که آنان در هنگام ظهور با امام عجل الله تعالی فرجه و نوره مخالفت می‌کنند. روایاتی را در این زمینه نقل کردیم که هیچ‌کدام دلالت بر این مدعا نداشت. در ادامه هشتمین روایت را مطرح و آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بحث پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود.

روایت هشتم

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْقَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عجل الله تعالی فرجه و نوره قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عجل الله تعالی فرجه و نوره قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَمْمَةٌ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسَمَّوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شُرُفُفُهَا تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَالْإِثْمُ تَعُودُ.»^۱

سکونی از امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «روزگاری بر مردم بیاید که از قرآن جز نشان (یا نوشته ای) و از اسلام جز نامی به جای نماند. مردم خود را مسلمان می نامند در صورتی که دورتر از همه کس به آن هستند. مسجدهای آنان آباد، ولی از هدایت ویران است. فقهای آنان بدترین فقهای زیر آسمان هستند. فتنه از نزد آن ها بیرون آید و به همان ها نیز باز گردد.»

این روایت مربوط به زمان ظهور نیست؛ بلکه بیانگراوضاع قبل از ظهور است.

منابع روایت:

۱. الکافی (ج ۸، ص ۳۰۷، ح ۴۷۹)؛
۲. ثواب الأعمال و عقابها (ص ۳۰۱، ح ۴)، همان نص روایت الکافی؛
۳. جامع الأخبار (ص ۱۲۹)، به صورت مرسل؛
۴. منهاج البراعة (ج ۳، ص ۴۰۹)، به صورت مرسل؛
۵. أعلام الدین (ص ۴۰۶)، به صورت مرسل، همان نص الکافی؛
۶. الفصول المهمة للحرّ العاملي (ج ۱، ص ۶۱۰، ح ۹۶۲)، به نقل از ثواب الأعمال؛
۷. بحار الانوار (ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۱۴ و ج ۱۸، ص ۱۴۶، ح ۷)، هر دو به نقل از ثواب الأعمال و (ج ۲۲، ص ۴۵۳، ح ۱۱)، به نقل از جامع الأخبار^۱ و (ج ۵۲،

۱. علامه مجلسی درباره مؤلف کتاب جامع الاخبار می فرماید: «و کتاب جامع الأخبار و أخطأ من نسبته إلى الصدوق بل يروي عن الصدوق بخمس وسائط وقد يظن كونه تأليف مؤلف مكارم الأخلاق ويحتمل كونه لعلي بن سعد الخياط لأنه قال الشيخ منتجب الدين في فهرسته الفقيه الصالح أبو الحسن علي بن أبي سعد بن أبي الفرج الخياط عالم ورع واعظ له كتاب الجامع في

ص ۱۹۰، ح ۲۱) به نقل از ثواب الأعمال و (ج ۱۰۸، ص ۲۵) به صورت مرسل؛

۷. منتخب الأثر (ص ۴۲۷، ح ۶)، به نقل از بحار الانوار؛

۸. الكامل (لابن عدي) (ج ۴، ص ۱۵۴۳) «ثنا عبد السلام بن إدريس بن

سهيل، ثنا محمد بن يحيى الأزدي، ثنا يزيد بن هارون، ثنا عبد الله بن

الدكين، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه، عن علي، قال: قال رسول

الله ﷺ: «...»

۹. معجم الأحاديث الإمام المهدي (ج ۱، ص ۴۷۳).

بررسی سند روایت

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ.»

علامه مجلسی در مورد سند این روایت می فرماید: «ضعیف علی

المشهور.»

حسین بن یزید نوفلی

ایشان مورد بحث است.

فقه
علماء
در عصر
ظهور امام زمان
علیه السلام

الأخبار ويظهر من بعض مواضع الكتاب أن اسم مؤلفه محمد بن محمد الشعيري ومن بعضها

أنه يروي عن الشيخ جعفر بن محمد الدورستاني بواسطة.»

«کتاب جامع الاخبار، کسی که این کتاب را به شیخ صدوق نسبت داده، اشتباه کرده است؛ بلکه

مؤلف آن با پنج واسطه از شیخ صدوق روایت می کند و گمان شده که آن، تألیف صاحب مکارم

الاخلاق است و احتمال داده شده که مؤلف آن علی بن سعد خیاط باشد؛ زیرا شیخ

منتجب الدین در فهرست گفته است: فقیه صالح ابوالحسن علی بن ابوسعید بن ابوفرج خیاط

عالم با ووع، واعظ و کتاب الجامع فی الاخبار تألیف او است. از بعضی نوشته های کتاب معلوم

می شود که اسم مؤلف آن محمد بن محمد شعیری است و او از شیخ جعفر بن محمد دوریستی با

یک واسطه روایت می کند (بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳).

نظر نجاشی رحمۃ اللہ علیہ:

«الحسین بن یزید بن محمد بن عبد الملک النوفلی، نوفل النخع، مولاہم کوفی، أبو عبد اللہ رحمۃ اللہ علیہ، کان شاعرا أديبا، وسکن الري ومات بها. وقال قوم من القميين: إنه غلافي آخر عمره، واللہ أعلم؛ او شاعر، اديب وساکن ری بود و همان جا از دنیا رفت. عده ای از قمی ها گفته اند: او در آخر عمرش غالی شد. واللہ اعلم.»^۱

۱. رجال نجاشی، ص ۳۸، شماره ۷۵.

جلسه بیست و یکم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی حسین بن یزید نوفلی در سند روایت هشتم

حسین بن یزید نوفلی مورد بحث است و رمی به غلو شده است.

نظر علامه حلی رحمته الله:

«وأما عندي توقف في روايته، لمجرد ما نقله عن القميين، وعدم الظفر بتعديل الأصحاب له. انتهى؛ در روایات نوفلی توقف می‌کنم؛ به جهت مطلبی که نجاشی از قمی‌ها نقل کرده است و به تعدیل وی نیز دست نیافتم (جرح دارد و تعدیل نیز ندارد).»

نظر ابن داوود رحمته الله:

«وذكره ابن داود تارة: في القسم الأول، ولقبه ب: المتطّيب النوفلي، و نسب إلى رجال الشيخ أنه من أصحاب الرضا عليه السلام، ثم قال: روی عن السكوني، مهمل. انتهى. و اخرى: في القسم الثاني، ونقل عن الكشي أنه رمي بالغلو، ثم نقل عن النجاشي عدم رؤية رواية له تدلّ عليه؛ ابن داوود ایشان را در قسم اول نقل کرده و می‌گوید: او مهمل است. در قسم دوم نیز ذکر می‌کند و از کشی نقل کرده که او به غلورمی شده است. سپس سخن نجاشی را می‌آورد که گفته روایتی دال بر غلو او باشد، ندیدیم.»

نظر علمای در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

نظر کاظمی رحمته الله:

کاظمی در تکمله چنین نقل می‌کند: «ونقل في التكملة عن شرح التهذيب أنه قال: إنَّ ضعفه أظهر من أن يذكر. ثم اعترض عليه بقوله: ولا أعلم من أين أخذ هذا الضعف، مع ادّعائه الوضوح. انتهى؛ نوه دختری شهید ثانی در شرح تهذیب می‌گوید: «ضعف ایشان روشن تر از این است که ما ذکر کنیم». سپس به ایشان اشکال می‌کند: «ضعف را از کجا آوردی که ادعای وضوح می‌کنید.»

نظر مامقانی رحمته الله:

«أقول: قد ذكرنا غير مرة أنّ رمي القدماء رجلا بالغلو لا ينبغي الاعتناء به؛ لأنّ جملة ممّا هو الآن من ضروريّات المذهب كانوا يعدّونها غلوا، مع أنّ الغلوّ في آخر عمره غير مضر في رواياته التي رواها حال الاستقامة، كما أوضحناه في مقدمة الكتاب. مع أنّ غلوه لم ينطق به إلّا النجاشي نقلًا عن قوم من القميين، مشيرًا إلى توقّفه فيه، بقوله: والله أعلم، وبرّد له بعدم وجدان رواية له تدلّ على غلوه، وعدم الوجدان دليل عدم الوجود... وحينئذ فبعد كون الرجل إماميا بلا شبهة ألحقه المدائح التي نطقوا بها فيه بالحسن، وذلك ككونه ذا كتاب، وكثير الرواية، وسديد الرواية، ومقبول الرواية، ورواية جمع من القميين عنه، وإكثارهم من الرواية عنه، فالحقّ أنّ الرجل من الحسان. وتضعيفه - كما صدر من بعضهم - لا وجه له، كما لا وجه لإهمال آخرين منهم: الفاضل المجلسي في الوجيزة إيّاه.»

«می‌گویم: بارها گفتیم که به رمی به غلو از جانب قدما اعتنايي نیست؛ زیرا خیلی از آنچه امروز از ضروریات مذهب ما است، روزی غلو شمرده می‌شد. علاوه بر این، غلو در آخر عمر او ضرری به روایاتی که در حال استقامت و

صحت اعتقاد نقل کرده، نمی‌زند؛ همان گونه که در مقدمه کتاب توضیح دادیم.^۱ علاوه بر آن غلورا فقط نجاشی تنها به نقل از یکی از قمی‌ها گفته است و خود ایشان نیز در این نسبت توقف دارد و این از کلمه «والله اعلم» معلوم است.

البته از کلمات ابن داوود ظاهر می‌شود که کشی نیز همین مطلب را نسبت داده است. پس نقل ابن داوود در کتابش از کشی که اورمی به غلوشده است، اختصاص به نجاشی ندارد و کشی نیز آن را گفته است. اما این اشکال، قابل حل است؛ زیرا کشی نیز از خودش نمی‌گوید؛ بلکه می‌نویسد: «روایت شده است.» ایشان اتهام به غلورا رد می‌کند و می‌گوید: «نیافتیم روایتی که دلالت بر غلو داشته باشد. عدم الوجدان دلیل عدم الوجود.»

پس در امامی بودن ایشان هیچ شبهه‌ای نیست و مدح‌هایی که نسبت به مترجم است، او را به حسان ملحق می‌کند، مانند:

نخست، این که او صاحب کتاب است؛

دوم، این که زیاد از او نقل روایت کرده‌اند؛

سوم، این که روایات او محکم و مقبول است؛

چهارم، این که عده‌ای از قمی‌ها از ایشان روایت نقل کرده‌اند و بیشتر روایت قمی‌ها، از اوست.

در نتیجه، حق این است که ایشان از حسان است و تضعیف او چنان که از برخی صادر شده، وجهی ندارد؛ همچنان که وجهی برای اهمال دیگران،

در غلورا نقل شده است

مانند فاضل مجلسی نیست.»

نظر میرداماد رحمته الله:

«وبالجملة؛ إنما النوفلي المجروح بالضعف الحسن بن محمد بن سهل النوفلي... إلى أن قال: وأما النوفلي هذا صاحب الرواية عن السكوني فلم يقدح فيه أحد من أئمة الرجال، وما ينقل عن بعض القميين ممّا لا يوجب مغمزا فيه، كما في كثير من الثقات الفقهاء الأثبات كيونس بن عبد الرحمن... وغيره، والمحقق نجم الدين بن سعيد أبو القاسم مع تبالغه في الطعن في الأسانيد بالضعف قد تمسك في المعبر وغيره من كتبه ورسائله ومسائله في كثير من الأحكام بروايات السكوني وعمل بها، والنوفلي هذا في الطريق، وكذلك الشيخ وغيره من عظماء الأصحاب قد عملوا بها واعتمدوا عليها وجعلوها من الموثقات. فإذا هذا الرجل مقبول الرواية وإن لم يكن حديثه معدودا من الصحاح. وقول العلامة في (صه): عندي توقف في روايته بمجرد ما نقل عن القميين وعدم الظفر بتعديل الأصحاب له خارج عن مسلك الصحة والاستقامة.»

«در مجموع نوفلی که به ضعف، جرح شده، حسن بن محمد بن سهل نوفلی است؛ اما نوفلی که از سکونی روایت نقل می کند، کسی نگفته او ضعیف است. آنچه از برخی قمی ها نقل می شود، قمی ها از این قبیل حرف ها نسبت به خیلی از ثقات نیز زده اند، مانند یونس بن عبد الرحمان و غیر او.

جای تعجب است که علامه مجلسی ایشان را تضعیف می کند؛ با این که خود ایشان به شیخ صدوق اشکال می کند که با این روش شیخ صدوق کسی باقی نمی ماند. محقق حلی با این که در طعن اسناد به ضعف، بسیار

مبالغه و دقت دارد، در کتاب معتبر و دیگر کتاب‌ها و رسائلش، در بیشتر احکام به روایات سکونی و نوفلی تمسک می‌جوید و این نوفلی در طریق او است.

همچنین شیخ و دیگر بزرگان اصحاب به روایات وی عمل و بر آن احادیث اعتماد کرده و آن روایات را از موثقات قرار داده‌اند. بنابراین روایت ایشان مقبول است، اگرچه از صحاح شمرده نشود. بیان علامه که فرمود: نزد من توقف در روایت او است؛ به جهت آنچه از قمی‌ها نقل شده و تعدیلی از سوی اصحاب برای او وجود ندارد، خارج از مسلک صحت و استقامت است.»

پس این روایت از جهت سند مشکلی ندارد و اگر صحیح هم نباشد، حداقل حسن است.

بررسی دلالت روایت

علامه مجلسی سه معنا برای عبارت «فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمانِ شَرُّ فُقَهَاءَ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ» بیان می‌کند:

قوله سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وإليهم تَعُودُ» أي تعود ضرر الفتنة عليهم أكثر من غيرهم، لأنهم ضالون مضلون، أو تنسب فتن الناس إليهم، أو إليهم تأوي وتسكن الفتنة، و هم مرجعها ومآبها وبهم بقاؤها.»^۱

«قول پیامبر سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (وإليهم تَعُودُ) یعنی:

۱. ضرر فتنه بیش از دیگران به آن‌ها برمی‌گردد؛ زیرا آنان گمراه و گمراه‌کننده هستند؛

فَقَدْ عَلِمَا فِي عَصْرِ ظُهُورِ اَلْاِمَامِ زَمَانِ

۲. فتنه‌های مردم به آنان نسبت داده می‌شود؛

۳. فتنه نزد آنان مأوی و سکونت می‌یابد و آن‌ها مرجع و برگشت فتنه‌اند و بقاء فتنه به آن‌ها است.»

نکاتی پیرامون روایت

اولاً: این روایت مربوط به آخرالزمان و قبل از ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) است. در آن هنگام اوضاع دنیا تاریک و وضعیت اقتصادی و امنیتی آشفته می‌شود. در روایات آمده است که آن قدر روزگار در دوران قبل از ظهور بر مؤمن سخت می‌شود که صبح و شب آرزوی مرگ می‌کند. همچنین روایت شده کسی که پنج فرزند دارد، چهار فرزندی را آرزو می‌کند و کسی که چهار فرزند دارد، سه فرزندی را و همین‌طور تا آن کسی که هیچ فرزندی ندارد، می‌خواهد قایقی داشته باشد تا به دریا برود و دور از مردم باشد. فساد در بین مردم رواج پیدا کرده و علنی می‌شود. اما این ربطی به فقهای شیعه ندارد؛ در حالی که روایاتی در مدح فقها داریم.

«وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْلَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَالدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَالدَّائِينَ عَنْ دِينِهِ مُحْجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَّقِذِينَ لِضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكَ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَّتِهِ وَ مِنْ فِخَاخِ التَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكَتَهُمُ اللَّذِينَ يُنْسِكُونَ أَزَقَةً قُلُوبِ ضَعَفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُنْسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَاتَهَا أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۱

امام هادی (عجل الله تعالی فرجه) می‌فرماید: «اگر در دوران غیبت قائم شما، علمایی نبودند

که مردم را به سوی اوهدایت و راهنمایی کنند و با حجت های الهی از دین دفاع کنند و شیعیان ضعیف را از دام های شیطان و پیروانش رهایی و از شر ناصبی ها [و دشمنان اهل بیت علیهم السلام] نجات بخشند، کسی در دین خدا پابرجا نمی ماند و همه مرتد می شدند. ولی آنان زمام دل های شیعیان ضعیف را با قدرت در دست می گیرند و حفظ می کنند، چنان که ناخدای کشتی سکان و فرمان کشتی را نگاه می دارد. بنابراین آنان نزد خدا بالاترین و با فضیلت ترین انسان ها هستند.»؛

ثانیاً: این روایت مربوط به فقهای فاسد دیگر مذاهب (وها بیت) است و ربطی به فقهای شیعه ندارد. فقهای شیعه کسانی بودند که در راه اسلام از همه چیز خود گذشتند و طبق آماري که مرحوم امینی در کتاب شهداء الفضيلة می دهد، قریب ۱۵۰ نفر از آن ها در راه دفاع از مکتب حق تشیع به شهادت رسیده اند.

جلسه بیست و دوم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

مقدمه

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود. بعضی مدعی هستند که مفاد بعضی روایات این است که فقهای شیعه هنگام ظهور با امام زمان عجل الله تعالی فرجه مخالفت می کنند. ما نیز به بررسی این روایات پرداختیم. ولی نامی از فقهای شیعه در این روایات نبود؛ بلکه گروه هایی، مانند خوارج، زیدیه و بتریه را به عنوان مخالفان مطرح می کرد.

روایت نهم

«وَرَوَى أَبُو الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّهُ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَخْرُجُ مِنْهَا بِضْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ نَفْسٍ يُدْعَوْنَ الْبُثْرِيَّةَ عَلَيْهِمُ السِّلَاحُ فَيَقُولُونَ لَهُ أَزِجُ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي بَنِي فَاطِمَةَ فَيَضَعُ فِيهِمُ السَّيْفَ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ يَدْخُلُ الْكُوفَةَ فَيَقْتُلُ بِهَا كُلَّ مُنَافِقٍ مُزْتَابٍ وَيَهْدِمُ قُصُورَهَا وَ يَقْتُلُ مُقَاتِلَتَهَا حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَ عَلَا.»^۱

ابوجارود از امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده که فرمود: «چون قائم علیه السلام قیام کند، به سوی کوفه رهسپار می شود. بیش از ده هزار نفر از آنجا بیرون می آیند که به آن ها بتریه می گویند. همگی سلاح جنگ برتن دارند و می گویند: از همان جا که آمده ای، بازگرد که ما نیازی به اولاد فاطمه علیها السلام نداریم. آن حضرت بر آن ها شمشیر می کشد و همه را از لب تیغ می گذراند. سپس وارد کوفه می شود و هر منافقی را در آنجا می کُشد. کاخ های آنجا را ویران می کند و جنگجویانش را به قتل می رساند تا زمانی که خدای عزوجل خشنود گردد.»

این روایت نیز در مورد بتریه است و ارتباطی به فقهای شیعه ندارد.

منابع روایت:

۱. الإرشاد (ص ۳۶۴)، به صورت مرسل؛
۲. روضة الواعظین (ج ۲، ص ۲۶۵)، همان نص الإرشاد، با کمی تفاوت؛
۳. إعلام الوری (ص ۴۳۱ و ۴۳۲)، همان نص الإرشاد، با کمی تفاوت و به صورت مرسل؛
۴. كشف الغمة (ج ۳، ص ۲۵۵)، به نقل از الإرشاد، با کمی تفاوت؛
۵. الصراط المستقیم (ج ۲، ص ۲۵۴)، به نقل از الإرشاد؛
۶. إثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۲۸، ح ۴۳۷)، به نقل از إعلام الوری و (ص ۵۵۵، ح ۵۹۵) به نقل از الإرشاد، با کمی تفاوت؛
۷. بشارة الإسلام (ص ۲۲۱)، به نقل از الإرشاد؛
۸. الأنوار البهیة (ص ۳۸۲ و ۳۸۳)، همان نص الإرشاد؛

۹. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۴، ص ۴۸۱).

این روایت همان روایت اولی است که ما آن را از ابوجارود به صورت مسند نقل کردیم. ما این روایت را با این که از جهت سند مرسل است، رد نمی-کنیم؛ چون با اطلاقات، کلیات و عمومات مطابقت دارد. به یقین امام عليه السلام با مخالفان درگیر می شوند؛ اما ربطی به علمای شیعه ندارد. در روایت مفضل نیز اگر کلمه «فقها» بود، مقصود فقهای شیعه نیست.

روایت دهم

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: يُقَاتِلُونَ وَاللَّهِ حَتَّى يُوحِّدَ اللَّهُ وَلَا يُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا، وَحَتَّى تَخْرُجَ الْعُجُوزُ الضَّعِيفَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ تُرِيدُ الْمَغْرِبَ - وَلَا يَمْنَاهَا أَحَدٌ، وَيُخْرِجَ اللَّهُ مِنَ الْأَرْضِ بَذَرَهَا، وَ يُنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ قَطَرَهَا، وَيُخْرِجَ النَّاسَ خَرَاجَهُمْ عَلَى رِقَابِهِمْ - إِلَى الْمُهِدِيِّ عليه السلام، وَ يُوسِّعَ اللَّهُ عَلَى شِيعَتِنَا وَلَوْلَا مَا يُدْرِكُهُمْ [يُنْجِزُهُمْ]. مِنَ السَّعَادَةِ لَبَغَوْا، فَبَيْنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ - قَدْ حَكَمَ بِنَعْصِ الْأَحْكَامِ وَتَكَلَّمَ بِبَعْضِ السُّنَنِ، إِذْ خَرَجَتْ خَارِجَةً مِنَ الْمَسْجِدِ يُرِيدُونَ الْخُرُوجَ عَلَيْهِ، فَيَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: انْطَلِقُوا فَتَلْحَقُوا بِهِمْ فِي التَّمَارِينِ فَيَأْتُونَهُ بِهِمْ أَسْرَى لِيَأْمُرَهُمْ فَيَذْبَحُونَ - وَهِيَ آخِرُ خَارِجَةٍ تَخْرُجُ عَلَى قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام»^۱

امام باقر عليه السلام می فرماید: «وقتی حضرت مهدی عليه السلام پاره ای از احکام را بیان می کند و درباره برخی از سنت ها سخن می گوید، گروهی به عنوان اعتراض و قیام برضد ایشان از مسجد بیرون می روند. حضرت به یارانش دستور تعقیب آنان را صادر می کند. سپاه ایشان در محله تمارین بر آنان دست

می‌یابند و آنان را اسیر کرده و نزد آن حضرت می‌آورند. امام علیه السلام دستور می‌دهد همگی را سربیرند. این آخرین شورش و حرکتی است که برضد حضرت رخ می‌دهد.»

این روایت نیز ربطی به فقهای شیعه ندارد و مربوط به خوارج است.

منابع روایت:

۱. التفسیر (للعیاشی) (ج ۲، ص ۶۱)؛
۲. البرهان (ج ۲، ص ۸۳)؛
۳. بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۴۵)؛
۴. فی رحاب حکومت الامام المهدي علیه السلام (ص ۱۵۶).

بررسی سند روایت

عبدالاعلیٰ جبلی

ایشان مهمل است و حتی مرحوم نمازی نیز در کتاب مستدرکات نامی از او نبرده است.

جلسه بیست و سوم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و نوره

روایت یازدهم

«عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام، أنه قال: لو قد قام قائمنا بدأ بالذين ينتحلون حبنا، فيضرب أعناقهم؛^۱ امام باقر عليه السلام، فرمودند: «اگر قائم ما قیام کند از کسانی که ادعای محبت ما را می‌کنند، شروع می‌کند؛ پس، گردن آنان را می‌زند.»

ظاهراین روایت چنین است که امام زمان علیه السلام برخورد را از شیعه‌ها شروع می‌کند؛ اما تنها شیعیان نیستند که ادعای محبت دارند؛ بلکه تمامی مسلمانان ادعای محبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دارند و تنها عده کمی، مانند ناصبی‌ها و وهابی‌ها با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی دارند. دیگر مسلمانان اهل سنت همگی ادعا دارند که محبت اهل بیت علیهم السلام جزودین ما است. پس ظاهراین روایت شامل تمام مسلمانان می‌شود و اختصاصی به شیعیان ندارد؛ جزاین که شیعیان ادعایی بالاتراز محبت، ادعای ولایت - مداری آن بزرگواران را دارند.

منابع روایت

۱. الإيضاح (ص ۲۰۸ و ۲۰۹) به صورت مرسل؛

۲. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۴، ص ۴۷۵).

این روایت نمی‌تواند مرسل باشد؛ زیرا بعضی درباره ابن شاذان گفته‌اند: «او از امام رضا علیه السلام بدون واسطه روایت نقل می‌کند.» وی در سال ۲۶۰ هجری وفات یافت؛ در نتیجه، اگر از امام رضا علیه السلام روایت نقل کند، به طریق اولی از امام جواد علیه السلام نیز روایت نقل کرده است؛ از این رو، ارسال در مورد این روایت معنا ندارد.

طریق به کتاب ایضاح

نظر آقا بزرگ تهرانی رحمته الله:

«الإيضاح: في الرد على سائر الفرق للشيخ أبي محمد الفضل بن شاذان بن الخليل النيسابوري صاحب الإمام الرضا عليه السلام والمتوفى سنة ۲۶۰ مؤلف إثبات الرجعة وغيره من التصانيف التي ذكرها النجاشي أوله (الحمد لله الذي خلق السموات والأرض وجعل الظلمات والنور ثم الذين كفروا بربهم يعدلون... أما بعد فأنا نظرنّا فيما اختلف فيه أهل الملة من أهل القبلة من أمر دينهم حتى كفر بعضهم بعضا وبرئ بعضهم من بعض وكلهم ينتحل الحق ويدعيه فوجدناهم في ذلك صنفين لا غير فأحدهما المتسمون بالجماعة المنتسبون إلى السنة وهم في ذلك مختلفون في أهوائهم... قد أجمعوا على خلاف الصنف الآخر وهم الشيعة) ثم ذكر أقاويل الفرق أصولا و فروعا ودحضها عن آخرها، رأيت منه نسخا عديدة في مكتبات العراق منها نسخه بخط السيد محمد مهدي بن مير محمد سعيد الطباطبائي

الخراسکاني، فرغ من کتابتها سنة ۱۱۱۸، وعليها تملك السيد محمد الجواد بن محمد بن زين الدين الحسيني السجاعي سنة ۱۲۲۹ وهو المعروف بالسيد جواد (سياه پوش) ابن السيد محمد زيني صاحب الديوان الآتي و ذكر في تذكره النوادر وجوده في خزانة (أيا صوفية. وبانگي پور. وإسکوريال. و الخديوية) ونقل عنه شيخنا العلامة النوري في دار السلام حكاية ضيافة خاتم للوافدين على قبره برؤيا ابنه عدي بن حاتم.^۱

آقابزرگ تهراني انتساب كتاب الايضاح به فضل بن شاذان را رد نمی کند. او نسخه هایی از آن کتاب را ذکر و در پایان نیز اشاره به قصه عجیبی از حاتم طائی می کند.

نجاشی همه نگارش های ابن شاذان را نقل نمی کند، در حالی که ایشان ۱۶۰ تألیف دارد. او می گوید: «بعضی تألیفات ابن شاذان به دست من رسیده است.» وی طریق خود به تألیفات ابن شاذان را نیز نقل می کند. از جمله تألیفاتی که نجاشی به آن دست نیافته و نیز ذکری از آن نکرده، کتاب الايضاح است. شیخ طوسی نیز نامی از این کتاب نبرده است.

فضل بن شاذان

نظر نجاشی رحمته الله:

نجاشی از ایشان تمجید کرده و می فرماید:

«روی عن أبي جعفر الثاني وقيل [عن] الرضا عليه السلام أيضا وكان ثقة أحد أصحابنا الفقهاء والمتكلمين. وله جلالة في هذه الطائفة وهوفي قدره

أشهر من أن نصفه. وذكر الكنجي أنه صنف مائة وثمانين كتاباً وقع إلينا؛^۱ از امام جواد عليه السلام روایت نقل کرده است و گفته شده است که از امام رضا عليه السلام نیز روایت دارد. او ثقه و یکی از اصحاب فقیه و متکلم شیعه بود. در بین شیعه برای او جایگاهی وجود داشته و مقامش بالاتر از این است که بخواهیم از او تمجید کنیم. این شخص اهل قلم بوده و به قول کشی ۱۸۰ کتاب تألیف کرده است.»

نظر شیخ طوسی رحمته الله:

شیخ طوسی درباره فضل بن شاذان می گوید: فقیه، متکلم، جلیل القدر و دارای تألیفاتی بود. او در کتاب رجال، ایشان را از اصحاب امام هادی و امام عسکری عليه السلام یاد می کند.

چند روایت متعارض در مورد ایشان نقل شده است. برخی روایات، او را مدح و بروی ترحم و بعضی ایشان را مذمت کرده است.
نظر آیت الله خویی رحمته الله:

آیت الله خویی روایات را نقل کرده و حدیثی را نیز در ذم ایشان ذکر می کند. سپس می فرماید: «علی بن محمد بن قتیبه در سند این روایت است که توثیق ندارد؛ پس بر این روایت نمی توان اعتماد کرد.»

آیت الله خویی توقیعی را که در سال ۲۶۰ هجری در مذمت ابن شاذان رسیده دارد می کند و می فرماید: «به طور قطع این توقیع را به امام زمان عليه السلام نسبت داده اند و دروغ است؛ چون امکان ندارد دوماه بعد از فوتش توقیعی نسبت به

فقه
علماء
در عصر
ظهور امام زمان
عليه السلام

وی صادر شود.» ایشان سپس چند نکته را درباره ابن شاذان متذکر می شود:

راوی کتاب فضل بن شاذان

«أن النجاشي ذكر أن الراوي لكتاب الفضل هو علي بن أحمد بن قتيبة، و الشيخ ذكر أنه علي بن محمد بن قتيبة؛^۱ نجاشي راوی کتاب فضل بن شاذان را علی بن احمد بن قتیبه و شیخ، علی بن محمد بن قتیبه می داند.» آیت الله خویی فرمودند: «علی بن محمد بن قتیبه توثیق ندارد.»

طرق به فضل بن شاذان

«وكيف كان فطريق الصدوق - قدس سره - إليه: عبد الواحد بن عبدوس النيسابوري العطار - رضي الله عنه - عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان النيسابوري، عن الرضا عليه السلام. والطريق ضعيف بعبد الواحد، وعلي بن محمد، كما أن كلا طريقي الشيخ ضعيف، الأول بعلي بن محمد، والثاني بحمزة بن محمد، ومن بعده. نعم إن طريق الشيخ إليه في المشيخة صحيح.»^۲

«طريق شيخ صدوق به فضل، عبد الواحد بن عبدوس نیشابوری عطار از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان نیشابوری از امام رضا عليه السلام است. این طریق به جهت عبد الواحد و علی بن محمد ضعیف است؛ همچنان که دو طریق شیخ به فضل ضعیف است: اول، طریق او به علی بن محمد؛ دوم، طریق او به حمزه بن محمد و کسانی که بعد او هستند. بله، طریق شیخ به

فضل در مشیخه صحیح است.»

بنابراین، این روایت طبق طریق شیخ تا فضل بن شاذان مشکلی ندارد؛ البته اگر مراد از ابو جعفر امام جواد علیه السلام باشد؛ اما اگر مراد امام باقر علیه السلام باشد، روایت مرسل است.

دلالت روایت

این روایت را نیز نمی توان بر فقها تطبیق داد؛ زیرا محبان اهل بیت علیهم السلام تنها فقها، بلکه تنها شیعیان نبوده و دیگر مسلمانان نیز مدعی محبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. ممکن است منظور روایت، انسان های عادی باشد که احکام و قضاوت هایی را شنیده اند؛ اما در زمان ظهور، چیزهای دیگری می بینند. همچنین توجه ندارند که ائمه علیهم السلام دیگر طبق ظاهر حکم می کردند؛ حال آن که امام زمان علیه السلام مأمور هستند طبق واقع حکم کنند. در نتیجه، پذیرش این مطلب بر آن ها سخت می شود و مخالفت می کنند. امام علیه السلام نیز آنان را از بین می برد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در جنگ جمل، حق عمل بر طبق واقع و کشتن اسیران و مجروحان فتنه گران را داشتند؛ اما به جهت عاقبتی که در انتظار شیعیان بود و ایشان می دانستند که حکومت پس از خودشان در دست دشمنان است، طبق ظاهر عمل کردند، تا خون شیعه، در آن دوران حفظ شود، اما در دوران ظهور امام زمان علیه السلام دیگر بریم رسیدن حکومت به دشمنان نیست و خود حضرت تا چهل روز قبل از قیامت هستند و حکومت می کنند؛ به همین دلیل، دیگر نیازی به ملاحظه کاری و عمل به ظاهر نیست و ایشان طبق واقع حکم و عمل می کنند.

در زمان ظهور حضرت امام زمان علیه السلام

جلسه بیست و چهارم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

روایت دوازدهم

«وَيَأْتِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: يَقْضِي الْقَائِمُ عليه السلام بِقَضَايَا يُنْكَرُهَا بَعْضُ أَصْحَابِهِ مِمَّنْ قَدْ ضَرَبَ قُدَّامَهُ بِالسَّيْفِ وَهُوَ قَضَاءُ آدَمَ عليه السلام فَيَقْدِمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضِي الثَّانِيَةَ فَيُنْكَرُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ مِمَّنْ قَدْ ضَرَبَ قُدَّامَهُ بِالسَّيْفِ وَهُوَ قَضَاءُ دَاوُدَ عليه السلام فَيَقْدِمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضِي الثَّالِثَةَ فَيُنْكَرُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ مِمَّنْ قَدْ ضَرَبَ قُدَّامَهُ بِالسَّيْفِ وَهُوَ قَضَاءُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَيَقْدِمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضِي الرَّابِعَةَ وَهُوَ قَضَاءُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا يُنْكَرُهَا أَحَدٌ عَلَيْهِ»^۱

ابو بصیر روایت می کند که حضرت باقر عليه السلام فرمود: «قائم عليه السلام مانند آدم عليه السلام قضاوت می کند؛ اما برخی یاران او که در رکابش شمشیر می زنند، آن قضاوت را نمی پذیرند و در نتیجه، حضرت قائم عليه السلام گردن آن ها را می زند. ایشان در امر دیگری به روش داوود عليه السلام قضاوت خواهد کرد؛ اما گروه دیگری از جنگجویانش منکر آن می شوند و امام زمان عليه السلام گردن آنان را نیز خواهد زد. برای بار سوم به شیوه ابراهیم عليه السلام قضاوت می نماید؛ باز گروهی انکار می ورزند

و امام گردنشان را می زند. آنگاه برای بار چهارم در مسئله ای به روش پیامبر ﷺ قضاوت خواهد کرد؛ دیگر کسی منکر آن نخواهد شد.»

بعضی از این روایت چنین استفاده می کنند که کسانی که با قضاوت های امام زمان ﷺ مخالفت می کنند، آشنای به قضاوت هستند؛ یعنی باید عالم و فقیه باشند و از این حیث، این روایت را بر علما تطبیق می دهند. اما نمی توان گفت تنها شیعیان و فقهای شیعه در رکاب حضرت و ناظر جریان هستند. ممکن است مقصود فقها و عالمان دیگر مذاهب و ادیان جهان باشد که به حضرت مهدی ﷺ ایمان آورده و در رکاب ایشان می جنگند؛ ولی در اثر کم معرفتی و عدم نفوذ ایمان، قضاوت های ایشان را تحمل نمی کنند.

منابع روایت

۱. الغیبة (للفضل بن شاذان)، بنابر نقل بحار الانوار؛
۲. بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۸۹، ح ۲۰۷)؛
۳. إثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۸۵، ح ۷۹۶)، به نقل از بحار الانوار؛
۴. معجم الأحادیث الإمام المهدی ﷺ (ج ۴، ص ۴۸۳).

کتاب الغیبة فضل بن شاذان

نظر آقا بزرگ تهرانی رحمه الله:

«کتاب الغیبة للحجة. للشيخ المتقدم أبي محمد، فضل بن شاذان الأزدی النیسابوری، الراوی عن الجواد علیّه السلام، وقیل عن الرضا علیّه السلام، والمتوفی ۲۶۰. وهو غیر کتاب إثبات الرجعة له، كما صرح بتعدد هما النجاشی. بل هذا الذي عبر عنه النجاشی بعد ذكره إثبات الرجعة بكتاب الرجعة

حدیث. فهذا مقصور على أحاديث الرجعة. وظهور الحجة وأحواله، ولذا اشتهر بكتاب الغيبة وكان موجودا عند السيد محمد بن محمد ميرلوحى الحسيني الموسوي السبزواري، المعاصر للمولى محمد باقر المجلسي، على ما يظهر من نقله عنه في كتابه الموسوم كفاية المهتدي في أحوال المهدي. وينقل شيخنا النوري في النجم الثاقب في أحوال الإمام الغائب عن كتاب الغيبة هذا بتوسط الميرلوحى المذكور. وقال الحاج ميرزا إبراهيم أمين الواعظين الأصفهاني: [أن نسخه منه موجودة عندي الميرزا إبراهيم بأصفهان...] ولعله مختصر غيبته الآتي في الميم فراجعه.^۱

«كتاب الغيبة للحجه، تأليف شيخ ابو محمد فضل بن شاذان نيشابوري كه از امام جواد عليه السلام روایت کرده است و نیز گفته اند از امام رضا عليه السلام نقل می کند. وی در سال ۲۶۰ هجری وفات یافت. این کتاب غیر از کتاب اثبات الرجعه وی است؛ چنان که نجاشی به تعدد آن دو تصریح می کند. این کتاب مشتمل بر احادیث رجعت، ظهور حجت و احوال آن است و به همین جهت به کتاب غیبت مشهور شده و نزد سید محمد بن محمد میرلوحی، معاصر محمد باقر مجلسی بود. شیخ ما نوری روایاتی را از این کتاب در کتاب نجم الثاقب توسط میرلوحی یاد شده، نقل می کند. حاج میرزا ابراهیم امین الواعظین اصفهانی می گوید: نسخه ای از آن نزد من موجود است.»

کتاب الغيبة فضل بن شاذان اکنون در دسترس ما نیست و طریقی نیز به این کتاب وجود ندارد؛ به همین سبب با این روایت معامله ارسال می کنیم.

جلسه بیست و پنجم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

مقدمه

بحث پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود. گفته شد که بعضی چنین به علمای شیعه نسبت داده اند که آنان در هنگام ظهور با امام زمان عجل الله تعالی فرجه مخالفت می کنند؛ در حالی که ما حتی یک روایت دال بر این مطلب نیافتیم. بیان شد که منشأ این اتهام سخن محیی الدین عربی است. اولاً؛ مگر خود محیی الدین چقدر اعتبار دارد؛ ثانیاً؛ نظر او درباره فقهای خود آن ها است.

امام خمینی محیی الدین عربی را رد می کند و در رد ادعای او که گفته بود: «من به معراج رفتم و در آنجا روافض را به شکل خنزیر دیدم.» می فرماید:

«بل قد یشاهد السالك المرتاض نفسه وعينه الثابتة فی مرآة المشاهد لصفاء عين المشاهد كروية بعض المرتاضين من العامة الرافضة بصورة الخنزير بخیاله وهذا ليس مشاهدة الرافضة كذا بل لصفاء مرآة الرافضی رأى المرتاض نفسه التي هی على صورة الخنزیر فیها فتوهم انه رأى الرافضی وما

نقد علمای شیعه در دوران ظهور

رأى إلا نفسه»^۱

«بلکه به تحقیق این سالک مرتاض خودش را درآینه مشاهده کرده است، مانند رؤیت بعضی از مرتاضین عامه. رفضه را به گمان خودش به شکل خنزیر دیده و این مشاهده رفضه نیست؛ بلکه به جهت صفای آئینه، این مرتاض خودش را که به صورت خنزیر است در آن می بیند؛ پس توهم کرده که رافضی را دیده است؛ در حالی که غیر خودش را ندیده است.»

روایت سیزدهم

«أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا يَصْنَعُ الْقَائِمُ عليه السلام إِذَا خَرَجَ لَأَحَبَّ أَكْثَرَهُمْ إِلَّا يَرَوْهُ مِمَّا يَقْتُلُ مِنَ النَّاسِ أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْدَأُ إِلَّا بِقُرَيْشٍ فَلَا يَأْخُذُ مِنْهَا إِلَّا السَّيْفَ وَلَا يُعْطِيهَا إِلَّا السَّيْفَ حَتَّى يَقُولَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ لَيْسَ هَذَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوْ كَانَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَرَجِمَ»^۲

محمد بن مسلم می گوید: «از امام باقر عليه السلام شنیدم که می فرمود: اگر مردم [مخالفان] می دانستند قائم عليه السلام آنگاه که ظهور کند چه برنامه ای دارد، اکثر آنان آرزو می کردند به جهت کشتار زیادی که از مردم [آنان] انجام می دهد هرگز آن حضرت را نبینند. آگاه باشید، نخستین کشتار را در قبیله قریش خواهد داشت. از قریش جز شمشیر دریافت نمی کند و جز شمشیر ارمانی

در عصر ظهور قائم زمان

۱. تعلیقات علی شرح «فصوص الحکم» و «مصباح الانس»، ص ۲۲۱.

۲. الغیة (للعماني)، ص ۲۳۳.

به آنان نخواهد داد. [سیاست حضرت عَلَيْهِ السَّلَام به گونه‌ای است] که بسیاری از مردم می‌گویند: این شخص از دودمان محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیست، اگر بود ترحم می‌کرد.»

کلمه «ناس» در روایات به معنای مخالفان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و کسانی است که همیشه بنای دشمنی با آنان را داشته و دارند.

منابع روایت:

۱. الغيبة (للنعماني) (ص ۲۳۸، ح ۱۸)؛
۲. نوادر الأخبار (ص ۲۷۴، ح ۱۴)، به صورت مرسل، به نقل از الغيبة نعماني؛
۳. إثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۳۹، ح ۵۰۱)، به نقل از الغيبة نعماني؛
۴. حلیة الأبرار (ج ۵، ص ۳۲۳، ح ۶)، به نقل از الغيبة نعماني؛
۵. بحار الأنوار (ج ۵۲، ص ۳۵۴، ح ۱۱۳)، به نقل از الغيبة نعماني؛
۶. بشارة الإسلام (ص ۲۶۳)، به نقل از عقد الدرر؛
۷. ملحقات إحقاق الحق (ج ۲۹، ص ۶۰۰)، به نقل از عقد الدرر؛
۸. عقد الدرر (ص ۲۸۷)، همان نص الغيبة نعماني، با کمی تفاوت، به صورت مرسل از محمد بن مسلم؛
۹. معجم الأحادیث الإمام المهدي عَلَيْهِ السَّلَام (ج ۴، ص ۴۷۴).

بررسی سند روایت

«أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانِ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ أَمِّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ.»

محمد بن یحیی العطار

در مورد ایشان بحثی نیست؛ چون او ثقه و فوق وثاقت است.

محمد بن حسان رازی

نظر نجاشی رحمته الله:

«محمد بن حسان الرازی أبو عبد الله الزینبی (الزبیری) يعرف وینکر، بین، بین، یروی عن الضعفاء کثیرا له کتب، منها: کتاب العقاب، کتاب ثواب أنزلناه، کتاب ثواب الأعمال، کتاب الشیخ والشیخة، کتاب ثواب القرآن؛^۱ محمد بن حسان رازی، بعضی روایات او معروف و برخی غیر معروف است. به فراوانی از ضعفا روایت نقل می‌کند.»

توضیح یعرف وینکر:

در جلد آخر کتاب نتائج مقباس الهدایه^۲ (هفت جلدی) چند وجه برای «یعرف وینکر» آورده شده است؛ یکی از معانی آن این است که بعضی روایات او معروف است و برخی روایات او معروف نیست.

شیخ طوسی نیز درباره ایشان و کتاب‌های او صحبت کرده است.

نظر ابن غضائری رحمته الله:

ابن غضائری می‌نویسد: «او ضعیف است.»

نظر وحید بهبهانی رحمته الله:

ایشان گویا می‌خواهد او را توثیق کند؛ به همین دلیل می‌فرماید:

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۱۹۰.

۲. نتائج المقباس، ج ۶، ص ۱۹۰ و ۱۹۶.

«شیخ صدوق اورا بہ خادم الرضا توصیف می کند [این دلیل براعتبار ایشان است]. همچنین محمد بن احمد بن یحیی از ایشان روایت نقل می کند و یک مؤید نیز آورده است کہ روایت اجلا و بزرگان از ایشان است.

جواب آیت الله خویی به بهبهانی: در اینجا یک اشتباه فاحش و سهو قلم از ایشان است؛ چون شیخ صدوق، خادم الرضا را به ایشان نسبت نداده؛ بلکه به محمد بن زید الرزامی نسبت داده است؛ بین رازی و رزامی اشتباه شده است.

نکته دیگر مسئله روایت محمد بن احمد بن یحیی از ایشان است؛ ولی این مسئله، کشف از عدالت او نمی‌کند. این که ایشان استثناء نکرده، به دلیل آن است که استادش ابن الولید استثناء نکرده است.»

مبنای آقای آیت الله خویی این است که عدم استثنای ابن ولید دلالت بر وثاقت و عدالت ندارد. مبنای شیخ صدوق این است که عدم استثنای روایت شخصی توسط ابن ولید دلالت بر وثاقت او می‌کند؛ پس دلیل دوم نیز فاسد است. ایشان می‌فرماید: روایت اجلا دلالتی بر وثاقت یا حسن نمی‌کند. وثاقت و ضعف ایشان ثابت نیست؛ چون عبارت نجاشی دلالت بر ضعف خود راوی ندارد؛ زیرا نقل از ضعفا دلالتی بر ضعف خود راوی ندارد. تضعیف ابن غضائری نیز اثری ندارد؛ چون اسناد کتاب به ایشان محل اشکال است؛ بنابراین ایشان به نظر آیت الله خویی مجهول است. به نظر ما با توجه به روایت اجلا از او و عدم استثنای ابن ولید، ایشان حسن است.

محمد بن علی کوفی ابوسمینه

نظر نجاشی رحمته الله:

«وكان يلقب محمد بن علي أبا سمينة، ضعيف جدا، فاسد الاعتقاد، لا يعتمد في شيء. وكان ورد قم - وقد اشتهر بالكذب بالكوفة - ونزل على أحمد بن محمد بن عيسى مدة، ثم تشهر بالغلو، فجفا، وأخرجه أحمد بن محمد بن عيسى عن قم، وله قصة. له من الكتب: كتاب الدلائل، وكتاب

الوصایا، و کتاب العتق.»^۱

«او ملقب به ابوسمینه شخصی ضعیف و از نظر اعتقادی فاسد بود و در هیچ چیزی نمی توان براو اعتماد کرد. او در حالی وارد قم شد که درکوفه به دروغ گویی مشهور بود. بر علی بن احمد بن محمد بن عیسی وارد شد و به غلو مشهور شد؛ پس به او جفا شد و احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد و برای او قصه ای است.»

نظر شیخ طوسی رحمته الله:

«أخبرنا جماعة، عن محمد بن علي بن الحسين، عن أبيه ومحمد بن الحسن ومحمد بن علي ماجيلويه، عن محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي الصيرفي، إلا ما كان فيها من تخليط أو غلو أو تدليس أو ينفرده ولا يعرف من غير طريقه؛^۲ روایات محمد بن علی صیرفی را نقل می کردند، مگر آن روایاتی که در آن تخلیط، غلو یا تدلیس بود یا او در نقل آن منفرد بود.»

نظر فضل بن شاذان رحمته الله:

«وذكر علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري، عن الفضل بن شاذان أنه قال: كدت أن أقنت على أبي سمينة محمد بن علي الصيرفي قال: قلت له ولم أستوجب القنوت من بين أمثاله؟ قال: إني (لأنني أعرف) لأعرف منه ما لا تعرفه. وذكر الفضل في بعض كتبه: من الكذابين المشهورين أبو الخطاب ويونس بن ظبيان ويزيد الصائغ ومحمد بن سنان وأبو سمينة أشهرهم؛^۳

۱. الرجال (نجاشي)، ص ۳۳۲.

۲. فهرست كتب الشيعة، ص ۴۱۲.

۳. معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۹۸.

نزدیک بود در قنوتم ایشان را نفرین کنم؛ چون چیزهایی در مورد ایشان می دانم که شما نمی دانید. ایشان در برخی از کتاب هایش اسم دروغ گویان مشهور را می آورد؛ یکی از آن ها و مشهورترین آنان ابوسمینه است.»

نظر ابن غضائری رحمته الله:

«محمد بن علي بن إبراهيم الصيرفي، ابن خلاد المقيري أبو جعفر الملقب بأبي سمينة، كوفي، كذاب، غال، دخل قم واشتهر أمره بها ونفاه أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري رحمه الله عنها، وكان شهيراً في الارتفاع^۱ لا يلتفت إليه ولا يكتب حديثه.»^۲

«او کوفی، کذاب و غالی بود...»

البته نظر ابن غضائری را جزو تضعیفات نمی آوریم؛ زیرا قبلاً گفتیم که کتاب ابن غضائری را قبول نداریم.

نظر آیت الله خویی رحمته الله:

«بقي هنا أمران: الأول: أن محمد بن علي بن إبراهيم الملقب بأبي سمينة لا ينبغي الشك في ضعفه لما عرفت، وقد استثنى ابن الوليد من روايات محمد بن أحمد بن يحيى ما يرويه عن أبي سمينة. وقد وقع في إسناد كامل الزيارات، والمذكور فيه محمد بن علي القرشي، فقد روى عن عبيد بن يحيى الثوري، وروى عنه محمد بن أبي القاسم ماجيلويه. ويمكن أن يقال: إن محمد بن علي القرشي الواقع في سند كامل الزيارات لم يعلم أنه أبو سمينة، وقد التزم الصدوق - قدس سره - أن لا يذكر في كتابه إلا ما يعتمد

۱. ارتفاع، به معنای غلو است.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۹۹.

علیه، و یحکم بصحته، فکیف یمکن أن یذکر فیه روایات من هو معروف بالکذب والوضع، إذا فمحمّد بن علی القرشی الکوفی رجل آخر غیر أبی سمینة، المشهور بالکذب.^۱

«دو امر باقی ماند: اول محمد بن علی بن ابراهیم ملقب به ابوسمینه شک در ضعیف بودن او شایسته نیست؛ به جهت آنچه شناختی. ابن ولید از روایات محمد بن احمد بن یحیی آنچه از ابوسمینه روایت کرده را استثناء می کند. وی در اسناد کامل الزیارات واقع شده است. امکان دارد بگوییم: محمد بن علی قرشی که در اسناد کامل الزیارات قرار دارد، معلوم نیست که ابوسمینه باشد. شیخ صدوق که در کتابش ملتزم شده آنچه بر آن اعتمادی نیست، ذکر نکند، حکم به صحت آن ها کرده است؛ پس چطور ممکن است در آن روایات، شخص معروف به کذب و وضع را نقل کند؟ بنابراین، محمد بن علی قرشی کوفی شخص دیگری غیر از ابوسمینه مشهور به کذب است.»

پس محمد بن علی ابوسمینه ضعیف است.

بنابر آنچه ذکر شد، سند روایت مزبور ضعیف است؛ اما ما این روایت را قبول داریم؛ چون در آن غلو و تخیل نیست و شواهد زیادی نیز بر آن وجود دارد. این روایت از جهت دلالت ربطی به فقهای شیعه ندارد؛ بلکه در مورد سلفی ها و ناصبی ها است.

جلسه بیست و ششم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

روایت چهاردهم

«أَبُو الْحَسَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ عِنْدَهُ تَفَرُّ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ هَذِهِ الْقِرَاءَةُ قَالَ عَنْهَا سَأَلْتُكَ لَيْسَ عَنْ غَيْرِهَا قَالَ فَقُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَلَمْ قَالَ لِأَنَّ مُوسَى عليه السلام حَدَّثَ قَوْمَهُ بِحَدِيثٍ لَمْ يَحْتَمِلُوهُ عَنْهُ فَخَرَجُوا عَلَيْهِ بِمِصْرَ فَقَاتَلُوهُ فَقَاتَلَهُمْ فَقَاتَلَهُمْ وَلَئِنْ عِيسَى عليه السلام حَدَّثَ قَوْمَهُ بِحَدِيثٍ فَلَمْ يَحْتَمِلُوهُ عَنْهُ فَخَرَجُوا عَلَيْهِ بِتَكْرِيتَ فَقَاتَلُوهُ فَقَاتَلَهُمْ فَقَاتَلَهُمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَمَنْتَ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرْتَ طَائِفَةً فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ وَإِنَّهُ أَوَّلُ قَائِمٍ يَقُومُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ لَا تَحْتَمِلُونَ فَتَخْرُجُونَ عَلَيْهِ بِزُمَيْلَةِ الدَّسَكَةِ فَتُقَاتِلُونَهُ فَيُقَاتِلُكُمْ فَيَقْتُلُكُمْ وَهِيَ آخِرُ خَارِجَةٍ يَكُونُ»^۱

فرزند ابی یعفور می گوید: «به حضور امام صادق عليه السلام آمدم در حالی که گروهی از یارانش نیز در خدمت ایشان بودند. حضرت به من فرمود: «آیا قرآن خوانده ای؟» عرض کردم: «آری، ولی به همین قرائت متعارف.» فرمود:

«مقصود من نیز همین قرائت بود.» گفتم: «منظور از این پرسش چیست؟» فرمود: «حضرت موسی علیه السلام مطالبی را برای قوم خود گفت؛ ولی آنان تاب و توان آن را نداشتند و برضد او در مصر قیام کردند. موسی علیه السلام نیز با آن‌ها جنگید و آنان را به قتل رساند. حضرت عیسی علیه السلام نیز مطالبی را برای قوم خود بازگو کرد و آنان نیز تحمل نکرده، برضد او در شهر تکریت دست به شورش زدند. عیسی علیه السلام نیز به رویارویی با آنان برخاست و نابودشان کرد. این است معنای سخن خداوند که می‌فرماید: «طایفه‌ای از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طایفه دیگر کافر شدند و ما ایمان‌آوردندگان را نصرت دادیم و بر دشمنانشان پیروز کردیم.»

حضرت قائم علیه السلام نیز هنگامی که ظهور کند، سخنانی برای شما می‌گوید که تاب و توان پذیرش آن را نخواهید داشت؛ از این رو، برضد او در شهر رمیله قیام می‌کنید و با او می‌جنگید و حضرت نیز به رویارویی با شما می‌پردازد و شما را به قتل می‌رساند. این شورش، آخرین قیام برضد ایشان است.

«بِرُمَيْلَةِ الدُّسَكْرِ» نام سه منطقه است: ۱. فلسطین؛ ۲. منطقه‌ای بین بصره و مدینه؛ ۳. منطقه‌ای در بحرین.

علامه مجلسی این روایت را از کتاب حسین بن سعید اهوازی نقل می‌کند. کتاب‌های حسین بن سعید اهوازی معتبر است و بعضی از طرق بزرگان ما به خصوص طریق شیخ طوسی به ایشان صحیح است. بدین ترتیب سند آن از نظر ما مناقشه ندارد. هر چند ابوالحسن بن عبدالله برای ما شناخته شده نیست.

گذشته از آن، این روایت مؤیداتی نیز دارد. روایات متعددی قیام خوارج بر ضد امام عصر علیه السلام را بیان می‌کند؛ در نتیجه، متن این روایت مقبول است و

از جهت سند نیز اشکالی ندارد؛ اما ربطی به علمای شیعه ندارد.

علامه مجلسی می‌فرماید:

«بیان: قوله «ولم» أي ولم لم تسألني عن غير تلك القراءة وهي المنزلة التي ينبغي أن يعلم فأجاب عليه السلام بأن القوم لا يحتملون تغيير القرآن ولا يقبلونه واستشهد بما ذكر؛^۱ قول راوی «ولم» یعنی چرا از غیر آن قرائت سؤال نمی‌کنید و این جایگاهی که شایسته دانستن بود. پس امام عليه السلام جواب داد: زیرا قوم (عامه) تغییر قرآن را تحمل و قبول نمی‌کنند و به آنچه ذکر شد، استشهد کردند.»

ورمیله یا در آن اصلاً شیعه‌ای نیست و اگر هم باشد، محل تجمع و سکونت فقهای شیعه نیست. امری ممکن است افراد معدودی از عالمان شیعه در آنجا باشد، ولی ربطی به ادعا ندارد که فقهای شیعه علیه امام زمان علیه السلام قیام و یا موضع‌گیری می‌کنند.

روایت پانزدهم

«عَنْهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَّزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ لَهُ اخْتَصَرْنَاهُ قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام دَخَلَ الْكُوفَةَ وَأَمَرَهُمْ الْمَسَاجِدِ الْأَرْبَعَةَ حَتَّى يَبْلُغَ أَسَاسَهَا وَيُصَيِّرَهَا عَرِيشًا كَعَرِيشِ مُوسَى... وَتَكُونُ الْمَسَاجِدُ كُلُّهَا جَمَاءً لَا شُرَفَ لَهَا كَمَا كَانَتْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيُوسِّعُ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ فَيُصَيِّرُ سَبْتِينَ ذِرَاعًا وَيَهْدِمُ كُلَّ مَسْجِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ وَيَسُدُّ كُلَّ كُوَّةٍ إِلَى الطَّرِيقِ وَكُلَّ جَنَاحٍ وَكَثِيفٍ وَمِيزَابٍ إِلَى الطَّرِيقِ وَيَأْمُرُ اللَّهُ الْفَلَكَ فِي زَمَانِهِ فَيَبْطِئُ فِي دَوْرِهِ

حَتَّى يَكُونَ الْيَوْمُ فِي أَيَّامِهِ كَعَشْرَةٍ مِنْ أَيَّامِكُمْ وَالشَّهْرُ كَعَشْرَةِ أَشْهُرٍ وَالسَّنَةُ كَعَشْرِ سِنِينَ مِنْ سِنِيكُمْ ثُمَّ لَا يَلْبَثُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى يَخْرُجَ عَلَيْهِ مَارِقَةُ الْمُؤَالِي بِرُمَيْلَةِ الدَّسَكَةِ عَشْرَةَ آلَافٍ شِعَارُهُمْ يَا عُثْمَانُ يَا عُثْمَانُ فَيَدْعُو رَجُلًا مِنَ الْمُؤَالِي فَيَقْلُدُهُ سَيْفَهُ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُهُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُمْ أَحَدٌ ثُمَّ يَتَوَجَّهَ إِلَى كَابِلٍ شَاهٍ وَهِيَ مَدِينَةُ لَمْ يَفْتَحْهَا أَحَدٌ قَطُّ غَيْرُهُ فَيَفْتَحُهَا ثُمَّ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَنْزِلُهَا وَتَكُونُ دَاوُدَ وَيُبْهَرُجُ سَبْعِينَ قَبِيلَةً مِنْ قَبَائِلِ الْعَرَبِ تَمَامَ الْخَبَرِ»^۱

علی بن ابی حمزه از ابی بصیر و او نیز از امام باقر علیه السلام حدیثی را نقل کرده اند که ما آن را مختصر کرده ایم. در بخشی از این حدیث امام علیه السلام فرمودند: «وقتی که حضرت قائم علیه السلام قیام کند و وارد کوفه شود، دستور به ویران کردن چهار مسجد می دهد تا آن ها را به پایه اولیه شان برساند. آن ها را مانند عریش موسی علیه السلام به صورت سایبان بازسازی می کند و دیوارهای تمام مساجد، مثل زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون کنگره خواهند شد. راه های بزرگ و اصلی را تا شصت ذراع وسعت می دهد. هر مسجدی را که سر راه باشد، تخریب می کند و هر پنجره ای که به سمت راه باشد، می بندد و هر جوی [فاضلاب] و ناودانی که به راه می ریزد، مسدود می کند. خداوند به فلک امر می کند که در زمان آن حضرت، آهسته حرکت کند تا آنجا که یک روز در زمان ایشان، مثل ده روز شما است و یک ماه آن، مانند ده ماه و یک سالش مساوی ده سال شما خواهد بود.

بعد از آن، مدت کوتاهی می گذرد تا اینکه ده هزار نفر از خارجیان و غلامان در دهکده رمیله برضد او قیام می کنند و شعارشان «یا عثمان، یا عثمان»

در ظهور حضرت قائم علیه السلام

است. حضرت مردی ازدوستانش را فراخوانده و شمشیر خود را به گردش
حمایل می‌کند و به جنگ آن‌ها می‌فرستد. او نیز به سوی آن‌ها بیرون می‌رود و
با آن‌ها می‌جنگد و حتی يك نفر از آن‌ها نیز باقی نمی‌ماند.»

این روایت نیز ربطی به فقهای شیعه ندارد؛ بلکه مربوط به کسانی است که
شیعه نیستند و جزو خوارج و عثمانی مذهب‌ها و اتباع و پیروان امویان
هستند.

این روایت را بررسی سندی نمی‌کنیم؛ زیرا متن آن مقبول است و شواهد و
مؤیدهایی بر آن وجود دارد.

جلسه بیست و هفتم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه

دلالت روایت پانزدهم

رميله دسکره: حسینی در کتاب غریب الحدیث فی بحار الانوار در مورد دسکره می نویسد:

«الدسكرة- بفتح الدال وسكون السين وفتح الكاف والراء- بلدة من أعمال بغداد على طريق خراسان يقال لها: دسكرة الملك، وقرية بنهر الملك من أعمال بغداد أيضا، وبلدة بخوزستان، ويطلق على كل قرية أيضا، وعلى الصومعة، والأرض المستوية، وبيوت الاعاجم يكون فيها الشراب و الملاهى، وبناء كالقصر حوله بيوت.»^۱

مقدسى نقل می کند:

«فقال عليّ عليه السلام دعوهم حتى يأخذوا مالا ويسفكوا دما وكان يقول أمرنى رسول الله صلى الله عليه وآله بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين فالناكثون أصحاب الجمل والقاسطون أصحاب صفين والمارقون الخوارج فوثبت الخوارج على عبد الله بن خباب فقتلوه وبقروا بطن امرأته وقتلوا نسوة وولدانا فقال

فقه
علماء
در عصر
ظهور
اقام
زمان
مهدی

لهم عليّ ادفعوا إلينا قتلة إخواننا وأنا تارككم فشاروا به وناوشوه القتال فقال عليّ عم ان يغلب منهم عشرة وان يقتل منهم عشرة فكان كذلك وهو يوم النهروان بموضع يقال له رميلة الدسكرة وقتل المخدج ذوالثدية وقد ذكرت هذه القصّة في فصل مقالات أهل الإسلام فذكر قوم انه قتل يوم النهروان أربعة آلاف»^۱

حضرت علی علیه السلام فرمود: «آن‌ها را رها کنید تا وقتی که مالی را غصب کنند و خونی را بریزند و می فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین امر کرده اند.» ناکثان، اصحاب جمل و قاسطان، اصحاب صفین و مارقان، خوارج هستند. خوارج بر عبدالله بن خباب حمله کرده و او را کشتند. شکم همسرش را پاره کردند و زنان و فرزندان او را کشتند. حضرت علی علیه السلام به آن‌ها فرمود: «قاتلان برادران ما را تحویل دهید تا من نیز شما را رها کنم.» ولی آنان اخلاص گری کردند و چنگ و دندان نشان دادند. حضرت علی علیه السلام فرمود: «کمتر از ده نفر از آنان زنده می ماند و چنان شد. آن روز نهروان در مکانی که به آن رميلة دسکرة گفته می شد، قرار داشت.»

بنابراین، رميلة دسکرة که در روایت قبل نقل شده بود، نام محلی است که امیرالمؤمنین علیه السلام با خوارج نهروان جنگیده و آنان را از بین برد.

روایت شانزدهم

«عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى الْحَلَبِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: يَكُونُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةٌ فِي بَعْضِ هَذِهِ الشَّعَابِ ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةِ ذِي طَوًى حَتَّى إِذَا كَانَ قَبْلَ خُرُوجِهِ

بَلَيَّتَيْنِ انْتَهَى الْمَوْتُ الَّذِي يَكُونُ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى يَلْقَى بَعْضُ أَصْحَابِهِ فَيَقُولُ ... حَتَّى يُوحِّدَ اللَّهُ وَلَا يُشْرِكَ بِهِ شَيْءٌ وَحَتَّى يُخْرِجَ الْعَجُوزَ الضَّعِيفَةَ مِنَ الْمَشْرِقِ تَرِيدُ الْمَغْرِبَ وَلَا يَنْهَاهَا أَحَدٌ وَ يُخْرِجُ اللَّهُ مِنَ الْأَرْضِ بَذَرَهَا وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ قَطْرَهَا وَيُخْرِجُ النَّاسَ خَرَجَهُمْ عَلَى رِقَابِهِمْ إِلَى الْمَهْدِيِّ وَيُوسِّعُ اللَّهُ عَلَى شِيعَتِنَا وَلَوْ لَا مَا يَذَرُكُهُمْ مِنَ السَّعَادَةِ لَبَغُوا فَبَيْنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ قَدْ حَكَمَ بِبَعْضِ الْأَحْكَامِ وَ تَكَلَّمَ بِبَعْضِ الشُّنَنِ إِذْ خَرَجَتْ خَارِجَةً مِنَ الْمَسْجِدِ يُرِيدُونَ الْخُرُوجَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ لِأَصْحَابِهِ انْطَلِقُوا فَيَلْحَقُونَهُمْ فِي التَّمَّارِينَ فَيَأْتُونَهُ بِهِمْ أَسْرَى فَيَأْمُرُ بِهِمْ فَيُذَبِّحُونَ وَ هِيَ آخِرُ خَارِجَةٍ يُخْرِجُ عَلَى قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»^۱

عیاشی به سند خود از عبدالاعلیٰ حلبی آورده است که گفت: «حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: «صاحب این امر را در یکی از این دره‌ها غیبتی خواهد بود.» آنگاه امام علیه السلام با دست به سوی ذی طوی اشاره کرد و فرمود: «آنگاه که دوشب به خروج وی مانده، می‌آید و بعضی از اصحاب آن حضرت را می‌بیند و می‌گوید: ...» سپس امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، جنگ خواهند کرد تا این که یکتاپرستی برقرار شود و هیچ‌گونه به او شرک نوزند و تا آنجا که حتی پیرزن ضعیف نیز از مشرق به سوی مغرب سفر کنند و کسی از او جلوگیری نمی‌کند. خداوند در آن روزگار، تمامی بذره‌های زمین را می‌رویانند و باران آسمان را [به طور کامل] فرو می‌ریزد و مردم خراجشان را بردوش نهاده و به پیشگاه حضرت مهدی علیه السلام می‌برند. خداوند بر شیعیان ما وسعت می‌دهد؛ [به طوری که] اگر سعادت و نیک‌بختی آنان را در نیابد، طغیان می‌کنند. پس، در همان حال که صاحب این امر بعضی از احکام را

در روز قیامت

صادر و برخی از سنت‌ها را بازگو می‌کند، گروهی از مسجد بیرون می‌روند و در پی خروج و سرکشی بر آن حضرت برمی‌آیند که حضرت به اصحاب خود امر می‌کند تا به مقابله با آنان بروند. در منطقه خرمافروشان به آنان می‌رسند و اسیرشان کرده و به خدمت آن حضرت می‌برند. او نیز دستور قتل آن‌ها را صادر می‌کند. این آخرین گروهی است که برقائم آل محمد ﷺ خروج می‌کنند.»

جلسه بیست و هشتم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و نوره

منابع روایت شانزدهم

۱. التفسیر (للعیاشی) (ج ۲، ص ۵۶، ح ۴۹ و ص ۱۴۰، ح ۸)، نقل قسمتی از آن از عبدالأعلى الحلبي؛

۲. التفسیر (للقمي) (ج ۲، ص ۲۰۵)، همان نص عیاشی با تفاوت «حدّثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن منصور بن يونس، عن أبي خالد الكابلي»؛

۳. الكافي (ج ۸، ص ۳۱۳، ح ۴۸۷)، نقل بخشی از آن از علي بن ابراهيم، به سند قمي و در سند آن اسماعيل بن جابر؛

۴. الغيبة (للنعماني) (ص ۱۸۷، ح ۳۰)، «وحدّثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدّثنا محمد ابن علي التيملي، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، وحدّثني غير واحد، عن منصور بن يونس بزرج، عن إسماعيل بن جابر، عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام أنّه قال:» نقل بعضی از روایت، همان نص عیاشی؛

۵. مجمع البيان (ج ۵، ص ۱۴۴)، نقل بخشی از روایت از أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام؛

نقل از علمای عصر ظهور قلم زمان

۶. تأویل الآیات (ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۲)، به نقل از مجمع البیان؛
 ۷. منهج الصادقین (ج ۴، ص ۴۵۴)، همان نص مجمع البیان به صورت
 مرسل؛

۸. تفسیر الصافی (ج ۲، ص ۴۳۳)، نقل بعض روایت از عیاشی و مجمع
 البیان؛

۹. إثبات الهداة (ج ۳، ص ۴۵۱، ح ۶۲)، همان نص الکافی؛ و (ص ۵۲۵،
 ح ۴۱۸)، نقل از مجمع البیان؛ و (ص ۵۵۰، ح ۵۵۹ و ۵۶۲)، نقل بعضی از
 روایت به نقل از عیاشی؛ و (ص ۵۵۳، ح ۵۷۷)، نقل بعضی از روایت از قمی؛
 ۱۰. المحجّة (ص ۱۸)، به نقل از قمی؛ و (ص ۱۹) همان نص الکافی و در
 آن «عن أبي عبد الله وأبي جعفر عليهما السلام» و (ص ۷۹)، به نقل از عیاشی؛ و
 (ص ۱۰۴)، نقل بخشی از روایت از عیاشی؛
 ۱۱. حلیة الأبرار (ج ۵، ص ۳۱۳، ح ۷)، همان نص الکافی و در آن «عن أبي
 عبد الله عليه السلام»؛

۱۲. غایة المرام (ج ۴، ص ۲۱۰، ح ۶)، به نقل از نعمانی؛
 ۱۳. البرهان (ج ۱، ص ۱۶۳، ح ۷)، به نقل از الکافی و در آن «عن أبي
 عبد الله عليه السلام» و (ح ۸) به نقل از قمی و (ج ۲، ص ۸۱-۸۳، ح ۳) به نقل از
 عیاشی با کمی تفاوت و (ص ۲۰۹، ح ۴ و ۷) نقل قسمتی از روایت از عیاشی و
 طبرسی؛ و (ج ۳، ص ۲۰۸، ح ۸)، به نقل از نعمانی؛
 ۱۴. بحار الأنوار (ج ۵۲، ص ۲۸۸، ح ۲۶)، به نقل از الکافی؛ و (ص ۳۱۵،
 ح ۱۰)، به نقل از قمی؛ و (ص ۳۴۱، ح ۹۱)، نقل بعضی از روایت از عیاشی و
 نعمانی؛

۱۵. ملحقات إحقاق الحق (ج ۲۹، ص ۶۰۵)، به نقل از البرهان؛
 ۱۶. نور الثقلین (ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۴۲۶ و ۴۲۷)، به نقل از قمي والكافي؛ و (ص ۳۵۳، ح ۱۸۶)، به نقل از الكافي؛ و (ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۲۶)، نقل بعضی از روایت از عیاشی؛ و (ح ۲۸)، به نقل از الكافي؛ و (ج ۴، ص ۹۴، ح ۹۴)، نقل بعضی از روایت از قمي؛ و (ص ۳۴۳ و ۳۴۴، ح ۹۸)، به نقل از قمي؛
 ۱۷. التفسیر (شبر) (ص ۲۲۸)، نقل بعضی از روایت به صورت مرسل از امام صادق عليه السلام؛
 ۱۸. منتخب الأثر (ص ۴۲۲، ح ۲) به نقل از قمي؛ و (ص ۴۷۵، ح ۱ و ۳ و ۴)، نقل بعضی روایت از ینابیع المودة والكافي؛
 ۱۹. عقد الدرر (ص ۱۷۷)، همان نص عیاشی با کمی تفاوت به صورت مرسل از امام باقر عليه السلام؛
 ۲۰. برهان المتقي (ص ۱۷۱، ح ۳)، به نقل از عقد الدرر؛
 ۲۱. ینابیع المودة (ج ۳، ص ۲۳۵، ح ۱)، به نقل از المحجة و «عن أبي عبدالله عليه السلام؛ و (ص ۲۴۱، ح ۲۰)، نقل بعضی از آن از المحجة؛
 ۲۲. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۷، ص ۴۴).
- بنابراین، به این روایت توجه شده و بزرگان ما قرن به قرن آن را نقل کرده‌اند. البته محل مورد بحث ما تنها در تفسیر عیاشی نقل شده و در دیگر مصادر ذکر نشده است. روایت عیاشی نیز مرسل است.

بررسی سند روایت به نقل تفسیر قمي

«حدّثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن منصور بن يونس، عن أبي خالد الكابلي»

ابراهیم بن هاشم

اما علی بن بابویه قمی رحمته الله:

در عظمت و جلالت ایشان بحثی نیست.

واما علی بن بابویه قمی رحمته الله:

ایشان توثیق ندارد؛ از این رو بعضی، روایات ایشان را حسن می دانند؛ البته توثیق نداشتن وی به جهت ثقه نبودن نیست؛ بلکه به این جهت است که ایشان از جهت جلالت و علو مقام در جایگاهی هستند که کاربرد لفظ «ثقة» در مورد ایشان مناسب نیست. به گفته آیت الله طوسی در ترجمه استرآبادی کلمه «ثقة» نسبت به ایشان جسارت و توهین شمرده می شود.^۱

ابن ابی عمیر

در جلالت ایشان بحثی نیست.

منصور بن یونس

ایشان نیز اگرچه واقفی است، اما ثقه است.

ابو خالد کابلی

ایشان از اصحاب امام زین العابدین علیه السلام است.

در نتیجه، سند تفسیر قمی بدون اشکال است.

۱. کتاب درر الأخبار، ج ۱، ذیل بحث پیرامون تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

بررسی سند روایت به نقل کافی

«عن علي بن إبراهيم، ثم بسند القمي، وفي سنده: «إسماعيل ابن جابر.»

اسماعیل بن جابر

ایشان مشترک بین اسماعیل بن جابر جعفری و اسماعیل بن جابر خثعمی است.

نظر آیت الله خویی رحمته الله:

آیت الله خویی قائل به وحدت این دو عنوان است. اسماعیل بن جابر خثعمی توثیق دارد؛ اما اسماعیل بن جابر جعفری توثیقی ندارد.

نظر مامقانی رحمته الله:

مرحوم مامقانی قائل به توثیق مترجم است؛ چه اسماعیل بن جابر جعفری و چه اسماعیل بن جابر خثعمی باشد.

نظر تستری رحمته الله:

تستری قائل به تعدد معنوی است. از نظر او خثعمی توثیق دارد و جعفری توثیق ندارد. ایشان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت نقل می‌کند و روایت «اذان» از طریق ایشان نقل شده است.

نظر شیخ طوسی رحمته الله:

شیخ طوسی طریق خود به کتاب‌های مترجم را نقل می‌کند. او در شرح حال اسماعیل بن جابر خثعمی می‌فرماید:

«إسماعيل بن جابر الخثعمي الكوفي، ثقة ممدوح، له اصول، رواها عنه صفوان بن يحيى. انتهى. وقال في طي أصحاب الصادق عليه السلام: إسماعيل بن جابر الخثعمي الكوفي. انتهى. وقال في طي أصحاب الكاظم عليه السلام:

إسماعیل بن جابر، روی عنهما عليهما السلام. انتهى؛^۱ اسماعیل بن جابر خثعمی کوفی، ثقة و ممدوح است. او اصولی دارد که صفوان بن یحیی آنها را روایت کرده است. شیخ ایشان را از اصحاب امام صادق و امام کاظم عليهما السلام می‌شمارد.»

نظر ابن شهر آشوب رحمته الله:

«وفي معالم ابن شهر آشوب: إسماعیل بن جابر، له كتاب، وله أصل. انتهى.^۳ «اسماعیل بن جابر اصل و کتاب دارد.»

نظر علامه حلی رحمته الله:

«وفي الخلاصة: إسماعیل بن جابر الجعفی الكوفي، ثقة ممدوح. وما ورد فيه من الذم فقد بینا ضعفه في کتابنا الكبير، وكان من أصحاب الباقر عليه السلام، و حديثه أعتد عليه. انتهى؛ اسماعیل بن جابر جعفی اهل کوفه، ثقة و ممدوح است و آنچه در ذم او وارد شده، ما ضعف آن را در کتاب کبیر مشخص کردیم. او از اصحاب امام باقر عليه السلام بود و من بر حدیث او اعتماد می‌کنم.»

توثیقات دیگر درباره اسماعیل بن جابر جعفی:

«وقد وثّق الجعفی في المشتركین، والوجیزة، والبلغة و... غیرها. بل و کذا الجزائری في الحاوی، وابن داود، حیث عدّاه في قسم الثقات؛^۵ جعفی

۱. تنقیح المقال في علم الرجال، ج ۱۰، ص ۲۹.

۲. معالم العلماء، ج ۱، ص ۱۲۱، رقم ۴۲.

۳. تنقیح المقال في علم الرجال، ج ۱۰، ص ۳۰.

۴. الخلاصة، ج ۸، رقم ۲.

۵. تنقیح المقال في علم الرجال، ج ۱۰، ص ۳۰.

در دو مشترکات وجیزه و بلغه و غیر آن‌ها توثیق شده است. همچنین جزایری در حاوی [اورا توثیق می‌کند] و ابن داوود اورا در قسم ثقات آورده است.»

روایتی در مدح اسماعیل بن جابر جعفی:

«وذكر الكشي في ترجمة إسماعيل بن جابر الجعفي حديثين: أحدهما: يكشف عن لطف الصادق عليه السلام وعنايته به، وهو: ما رواه عن محمد بن مسعود، عن علي بن الحسن، عن ابن أورمة، عن عثمان بن عيسى، عن إسماعيل بن جابر، قال: أصابني لقوة في وجهي، فلما قدمنا المدينة، دخلت على أبي عبد الله قال: «ما الذي أرى بوجهك؟»، قال: قلت: فاسدة ريح قال: فقال لي: «أت قبر النبي صلى الله عليه وآله، فصل عنده ركعتين، ثم ضع يدك على وجهك، ثم قل: بسم الله وبالله يا هذا اخرج، أقسمت عليك من عين انس أو من عين جن أو وجع اخرج، عليك بالذي اتخذ إبراهيم خليلا، وكلم موسى تكليما، وخلق عيسى من روح القدس لما هدئت، وطفيت كما أطفئت نار إبراهيم إطفاء بإذن الله». قال: ما عاودت إلا مرتين، حتى رجع وجهي فما عاد إلى الساعة. انتهى.»^۱

اسماعیل بن جابر می‌گوید: «در حالی که چهره‌ام به هم ریخته بود، وارد مدینه و خدمت امام صادق عليه السلام شرفیاب شدم. حضرت فرمود: «چه بر چهره‌ات می‌بینم؟» گفتم: «هوای آلوده به آن خورده است.» فرمود: «نزد قبر پیامبر صلى الله عليه وآله برو؛ سپس دو رکعت نماز بخوان؛ آنگاه دستت را روی صورتت بگذار و بگو: بسم الله وبالله، ای درد، از بدن من خارج شو؛ تو را قسم می‌دهم

روایتی در مدح اسماعیل بن جابر جعفی

اگر چشم انسان به من زدی یا چشم جن به من زدی. ای درد، خارج شو؛ تو را قسم می‌دهم به آنکه ابراهیم را خلیل خود برگزید و با موسی تکلم کرد و عیسی را از روح القدس خلق کرد. آرام بگیر و خشک شو؛ همچنان که آتش بر ابراهیم خاموش شد به اذن خداوند.»

ابن جابر گوید: «دوبار این دعا را خواندم تا این که چهره‌ام به حالت اولش برگشت.»

نظر مامقانی رحمته الله:

مرحوم مامقانی می‌فرماید: «فائِه لولا عنايته عليه السلام به لما علّمه هذا العمل حتّى برئ ممّا بوجهه؛ «اگر عنایت امام عليه السلام به او نبود، چنین عملی را به او تعلیم نمی‌داد تا از درد چهره بهبود یابد.»

به نظر ما این روایت دلالت بر توثیق مترجم ندارد؛ زیرا اگر مدح مترجم باشد، راوی آن خود مترجم است و قبول آن، مستلزم دوراست. اگر مدحی نباشد و تنها حکایت از لطف امام عليه السلام باشد، ائمه عليهم السلام به همه محبان خود عنایت دارند.

روایتی در ذم اسماعیل بن جابر:

«والآخر: ما رواه عن محمد بن مسعود، عن جبرئیل بن أحمد، عن محمد ابن عیسی، عن یونس، عن أبي الصباح، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «هلك المستريبون في أديانهم، منهم: زارة، و برید، و محمد بن مسلم، و إسماعیل الجعفی»، و ذکر آخر لم أحفظه؛ ابوصباح می‌گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام می‌فرمود: «هلاک شدند اهل ریب در دینشان، از جمله آن‌ها: زارة، برید، محمد بن مسلم و اسماعیل جعفی.»

مامقانی رحمته الله می‌فرماید:

«والظاهر أنه إلى هذا الخبر أشار العلامة في عبارة الخلاصة المزبورة. و الضعف الذي نبّه عليه لعلّه لجهالة جبرئيل بن أحمد في السند، أولاً؛ اقتترانه بزرارة ومحمد بن مسلم المحرز عد التهما و جلالتهما، يكشف عن كون الدّم الوارد في الرواية للتقيّة حفظاً لهما. قال الميرزا في المنهج^۱ أنه: ليس صريحاً في القدرح فيه، بل لا يبعد أن يكون الكلام ناشئاً منه عليه السلام عن شفقتة عليهم، وترغيباً لهم في إخفاء أمرهم عن المخالفين، أو الاحتياط في الفتوى، أو تخوّفاً عن خلاف ذلك، على أنه معارض بأصحّ منه وأصرح في حقّ زرارّة ومحمد بن مسلم وبريد، كما هو مذكور في موضعه. بل اقتترانه بهؤلاء ينبئ عن علوّ قدره، وعظم منزلته. انتهى»^۲.

«گویا علامه حلی در کتاب خلاصه اشاره به این روایت دارد. ضعفی که علامه بر آن توجه داده، شاید به جهت مجهول بودن جبرئیل بن احمد باشد یا این که نام بردن جعفری به همراه زرارّه و محمد بن مسلم که هر دو عدالت و جلالشان محرز است، کشف می کند از این که ذم در این روایت برای تقیّه و حفظ آن دو بوده است.»

میرزا در منهج المقال می گوید: «این روایت صراحت در قدح جعفری ندارد؛ بلکه بعید نیست که کلام امام ناشی از مهربانی امام بر آن ها و ترغیب آن ها به مخفی نگه داشتن امرشان از مخالفان یا احتیاط در فتوی یا از ترس براو باشد که مبادا خلاف آن را رفتار کنند. علاوه بر این، این روایت با روایاتی که اصح از آن است و در حق زرارّه و محمد بن مسلم صریح تراست، معارض است؛

در نهج المصداق

بلکه اقتران جعفری به این دو، خبر از بلندی جایگاه و عظمت منزلت او می-دهد.»

مرحوم مامقانی در نتیجه بحث می فرماید:

«وتلخیص المقال؛ إنّ إسماعیل بن جابر له روایات كثيرة، فإن كان الخثعمي والجعفري متحدا فلا إشكال، وإن تعددا أخذنا في الجعفري بتوثيق العلامة، والطريحي، والكاظمي، والمجلسي، والبحراني... غیرهم. وفي الخثعمي بتوثيق الشيخ رحمه الله؛^۱ إسماعیل بن جابر روایات زیادی دارد. پس اگر خثعمی و جعفری متحد باشند، اشکالی نیست. اگر متعدد باشند، در مورد جعفری توثیق علامه، طریحی، کاظمی، علامه مجلسی و بحرانی و غیر آنان را و در مورد خثعمی توثیق شیخ را اخذ می کنیم.»

بنابراین این راوی ثقه است.

جلسه بیست و نهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و نوره

ادامه بررسی سند روایت شانزدهم

منصور بن یونس

ایشان نقل روایت فراوان در کتب اربعه دارد (بیش از ۷۵ روایت). به نظر ما نقل روایت زیاد یکی از علامات و امارات وثاقت و اعتبار راوی است؛ مگر این که معارضی وجود داشته باشد.

نظر نجاشی رحمته الله:

قال النجاشي: «منصور بن یونس بزرج أبویحیی، و قیل أبوسعید: کوفی، ثقة، روی عن أبي عبد الله وأبي الحسن عليهما السلام، له کتاب؛ منصور بن یونس بزرج اهل کوفه وثقه است. از امام صادق و امام کاظم عليهما السلام روایت نقل می کند و کتابی نیز دارد.»

البته ایشان واقفی بوده است.

نظر کشی رحمته الله:

نقد: علما در عصر ظهور نام زمان

«حمدویه، قال: حدثنا الحسن بن موسى، قال: حدثني محمد بن أصبغ، عن إبراهيم، عن عثمان بن القاسم، قال: قال لي منصور بن [يونس] بزرج، قال لي أبو الحسن عليه السلام، ودخلت عليه يوماً: يا منصوراً ما علمت ما أحدثت في يومي هذا؟ قلت: لا قال، قد صيرت علياً عليه السلام وصيبي والخلف بعدي، فادخل عليه فهنئه بذلك وأعلمه أن أباه أمرني بذلك، قال: فدخلت عليه فهنأته بذلك وأعلمته أن أباه أمرني بذلك، قال الحسن بن موسى: ثم جحد منصور هذا بعد ذلك لأموال كانت في يده فكسرهما، وكان منصور أدرك أبا عبد الله عليه السلام»^۱.

«از منصور بن یونس بزرج روایت شده است که گفت: روزی بر امام کاظم عليه السلام وارد شدم، حضرت فرمودند: «منصور می دانی امروز چه کرده ام؟» عرض کردم: «خیر». فرمود: «فرزندم، علی را وصی و خلیفه بعد از خود قرار دادم. براو وارد شو و به او تهنیت بگو و نیز بگو که من تو را به این کار امر کرده ام.» منصور ادامه داد: «من برایشان وارد شدم و تهنیت گفتم و نیز گفتم که پدرشان مرا به این کار امر فرموده است.»

حسن بن موسی گفت: «منصور بعدها منکر امامت حضرت رضا عليه السلام شد؛ به جهت اموالی که [مربوط به امام کاظم عليه السلام بود و] دردست داشت و آن ها را تصاحب کرد.»

بنابراین، از این روایت ذم منصور بن یونس استفاده می شود.

نظر آیت الله خوئی رحمته الله:

«أقول: وهذه الرواية رواها الصدوق عن أبيه، ولكن في آخره بعد جملة (و

أعلمته أن أباه أمرني بذلك)، ثم جحد منصور وأخذ الأموال التي كانت في يده وكسرها. ثم إن صريح الكشي أن الحسن بن موسى، هو الذي نسب الجحد وأخذ الأموال إلى منصور، ولكن ظاهر الصدوق - قدس سره - أن هذه النسبة إما من نفسه، أو من أبيه. وكيف كان، فالرواية مرسلة والنسبة غير ثابتة، وعلى تقدير الثبوت فهو لا ينافي الوثاقة، وعليه فالرجل ثقة، إمامي، كما هو ظاهر كلام النجاشي، أو غير إمامي كما صرح به الشيخ. وكيف كان، فطريق الصدوق - قدس سره - إليه: أبوه - رضي الله عنه -، عن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن حديد، ومحمد بن إسماعيل بن بزيع جميعاً، عن منصور بن يونس بزرج، و الطريق صحيح، إلا أن طريق الشيخ إليه ضعيف بأبي المفضل، وابن بطّة.^١

«این روایت را شیخ صدوق از پدرش نقل می‌کند و اما در آخر روایت هست: «منصور بعدها منكر امامت حضرت رضا عليه السلام شد؛ به جهت اموالی را که [مربوط به امام کاظم عليه السلام بود و] در دست داشت و آن‌ها را تصاحب کرد.»

مرحوم کشی تصریح می‌کند که حسن بن موسی نسبت انکار و تصاحب اموال را به منصور داده است؛ ولی ظاهر کلام شیخ صدوق این است که این نسبت از جانب خود او یا پدرش است. به هر حال روایت مرسل است و نسبت ثابت نیست. بر فرض ثبوت نسبت، منافاتی با وثاقت ندارد. بنابراین منصور بن یونس طبق ظاهر کلام نجاشی ثقة و امامی و طبق تصریح شیخ، غیر امامی است. پس طریق شیخ صدوق به او صحیح است؛ جز این که

در ظهور ظاهر کلام زمان

طریق شیخ به او ضعیف است.»

در نتیجه، سند روایت تفسیر عیاشی به نقل از کلینی و نعمانی مشکلی ندارد؛ ولی سند خود تفسیر عیاشی مرسل است؛ البته روایت مقبول است. حتی قسمت مورد بحث که تنها تفسیر عیاشی نقل می‌کند نیز مورد قبول است؛ زیرا شواهد و مؤیدات دارد. این روایت نیز ربطی به علمای شیعه ندارد و در مورد تمرتّد و خروج خوارج بر ضدّ امام زمان علیه السلام و از بین رفتن آن‌ها توسط حضرت است.

روایت هفدهم

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ التَّمِيمِيُّ مِنْ كِتَابِهِ فِي صَفَرِ سَنَةِ أَرْبَعٍ وَسَبْعِينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ بْنِ رِبَاحٍ التَّقِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ بَشِيرِ النَّبَالِ وَأَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبُنْدُوجِيُّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعُلَوِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَشِيرِ بْنِ أَبِي أَرَاكَةَ النَّبَالِ وَلَفْظُ الْحَدِيثِ عَلَى رِوَايَةِ ابْنِ عُقْدَةَ قَالَ: لَمَّا قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ انْتَهَيْتُ إِلَى مَنْزِلِ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام فَإِذَا أَنَا بِبَغْلَتِهِ مُسْرَجَةً بِالْبَابِ فَجَلَسْتُ حِيَالَ الدَّارِ فَخَرَجَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَنَزَلَ عَنِ الْبَغْلَةِ وَأَقْبَلَ خَوِي فَقَالَ مِمَّنِ الرَّجُلُ فَقُلْتُ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ قَالَ مِنْ أَيُّهَا قُلْتُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَقَالَ مَنْ صَحَبَكَ فِي هَذَا الطَّرِيقِ قُلْتُ قَوْمٌ مِنَ الْمُخَدِّثَةِ فَقَالَ وَمَا الْمُخَدِّثَةُ قُلْتُ الْمُرْجِيَّةُ فَقَالَ وَيْحَ هَذِهِ الْمُرْجِيَّةُ إِلَى مَنْ يَلْجَأُونَ عَدَا إِذَا قَامَ قَائِمُنَا قُلْتُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ لَوْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ كُنَّا وَأَنْتُمْ فِي الْعُدْلِ سَوَاءٌ فَقَالَ مَنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَمَنْ أَسْرَنَفَاقًا فَلَا يُبْعَدُ اللَّهُ غَيْرُهُ وَمَنْ أَظْهَرَ شَيْئًا أَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ ثُمَّ قَالَ يَذْبَحُهُمْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا يَذْبَحُ الْقَصَابُ شَاتَهُ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى خَلْقِهِ قُلْتُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ اسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ فَلَا يَهْرِيْقُ مَحْجَمَةً دَمٍ

فَقَالَ كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَمْسَحَ وَأَنْتُمْ الْعَرَقُ وَالْعَلَقُ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى جَبْهَتِهِ.^۱

«بشیرین ابی اراکه نبال - لفظ حدیث به روایت ابن عقدہ است - می گوید: زمانی که وارد مدینه شدم، به سمت منزل امام باقر علیه السلام رفتم. در این هنگام با استرآن حضرت روبه رو شدم که زین شده بر در خانه آماده بود. جلوی خانه نشستم تا ایشان از منزل بیرون آمد. من به او سلام کردم، حضرت از استر پیاده شده و به سوی من آمد و فرمود: «اهل کجایی؟» گفتم: «از مردم عراق هستم». فرمود: «از کجای آن؟» گفتم: «از اهل کوفه هستم». فرمود: «چه کسی در این راه همدم و همراه تو بود؟» گفتم: «گروهی از محدثه.»

فرمود: «محدثه کدام است؟» عرض کردم: «همان مرجئه.» سپس، فرمود: «وای بر این مرجئه! آن هنگام که قائم ما قیام کند به چه کسی پناه خواهند برد؟» عرض کردم: «آن ها معتقدند اگر چنان واقعه ای رخ دهد ما و شما در میزان عدالت یکسان خواهیم بود.» فرمود: «هرکسی توبه کند، خداوند برای او توبه پذیراست و هرکسی در نهان نفاق ورزد، خداوند جز او را از رحمت خود دور نسازد [فقط اوست که از رحمت خدا به دور افتاده] و هرکسی اندک مخالفتی ابراز کند، خداوند خورش را خواهد ریخت.» سپس فرمود: «سوگند به آن که جانم به دست اوست، سرآنان را خواهد برید آن گونه که قصاب گوسفندش را سر می برد.» در این حال با دستش به گلوی خویش اشاره کرد.

به حضرت عرض کردم: «[مرجئه] می گویند: هنگامی که قیام قائم علیه السلام روی دهد، همه کارها برای آن ها سروسامان می یابد و به اندازه يك ظرف

حجامت نیز خون نمی ریزد.» حضرت فرمود: «هرگز چنین نیست. سوگند به آن که جانم به دست او است، کار به آنجا می انجامد که ما و شما عرق و خون لخته شده پاك خواهيم كرد» (کنایه از سختی ها و دشواری های جنگ و درگیری که موجب پدید آمدن عرق و ایجاد زخم های خونین می شود). در این هنگام امام با دست خود به پیشانی مبارك خود اشاره كرد (کنایه از برطرف کردن عرق و خون از جبین).

این روایت نیز ارتباطی به علمای شیعه ندارد؛ بلکه مربوط به برخورد حضرت با گروه منحرف مرجئه است.

مرجئه

طریحی در مجمع البحرين در مورد مرجئه می نویسد:

«وقد اختلف في المُرَجِّئَةِ فقیل: هم فرقة من فرق الإسلام يعتقدون أنه لا يضر مع الإيمان معصية كما لا ينفع مع الكفر طاعة، سموا مُرَجِّئَةً لاعتقادهم أن الله تعالى أرجأ تعذيبهم عن المعاصي، أي أخره عنهم. وعن ابن قتيبة أنه قال: هم الذين يقولون الإيمان قولاً بلا عمل، لأنهم يقدمون القول و يؤخرون العمل. وقال بعض أهل المعرفة بالملل: إن المُرَجِّئَةَ هم الفرقة الجبرية الذين يقولون: إن العبد لا فعل له، وإضافة الفعل إليه بمنزلة إضافته إلى المجازات، كجری النهر ودارت الرجا، وإنما سميت المجبرة مُرَجِّئَةً لأنهم يؤخرون أمر الله ويرتكبون الكبائر. وفي المغرب - نقلا عنه -: سموا بذلك لِإِجْأَتِهِمْ حکم أهل الكبائر إلى يوم القيامة.»^۱

«يك گروه از مسلمان ها هستند كه عقیده دارند با وجود ايمان، هيچ گناهی زیان ندارد؛ چنانچه با وجود كفر، هيچ طاعتی سود ندهد، آن ها را مرجه می نامند؛ به جهت اعتقاد آن ها به اين كه خدا عذاب و كيفر معاصی آن ها را به تأخير انداخته است. ابن قتيبه می نویسد: آن ها کسانی هستند كه می گویند: ايمان، قول بدون عمل است؛ زیرا آن ها قول را مقدم و عمل را مؤخر می دارند. بعضی اهل معرفت به ملل گفته اند: مرجه فرقه ای جبرگرا هستند كه می گویند: برای عبد فعلی نیست و اضافه فعل به عبد به منزله اضافه فعل به مجازها است؛ مانند جریان نهر. چون جریان مربوط به آب است و اما نهر، جریان ندارد. مجبره، مرجه نامیده شدند، زیرا امر خداوند را به تأخير می اندازند و مرتكب كبائر می شوند.»

عَلَمًا دَر عَصْرِ ظُهورِ اَمامِ زَمَانِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم

جلسه سی ام

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

دلالت روایت هفدهم

«مَنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ»

در مورد روایاتی که دلالت بر عدم پذیرش توبه در زمان ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه دارد، در درس‌های سال‌های قبل گفتیم که بر فرض پذیرش روایات آن، چنین توجیه می‌شود:

۱. ممکن است «لا یستتیب» باشد؛ یعنی «یتولی الامور العظام بنفسه» به این معنا که در کارهای مهم نماینده تعیین نمی‌کند و خودش بر عهده می‌گیرد.

۲. همان «لا یستتیب» باشد؛ اما ممکن است معنای آن، این باشد که از کسی درخواست توبه نمی‌کند؛ نه این که قبول توبه نمی‌کند.

۳. همان «لا یستتیب» باشد؛ یعنی «لا یقبل التوبة ممن علم ان باطنه منتبع علی الکفر» یعنی امام تنها بر طبق واقع عمل می‌کند؛ نه ظاهراً افراد به همین خاطر کسانی که تظاهر می‌کنند، ولی در باطن بر کفر خود پافشاری دارند، این سنخ افراد که محدود نیز هستند، در امان نیستند. امام بر طبق واقع با آن‌ها برخورد می‌کند؛ برخلاف سیاست پیامبر صلی الله علیه و آله که بر اساس ظاهر

افراد رفتار می‌کرد.

۴. ممکن است «لا یتبقی» باشد.

روایات عدم پذیرش توبه در هنگام ظهور از جهت سند دارای اشکال بودند. علاوه بر این که برخی روایات با آن احادیث در تعارض بود. یکی از روایاتی که دلالت بر قبول توبه در هنگام ظهور دارد، همین روایت است. این روایت مورد قبول و شواهد فراوانی برای آن وجود دارد.

مرجئه: افرادی که معتقدند: انسان هرکاری در دنیا توان انجام آن را داشته باشد، با اسلام و ایمان منافاتی ندارد. این حرف‌های امویان بود که می‌گویند: «نماز خواندن پشت سر هر کسی چه عادل باشد و چه فاسد جایز است، حتی اگر مرتکب کبائر باشد.» آقای شوکانی زیدی مذهب بود؛ اما بعدها که به اهل سنت پیوست، می‌گوید: «ریشه این اعتقاد مرجئه به امویان برمی‌گردد؛ زیرا اموی‌ها خودشان فاجر و فاسق بودند و در محراب نیز نماز می‌خواندند؛ از این رو برای پوشش دادن به کارهای خود این گونه روایات را رواج می‌دادند» (نیل الاوطار).

نکته: تفکیک در حجیت

آیا می‌توان در حجیت تفکیک کرد؟ تفکیک در حجیت، بحثی است که در اصول مطرح شده و آیت الله خویی در اجود التقریرات، تقریر دوم نائینی آن را مطرح می‌کند. ایشان در فقه نیز در چند مورد به این مبنا تمسک کرده است؛ مانند: مستند، ج ۸، باب صوم، ص ۱۳۵. به این معنا که بخشی از روایت را بپذیریم و بخشی دیگر را نپذیریم و یا رفع ید از ظهور کنیم و یا این که بگوییم این فقره را نمی‌فهمیم.

در مورد تعبیر روایت «يَذْبَحُهُمْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا يَذْبَحُ الْقَصَابُ شَاةً». چنانچه با موازین که از معصومین رسیده مطابقت کند، می پذیریم؛ ولی اگر با موازین مطابقت نکند، در حجیت خبر تفکیکی می شویم، هر چند عمل امام عصر علیه السلام برای ما میزان است.

منابع روایت:

۱. الغيبة (للنعماني) (ص ۲۸۳، ح ۱ و ص ۲۹۴، ح ۲)، «و أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا محمد بن سالم ابن عبد الرحمن الأزدي من كتابه في سؤال سنة إحدى وسبعين ومائتين، قال: أخبرني عثمان بن سعيد الطويل، عن أحمد بن سليمان، عن موسى بن بكر الواسطي، عن بشير النبال، قال: قدمت المدينة: - وذكر مثله، وفيه: «قدمت المدينة قلت لأبي جعفر عليه السلام: إنهم يقولون: إن المهدي لوقام لاستقامت له الأمور عفوا ولا يهريق محجمة دم. فقال: كلا والذي نفسي بيده لو استقامت لأحد عفوا لاستقامت لرسول الله صلى الله عليه وآله، حين أدميت ربا عيته، وشج في وجهه. كلا والذي نفسي بيده حتى نمسح نحن وأنتم العرق والعلق، ثم مسح جبهته.»

أدميت ربا عيته: دندان های پیشین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در جنگ احد طبق این نقل خونی شد. عده ای می گویند: دندان های پیامبر صلی الله علیه وآله شکست؛ یعنی پیامبر بعد از جنگ احد دندان های پیشین را نداشتند. این مطلب درست نیست و با کمالات ظاهری نمی سازد. سید جعفر مرتضی در کتاب خود غلط های مشهور و یا غلط هایی که به طور عمد در تاریخ وارد کردند و یا غلط - هایی که دوستان نادان وارد تاریخ کردند را به طور تحقیق رد می کند.

پیامبر صلی الله علیه وآله از هر نقص ظاهری و باطنی مبرا بودند. پیامبر صلی الله علیه وآله در جنگ احد با

آستین پیراهن خویش، خون‌ها را پاک کردند. آن پیراهن در دست ائمه علیهم‌السلام بود تا به امام زمان علیه‌السلام به ارث رسید.

۲. إثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۴۳، ح ۵۲۵)، نقل بعض روایت از الغیبة نعمانی؛ و (ح ۵۲۶) نقل آخر حدیث از همان؛

۳. بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۳۵۶ و ۳۵۷، ح ۱۲۲) به نقل از الغیبة نعمانی؛

۴. معجم الأحادیث الإمام المهدي علیه‌السلام (ج ۴، ص ۴۷۶).

جلسه سی و یکم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

بررسی سند روایت هفدهم

نعمانی سه سند برای این روایت نقل می کند:

۱. أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّيْمِيُّ مِنْ كِتَابِهِ فِي صَفَرِ سَنَةِ أَرْبَعٍ وَسَبْعِينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ بْنِ رَبَاحٍ الثَّقَفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ بَشِيرِ النَّبَالِ.

۲. وَأَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبُنْدَنِيحِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعُلَوِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَشِيرِ بْنِ أَبِي أَرَاكَةَ النَّبَالِ وَلَفْظُ الْحَدِيثِ عَلَى رِوَايَةِ ابْنِ عُقْدَةَ قَالَ.

۳. وَأَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَزْدِيِّ مِنْ كِتَابِهِ فِي شَوَّالِ سَنَةِ إِحْدَى وَسَبْعِينَ وَمِائَتَيْنِ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عَثْمَانُ بْنُ سَعِيدِ الطَّوِيلِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ بَشِيرِ النَّبَالِ.

بررسی اعتبار طریق دوم

علی بن احمد بندنیجی

ایشان شیخ و استاد نعمانی است.

نظر ابن غضائری رحمته الله:

«النبدینجی أبو الحسن سکن الرملة ضعیف متهافت لا یلتفت إلیه؛^۱ او در نزدیکی حلب در منطقه‌ای به نام رمل ساکن بود. او ضعیف و روایاتش متناقض است و به کلام او اعتنایی نمی‌شود.»

البته منسوب بودن این کتاب به ابن غضائری نامشخص است؛ از این رو آیت الله خویی می‌فرماید: «این کتاب را قبول نداریم.» آقا بزرگ تهرانی می‌فرماید: «این کتاب ساخته دشمنان ما است.»

اگر به گفتار ابن غضائری اعتماد کنیم، می‌گوید: «متهافت ضعیف.» اگر اعتماد نکنیم، ایشان مجهول است. وی از مشایخ نعمانی است؛ اما در مورد مشایخ نعمانی نگفته‌اند آن‌ها ثقه هستند. بنابراین، طریق دوم به علی بن احمد بندینجی ضعیف است.

بررسی اعتبار طریق اول

بشیر بن نبال

وی اگر بشیر بن میمون باشد، مدح دارد؛ اما اگر بشیر بن ابی اراکه باشد، مجهول است؛ مگر این که گفته شود دو عنوان متحد هستند.

نظر مامقانی رحمته الله:

«و مرفی: بشیر بن میمون الوابی النبال نقل عدّ الشیخ إیّاه، تارة من أصحاب الباقر علیه السلام. و اخرى: من أصحاب الصادق علیه السلام. وقال في القسم

در مورد نظر مامقانی رحمته الله

الأول من الخلاصة: بشير النبال، روى الكشي حديثاً في طريقه محمد بن سنان، وصالح بن أبي حماد، وليس صريحاً في تعديله، فأنا في روايته متوقف. انتهى. ولا يخفى عليك أنّ التوقف في روايته ينافي عنه في القسم الأول. وأقول: رواية الكشي التي أشار إليها العلامة وابن داود هي الرواية الآتية في ترجمة: محمد بن زيد الشحام المتضمنة لقوله:

«رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا أَصْلِي فَأَرْسَلَ إِلَيَّ وَدَعَانِي فَقَالَ لِي مِنْ أَيْنَ أَنْتَ قُلْتُ مِنْ مَوَالِكَ قَالَ فَأَيُّ مَوَالِي قُلْتُ مِنَ الْكُوفَةِ فَقَالَ مَنْ تَعْرِفُ مِنَ الْكُوفَةِ قُلْتُ بِشِيرَ النَّبَالِ وَشَجَرَةَ قَالَ وَكَيْفَ صَنِيعَتُهُمَا إِلَيْكَ قُلْتُ وَمَا أَحْسَنَ صَنِيعَتَهُمَا إِلَيَّ - قَالَ خَيْرُ الْمُسْلِمِينَ مَنْ وَصَلَ وَأَعَانَ وَنَفَعَ مَا بَثَّ لَيْلَةً قَطُّ وَ اللَّهُ وَفِي مَالِي حَقٌّ يَسْأَلُنِيهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ مَعَكُمْ مِنَ التَّفَقُّةِ قُلْتُ عِنْدِي مِائَتَا دِرْهَمٍ قَالَ أَرْنِيهَا فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَرَاذَنِي فِيهَا ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا وَدِينَارَيْنِ ثُمَّ قَالَ تَعَشَّ عِنْدِي فَجِئْتُ فَتَعَشَّيْتُ عِنْدَهُ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْقَابِلَةِ لَمْ أَذْهَبْ إِلَيْهِ فَأَرْسَلَ إِلَيَّ فَدَعَانِي مِنْ عَدِهِ فَقَالَ مَا لَكَ لَمْ تَأْتِنِي الْبَارِحَةَ قَدْ شَفَقْتُ عَلَيْ قُلْتُ لَمْ يَجِئْنِي رَسُولُكَ فَقَالَ أَنَا رَسُولُ نَفْسِي إِلَيْكَ مَا دُمْتَ مُقِيمًا فِي هَذِهِ الْبَلَدَةِ أَيُّ شَيْءٍ تَشْتَهِي مِنَ الطَّعَامِ قُلْتُ اللَّبَنَ فَاشْتَرَيْ مِنْ أَجْلِي شَاتًا لَبُونًا قَالَ فَقُلْتُ لَهُ عَلِمَنِي دُعَاءً قَالَ أَكْتُبْ ...

ووجه دلالة على مدح بشير النبال إفادته كون بشير - لصلته لمحمد بن زيد - من خير المسلمين .. فيكون الرجل من الحسان. ويؤكد ذلك كونه مورد لطف مولانا الباقر عليه السلام على ما يظهر ممّا رواه في الكافي مسنداً عن عثمان بن عقان السدوسي، عن بشير النبال، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن الحمّام؟ فقال: «تريد الحمّام؟» قلت: نعم، فأمر بإسخان الماء، ثم دخل فاتّز بإزار، فغطّى ركبتيه وسرّته .. إلى أن قال: ثم قال: «هكذا فافعل». فإنّ

أمره بإسخان الماء، وإدخاله معه إليه، يكشف عن كونه محلّ عنايته، ومورد ملاطفته، وأقلّ ما يفيد ذلك حسنه.^۱

«در بشرین میمون و ابشی نبال گذشت که شیخ، او را یک بار از اصحاب امام باقر علیه السلام و بار دیگر از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده است. علامه حلی در قسم اول خلاصه می نویسد: «بشیر نبال.» کشی حدیثی را نقل می کند که در طریق آن محمد بن سنان و صالح بن ابی حماد است و تصریحی در تعدیل او نیست. پس من در روایت او توقف می کنم. مامقانی رحمته الله به علامه اشکال می کند که توقف در روایت او با شمردن وی در قسم اول کتاب خلاصه منافات دارد؛ یعنی اگر ثقه نیست چرا در قسمت اول کتاب ذکر شده است؟ می گویم: روایت کشی که علامه و ابن داوود به آن اشاره کرده اند، در شرح حال محمد بن زید شحام است که در بردارنده قول وی است. محمد بن زید شحام می گوید: «من نماز می خواندم که نگاه حضرت صادق علیه السلام به من افتاد. شخصی را فرستاد و مرا خواست و فرمود: «از کجایی؟» عرض کردم: «از کوفه.» سؤال کرد: «در کوفه چه کسی را می شناسی؟» عرض کردم: «بشیر نبال و شجرة.» پرسید: «آن ها با تو چگونه رفتار می کنند؟» عرض کردم: «بهترین رفتاری که امکان دارد.» فرمود: «بهترین مسلمانان کسی است که بیشتر به درد مردم بخورد و کمک به آن ها بکند و سودمند باشد. من شبی را به صبح نبرده ام که در اموالم حقی باشد، از من بازخواست کنند.»

پرسید: «چقدر پول برای خرجی داری؟» عرض کردم: «دویست درهم.» فرمود: «ببینم.» نشان دادم، سی درهم و دو دینار بر آن افزود و به من پس داد. سپس فرمود: «امشب شام را پیش ما باش.» من شام را خدمت ایشان صرف

در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

کردم، ولی شب بعد خدمتش نرفتم.

فردا به دنبال من فرستاد، رفتم. فرمود: «چرا شب گذشته نیامدی؟ بیاد تو بودم و منتظرت شدم.» عرض کردم: «کسی از طرف شما نیامد به من خبر دهد.» فرمود: «من خودم خبر می‌دهم؛ تا وقتی در این شهر هستی مهمان ما باش. حالا بگو ببینم چه غذایی میل داری؟» عرض کردم: «شیر.» یک گوسفند شیرده برای من خرید. عرض کردم: «آقا، یک دعا به من بیاموز.» فرمود: «بنویس ...»

وجه دلالت روایت بر مدح بشیرنبال این است که بشیر به جهت صله به محمد بن زید از بهترین مسلمانان است. پس راوی از حسان است.

«و این مطلب را تأکید می‌کند که او مورد لطف امام باقر علیه السلام بوده است؛ طبق آنچه در کافی از عثمان بن عفان سدوسی از بشیرنبال روایت شده که گفت: «از امام محمد باقر علیه السلام حمام را پرسیدم.» حضرت فرمود: «آیا اراده حمام داری؟ گفتم: «بله.» سپس حضرت به گرم کردن حمام امر فرمودند و آنگاه داخل حمام شدند و لنگی بستند که از ناف تا زانو را پوشید... و فرمودند: «چنین کن.»

بنابراین، امر امام علیه السلام به گرم کردن حمام و داخل شدن به حمام همراه او نشان می‌دهد که ایشان مورد عنایت و ملاحظت امام بود و کمترین چیزی که این مطلب افاده می‌کند، حسن مترجم است.

نظر آیت الله خویی رحمته الله:

آیت الله خویی این روایت را تضعیف می‌کند. همچنین ایشان می‌فرماید: «وی هفده روایت در کتب اربعه دارد.» به نظر ما نقل این تعداد، اگر مصداق اکثر روایت باشد، راوی معتبر است، به شرطی که معارض نداشته باشد.

نظر فرزندان مامقانی رحمته الله:

«لما أثبت المؤلف قدس سرّه وثاقه محمد بن سنان في ترجمته، فالرواية المادحة له تكون حجة، وعليه لا بدّ من عدّه من الحسان، والله العالم؛^۱ چون مؤلف وثاقت محمد بن سنان را در ترجمه او ثابت کرد، پس روایت برای او حجت است؛ بنابراین چاره‌ای از شمردن مترجم جزو حسان نیست.»
نظر نمازی رحمته الله:

ایشان در مورد بشیرین ابی اراکه نبال می‌فرماید: «لم يذكره»؛ اما در مورد بشیرین میمون نبال می‌فرماید: «ثقة»
اما به نظر ما بشیرین نبال، حداقل حسن است.

علی بن حسن تیملی

در وثاقت ایشان بحثی نیست.

عباس بن عامر بن رباح ثقفی

در وثاقت ایشان نیز بحثی نیست.

موسی بن بکر

ایشان مورد بحث است.

فقه
علما
در عصر
ظهور امام زمان
عجل الله فرجه

جلسه سی و دوم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی سند روایت هفدهم

ابن عقده

ابن عقده موثق و یکی از علمای رجالی است. البته علمای رجال به توثیق و تضعیفات او استناد نمی‌کنند.

علی بن حسن تیملی

علی بن حسن تیملی فردی کم‌نظیر بوده و بیش از پانصد روایت در کتب اربعه از وی نقل شده است. او به عنوان‌های مختلفی معروف است:

علي بن الحسن بن علي بن فضال، علي بن الحسن بن فضال، علي بن الحسن التيملي، علي بن الحسن التيمي، علي بن الحسن الميثمي.^۱
نظر نجاشی رحمته الله:

«علي بن الحسن بن علي بن فضال بن عمر بن أيمن مولى عكرمة بن ربعي الفياض أبو الحسن، كان فقيه أصحابنا بالكوفة، ووجههم وثقتهم وعارفهم

بالحدیث، والمسموع قوله فيه؛^۱ اوفقیه اصحاب ما در کوفه، شخصیت و ثقه آن‌ها، عارف به حدیث و قول او در حدیث مسموع بود.»
نظر شیخ طوسی رحمته الله:

«علي بن الحسن بن فضال: فطحي المذهب، ثقة، كوفي، كثير العلم، واسع الرواية والأخبار، جيد التصانيف، غير معاند، وكان قريب الأمر إلى أصحابنا الإمامية القائلين بالاثني عشر، وكتبه في الفقه مستوفاة في الأخبار حسنة؛^۲ علي بن حسن بن فضال فطحی، ثقه، اهل کوفه، دارای علم بسیار، آگاه به کثیری از روایات، دارای تصانیف خوب و معاند نبود. به اصحاب امامیه اثناعشری نزدیک بود و کتب او در فقه پرازاخبار حسن است.»
سپس آیت الله خویی رحمته الله نکاتی در مورد ایشان بیان و در نتیجه او را تقویت می‌کند.

عباس بن عامر

ایشان ثقه است و از او بیش از ۱۱۰ روایت در کتب اربعه نقل شده است.
نظر نجاشی رحمته الله:

«العباس بن عامر بن رباح أبو الفضل الثقفي القصباني، الشيخ الصدوق الثقة كثير الحديث؛^۳ عباس بن عامر بن رباح شیخ، راست‌گو، ثقه بوده و احادیث زیادی دارد.»

فقه
علماء
در عصر
ظهور امام زمان
علیه السلام

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۶.

۳. معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۲۴۶.

موسی بن بکر

در مورد وثاقت ایشان بحث است. بعضی درباره انحراف اعتقادی او توقف کرده اند؛ البته روایاتی در مورد او نقل شده که بیانگر توجه ائمه علیهم السلام به وی بوده است.

روایاتی در تأیید موسی بن بکر:

۱. جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ الْوَاسِطِيِّ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ: «قَالَ أَبِي عليه السلام: سَعِدَ امْرُؤٌ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى مِنْهُ خَلْفًا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ، وَقَدْ أَرَانِي اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مِنْ ابْنِي هَذَا خَلْفًا، وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ عليه السلام، مَا تَقَرَّرَ بِهِ عَيْنِي؛^۱

موسی بن بکر می گوید: شنیدم امام کاظم علیه السلام می فرمود: همانا پدرم امام صادق علیه السلام می فرمودند: «مردی که پیش از مردن، جانشینش را که از نسل او است، ببیند سعادتمند است. خداوند این فرزندم را که جانشین من است به من نشان داد و با دست مبارک به عبد صالح اشاره کرد و فرمود: دیده ام به او روشن است.»

این روایت دلالت دارد بر این که راوی واقفی نبوده است.

۲. حدثني حمدويه بن نصير، قال: حدثنا يعقوب بن يزيد، عن محمد ابن سنان، عن موسى بن بكر الواسطي، قال: «أرسل إلي أبو الحسن عليه السلام فأتيته، فقال لي: مالي أراك مصفرا؟ وقال لي: أمرك بأكل اللحم قال فقلت: ما أكلت غيره منذ أمرتني. فقال: كيف تأكله؟ قلت، طبيخا، قال: كله كبابا، فأكلت، فأرسل إلي بعد جمعة فاذا

الدم قد عاد في وجهي فقال لي: نعم. ثم قال لي: يخف عليك أن نبعثك في بعض حوائجنا؟ فقلت: أنا عبدك فرني بم شئت فوجهني في بعض حوائجها إلى الشام.»^۱

موسی بن بکر می گوید: ابوالحسن، امام کاظم علیه السلام به دنبال من فرستاد. چون نزد ایشان رفتم، به من فرمود: «چرا رنگت زرد شده است؟» و فرمود: «تورا به خوردن گوشت امر کردم.» گفتم: «از آن روز که مرا فرمان دادی، جز گوشت چیزی نخورده‌ام.» گفتم: «آن را چگونه می خوری؟» گفتم: «آب پز» گفتم: «نه، آن را کباب بخور.» پس به خوردن آن پرداختم و پس از یک هفته کسی را فرستاد و مرا به نزد خود فرا خواند. خون به چهره من بازگشته بود. [چون مرا دید] فرمود: «حالا درست شد.» سپس فرمود: «آیا بر تو آسان است تا تورا در پی حوائجی بفرستم؟» گفتم: «من غلام شما هستم در هر آنچه اراده کنی.» پس امام مرا به شام فرستاد.

این روایت نیز اشاره به اعتماد امام کاظم علیه السلام به ایشان دارد. به نظر ما راه توثیق منحصر در کلمه «ثقة» نیست. وحید بهبهانی در کتاب فوائد الرجالیه برای اثبات قبول راوی یا روایت بیش از چهل طریق ارائه می دهد. از این روایات استفاده می شود که این راوی ولایت مدار است و با توجه به آن می توان وثاقت یا حداقل حسن مترجم را اثبات کرد.

شیخ طوسی رحمته الله نقل می کند:

«رَوَى أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ التَّيْسَابُورِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَصَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَعُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام فَقَالَ لِي إِنَّ جَعْفَرًا علیه السلام كَانَ يَقُولُ سَعِدَ امْرُؤٌ لَمْ

در نظر امام علی علیه السلام

يَتُّ حَتَّى يَرَى خَلْفَهُ مِنْ نَفْسِهِ ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ فَقَالَ هَذَا وَقَدْ أَرَانِي اللَّهَ خَلْفِي مِنْ نَفْسِي^۱

موسی بن بکر گفت: «من در خدمت ابوابراهیم، امام کاظم علیه السلام بودم، حضرت به من فرمودند: «همانا امام صادق علیه السلام می فرمودند: «مردی که پیش از مردن، جانشینش را که از نسل او است، ببیند سعادتمند است.» سپس حضرت به فرزندش، علی، اشاره کرده و فرمودند: «خداوند این فرزندم را که جانشین و از جان من است به من نشان داد.»

این روایت نیز دلالت بر واقعی نبودن موسی بن بکر دارد.

دلایل عده‌ای بر عدم پذیرش واقعی بودن موسی بن بکر یا توقف نسبت به او
۱. عدم اشاره نجاشی به واقفی بودن او؛

۲. نقل روایات فوق از راوی.

نظر آیت الله خویی رحمته الله:

آیت الله خویی از این استدلال‌ها جواب داده، می‌فرماید:

«إن عدم تعرض النجاشي والكشي لا يكشف عن عدم الوقف، غاية أنه يكشف عن عدم ثبوت وقفه عندهما، وهو لا يعارض شهادة الشيخ بوقفه. وقع الخلاف في وثاقة الرجل واستدل على وثاقته بأمر: الأول: أنه كثير الرواية، والفقهاء يعملون برواياته، وتقدم الجواب عن ذلك مرارا. الثاني: رواية الأجلاء عنه كعبد الله بن المغيرة، وفضالة، وجعفر بن بشير، وابن أبي عمير، وصفوان كثيرا، وقد مر الجواب عن ذلك أيضا غير مرة. الثالث: إن ابن

طاوس حکم بصفة رواية هوفي سندها. والجواب أن تصحيح ابن طاوس لا تثبت به الوثاقة، ولعله مبني على أصالة العدالة، حيث لم يثبت عنده وقفه، على أن توثيق المتأخرين لا يعتد به على ما تقدم. نعم الظاهر أنه ثقة، وذلك لأن صفوان قد شهد بأن كتاب موسى بن بكر مما لا يختلف فيه أصحابنا.^١

«عدم تعرض نجاشي وكشي كشف از عدم وقف نمی کند. نهایت چیزی که كشف می کند این که واقفی بودن این شخص نزد آن دو ثابت نبوده است و این با شهادت شیخ به واقفی بودن او تعارض ندارد. در مورد وثاقت مترجم اختلاف شده و بروثاقت او به اموری استدلال کرده اند:

اول، این که روایات زیادی دارد و فقها به روایات او عمل کرده اند. جواب از این استدلال گذشت؛

دوم، این که بزرگانی مانند عبدالله بن مغیره، فضاله، جعفر بن بشیر، ابن ابی عمیر و صفوان زیاد از او روایت کرده اند. جواب از این استدلال نیز گذشت؛

سوم، این که ابن طاووس حکم به صحت سند روایتی دارد که ایشان در سند آن روایت است.

جواب: تصحیح ابن طاووس وثاقت را ثابت نمی کند. شاید تصحیح او مبني بر اصالت عدالت باشد؛ چون اولاً: وقف او نزد ابن طاووس ثابت نشده است؛ ثانیاً: به توثیق متأخرین اعتنا نمی شود.

بله، گویا ایشان ثقة است؛ زیرا صفوان شهادت داده به این که اصحاب ما

در کتاب موسی بن بکر اختلافی ندارند.»

بنابراین این راوی نیز مشکلی ندارد؛ به همین جهت طریق اول این روایت بدون اشکال است.

بررسی اعتبار طریق دوم

«وَأَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبُنْدَنِيّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَشِيرِ بْنِ أَبِي أَرَاكَةَ النَّبَالِ وَلَفْظُ الْحَدِيثِ عَلَى رِوَايَةِ ابْنِ عُقْدَةَ.»

علی بن احمد بندنیجی

نظر ابن غضائری رحمته الله:

«النبدينجي أبو الحسن سكن الرملة ضعيف متهافت لا يلتفت إليه؛^۱ او ضعيف وروايته متناقض است و به كلام او اعتنايي نمی شود.»

البته منسوب بودن این کتاب به ابن غضائری معلوم نیست. پس اگر به گفتار او اعتماد کنیم، می‌گوید: «متهافت ضعیف.» اگر اعتماد نکنیم، ایشان مجهول است. پس طریق دوم به علی بن احمد بندنیجی ضعیف است.

بررسی اعتبار طریق سوم

«وَأَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنَ مُحَمَّدَ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَزْدِيِّ مِنْ كِتَابِهِ فِي شَوَّالِ سَنَةِ إِحْدَى وَسَبْعِينَ وَمِائَتِينَ، قَالَ:

أخبرني عثمان بن سعيد الطويل، عن أحمد بن سليمان، عن موسى بن بكر الواسطي، عن بشير النبال.

محمد بن سالم بن عبد الرحمن

نجاشی و شیخ طوسی رحمتهما الله نام ایشان را ذکر کرده اند؛ ولی توثیقی برای او مطرح نکرده اند. ابن غضائری می گوید: «فی حدیثه ضعف». اگر حرف ابن غضائری را بپذیریم، مترجم ضعیف است و اگر حرف ابن غضائری را نپذیریم، مترجم مجهول است.

نظر آیت الله خویی رحمته الله:

«أن الرجل لم يرد فيه توثيق، بل عرفت من ابن الغضائري أن في حديثه ضعفا وهو لا يعرف. وقد ذكره ابن داود في القسم الثاني (٤٣٦)، وقال: «محمد بن سالم الكندي السجستاني (لم) ضعيف». ومع ذلك قد ذكره في القسم الأول أيضا (١٣٥٣)، وقال: «محمد بن سالم بن أبي سلمة الكندي السجستاني (لم - جش) مهمل (كش) مدحه» (انتهى). أقول: لم يرد مدحه في الكشي، والأمر قد اشتبه على ابن داود جزما.»^١

توثیقی در مورد این راوی وارد نشده است؛ بلکه ابن غضائری می گوید: «در حدیث او ضعف است و او شناخته شده نیست.» ابن داود او را در قسم دوم ذکر کرده و می نویسد: «محمد بن سالم کندی سجستانی ضعیف است.» با وجود این او را در قسم اول ذکر کرده و می گوید: «محمد بن سالم ابوسلمه کندی سجستانی مهمل است و کشی او را مدح کرده است.» می گویم:

توثیق در حدیث
محمد بن سالم بن عبد الرحمن

«مدحی از کشی در مورد او وارد نشده است و امر بر ابن داوود مشتبّه شده است.»

در نتیجه این راوی ضعیف و یا مجهول است.

عثمان بن سعید طویل

مرحوم نمازی می فرماید: «لم يذكره.» پس ایشان مهمل است.

احمد بن سلیمان

ایشان اگر احمد بن سلیمان حجال باشد، مجهول است؛ و اگر ابوالحسین معینی باشد، ابن ندیم او را توثیق می کند. البته توثیق ابن ندیم برای ما معتبر نیست؛ پس این شخص مجهول است.

بنابراین این روایت طبق طریق دوم مقبول است؛ اما از جهت دلالت، ربطی به فقهای شیعه ندارد؛ بلکه مربوط به فرقه منحرفه مرجئه است.

جلسه سی وسوم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

روایت هجدهم

«وكان جملة من قتل من أصحاب علي عليه السلام تسعة، ولم يفلت من الخوارج إلا عشرة، وأتى علي عليه السلام على القوم، وهم أربعة آلاف، فيهم المخدج ذو الثدية، إلا من ذكرنا من هؤلاء العشرة، وأمر علي عليه السلام بطلب المخدج، فطلبوه، فلم يقدروا عليه، فقام علي عليه السلام عليه أثر الحزن لفقد المخدج، فانتهى إلى قتلى بعضهم فوق بعض، فقال: أفرجوا، ففرجوا يميناً وشمالاً واستخرجوه. فقال علي رضي الله عنه: الله أكبر، ما كذبتُ على محمد، وإنه لناقص اليد ليس فيها عظم، طرفها حلمة مثل ثدي المرأة، عليها خمس شعرات أو سبع، رءوسها معقفة، ثم قال: اتنوني به، فنظر إلى عضده، فإذا لحم مجتمع على منكبه كثدي المرأة عليه شعرات سود إذا مدت اللحمة امتدت حتى تحاذي بطن يده الأخرى، ثم تترك فتعود إلى منكبه، فتَنَى رجله ونزل وخر لله ساجداً.

ثم ركب ومربهم وهم صَرَعَى، فقال: لقد صرعكم من غركم، قيل: ومن غرهم؟ قال: الشيطان وأنفُسُ السوء، فقال أصحابه: قد قطع الله دابرهم إلى آخر الدهر، فقال: كلا والذي نفسي بيده، وإنهم لفي أصلاب الرجال وأرحام النساء، لا تخرج خارجة إلا خرجت بعدها مثلها حتى تخرج خارجة بين الفرات ودجلة مع رجل يقال له الأشمط يخرج إليه رجل منا أهل البيت

قوله: علماء عصر ظهور ظهور زمان

فیقتله، ولا تخرج بعدها خارجة الى يوم القيامة.»^۱

«همه کسانی که از اصحاب امام علی علیه السلام کشته شدند، نه نفر بودند و از خوارج بیشتر از ده نفر جان به در نبردند. علی علیه السلام همه آن قوم را که چهار هزار نفر بودند و ذوالثدیه نیز از آن جمله بود، به جز آن ده تن که گفتیم، هلاک کرد. آن حضرت فرمود: «مخدج را جست و جو کنند.» گشتند ولی نیافتند. علی علیه السلام برخاست و از پیدان شدن مخدج غمگین بود. به طرف کشته شدگان رفت که بر سر هم ریخته بود و فرمود: «اینان را از هم جدا کنید.» کشتگان را به چپ و راست جدا کردند و مخدج را بیرون آوردند. علی علیه السلام فرمود: «الله اکبر! دروغ به محمد نبستم.» وی ناقص الید بود که دستش استخوان نداشت و سر آن، مانند نوک پستان زن برآمده بود و پنج یا هفت موی بر آن بود که سر آن به هم پیچیده بود. علی علیه السلام فرمود: «اورا نزد من بیاورید.» به بازوی او نگریست و بر بازویش گوشتی چون پستان زن روی هم بود و موهای سیاه داشت. چون گوشت کشیده می شد و تا کف دست می رسید و همین که رها می شد به طرف بازو بر می گشت. حضرت علی علیه السلام پای از زین بگردانید و فرود آمد و خدا را سجده کرد. پس از آن سوار شد و بر کشتگان گذشت و فرمود: «شما را کسی کشت که مغرورتان کرد.» گفتند: «چه کسی مغرورشان کرد؟» فرمود: «شیطان و نفوس بد.» یاران امام گفتند: «خدا برای همیشه ریشه آن ها را قطع کرد؟» فرمود: «خیر، به خدایی که جان من به کف او است، در صلب مردان و رحم زنان هستند؛ هر یک از آن ها خروج کند، پس از او دیگری مانند وی می آید تا این که میان دجله و فرات یکی خروج کند که

مردی اشمط^۱ همراه او است. مردی از خاندان ما در مقابل او خروج کرده و او را می‌کشد و پس از او تا روز قیامت خارجی نباشد.»
این روایت نیز مربوط به خوارج است. البته خوارج ابتدا در ظاهر جزو سپاه اسلام بودند؛ ولی عقاید انحرافی داشتند و در برابر نص، اجتهاد می‌کردند. در حالی که فقهای شیعه اعتقاداتی سالم دارند و در برابر ائمه علیهم‌السلام تسلیم هستند.

منابع روایت

۱. المصنف (لابن ابی شیبة) (ج ۸، ص ۵۰۹)، به طور مسند. «عن عبید الله بن بشیر بن جریر البجلي: قال علي: إن آخر خراجة تخرج في الإسلام بالرميلة رميلة الدسكرة، فيخرج إليهم ناس فيقتلون منهم ثلثا ويدخل ثلث ويتحصن ثلث في الديردير ممراراً فمنهم الأشمط، فيحصرهم الناس فينزلونهم فيقتلونهم فهي آخر خراجة تخرج في الإسلام.»^۳
۲. الدرالنظيم فی مناقب الائمة اللهاميم (ص ۳۷۱)، همان متن مروج الذهب؛

۳. مروج الذهب (ج ۲، ص ۴۰۶).

۱. اشمط: شخصی که رنگ بدن و موهای سر او به سرخی متمایل است.

۲. دَيْرُ مَرْمَرِي: من نواحي سامرا عند قنطرة وصيف، وكان عامراً كثير الرهبان، ولأهل اللهوبه إمام (معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۳۶).

۳. المعجم الموضوعي لإحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ص ۵۵۶.

بررسی سند روایت

کتاب الدرالنظیم

این کتاب کتابی ارزشی و مؤلف آن از بزرگان است. ایشان شاگرد محقق حلی و سید ابن طاووس است.

نظر خوانساری رحمته الله:

خوانساری در روضات می فرماید: «کان فقیها محدثا.»

نظر افندی رحمته الله:

افندی در ریاض می فرماید: «الشیخ الفقیه کان من اجلة الفقهاء.»

نظر مدرس رحمته الله:

مدرس در ریحانة الادب می فرماید: «فقیه فاضل.»

نظر حرّ عاملی رحمته الله:

حرّ عاملی می فرماید: «کان فاضلا فقیها عابدا.»

نظر آقا بزرگ تهرانی رحمته الله:

آقا بزرگ می فرماید: «الدرالنظیم فی مناقب الأئمة اللهامیم للشیخ جمال الدین یوسف بن حاتم الشامی، تلمیذ المحقق الحلی الذی توفی (۶۷۶) و المجاز عن السید رضی الدین علی بن طاوس الحلی الذی توفی (۶۶۴) و هو کتاب جلیل فی بابہ ینقل فیہ عن مدینة العلم للشیخ الصدوق و کتاب النبوة له أيضا، فیظهر وجودهما عنده^۱ الدرالنظیم فی مناقب الائمة

اللهم امیم، تألیف شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم شامی، شاگرد محقق حلی که در سال ۶۷۶ هجری وفات یافت و مجاز از سید رضی الدین، علی بن طاووس که در سال ۶۶۴ هجری فوت کرد. این کتابی جلیل در این باب است و در آن از کتاب مدینه العلم شیخ صدوق نقل می‌کند و کتاب نبوت نیز برای او است. پس معلوم می‌شود که هر دو نزد او وجود داشته‌اند. نظر علامه مجلسی رحمته الله:

علامه مجلسی نیز در مقدمه بحار الانوار از این کتاب تجلیل می‌کند: «و کتاب الدر النظیم کتاب شریف کریم مشتمل علی أخبار کثیرة من طرقنا و طرق المخالفین فی المناقب و قد ینقل من کتاب مدینه العلم و غیره من الکتب المعتبرة و کان معاصرا للسید علی بن طاووس رحمہ اللہ و قلما رجعنا إلیه لبعض الجهات^۱ کتاب الدر النظیم کتابی شریف و کریم که مشتمل بر روایات زیادی از طرق ما و طرق مخالفان در مناقب است. او از کتاب مدینه العلم و کتاب‌های معتبر دیگر نقل می‌کند. معاصر سید علی بن طاووس بود و ما به جهاتی خیلی کم به آن رجوع کردیم.»

در کتاب الدر النظیم

جلسه سی و چهارم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

مقدمه

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود. هجده روایت در این زمینه مطرح کردیم که هیچ یک دلالت بر موضع گیری فقهای شیعه در برابر امام زمان عجل الله تعالی فرجه در عصر ظهور نداشت. روایت آخری که نقل کردیم، روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره خوارج بود.

ادامه بررسی سند روایت هجدهم

منبع اصلی این روایت، کتاب مروج الذهب، نوشته مسعودی بود.

علی بن حسین بن علی مسعودی

در مورد مذهب مسعودی اختلاف است. کتاب اثبات الوصیه وی، حکایت از شیعی بودن او دارد؛ اما مروج الذهب او دال بر سنی بودن او است. نظر مامقانی رحمته الله:

«علی بن الحسین بن علی المسعودی ابوالحسن الهذلی. نسبة الى مسعوده محلّة ببغداد من وراء المأمونیّة قال فی المراصد وغيره. قال التّجاشی علی بن الحسین بن علی المسعودی ابوالحسن الهذلی له

کتاب المقالات فی اصول الدّیانات کتاب الزلف کتاب الإستبصار کتاب بشر الحیوة کتاب بشر الأبرار کتاب الصّفوه کتاب الهدایة الی تحقیق الولاية کتاب المعالی فی الدّرجات والإبانة فی اصول الدّیانات رسالة اثبات الوصیة لعلى بن ابیطالب (علیه السلام).^۱

«على بن حسین بن علی مسعودی، ابوالحسن هذلی، منسوب به مسعوده که محله ای در بغداد است. نجاشی گفت: برای او کتاب و مقالاتی در اصول دیانات است: کتاب زلف، کتاب استبصار، کتاب بشر الحیوة، کتاب بشر الابرار، کتاب الصّفوه، کتاب الهدایة الی تحقیق الولاية، کتاب المعالی فی الدّرجات، الإبانة فی اصول الدّیانات و رسالة اثبات الوصیة لعلى بن ابیطالب (علیه السلام).»

سپس مرحوم مامقانی اقوال وادله مرتبط با مسعودی را بیان می کند.
«وتنقیح المقال فی هذا المجال انّ المتحصّل منهم فی الرّجل اقوال: احدها انه امامی ثقة و هو الحق الحقیق بالإتباع وذلك ینحلّ الی دعویین: الاولى: کونه امامیّا وذلك:

۱. هو ظاهر النّجاشی والفهرست حیث ذکره من غیر غمز فی مذهبه وقد بیّنا فی المقدّمة ظهوره فی کون الرّجل امامیّا بل قول النّجاشی له کتب فی الامامة نصّ فی ذلك

۲. وهو صریح عدّه فی الخلاصة ورجال ابن داود فی القسم والباب الأول
۳. وهو ظاهر تعلیق الشّهِید الثّانی (رحمته الله) حیث لم یعترض علی عدّ الخلاصة

آیاه فی القسم الأول كما هي عادته

٤. وهو صريح عدّ الوجيزة والبلغة آياه ممدوحا فأنه لا يطلق الا على الإمامي الممدوح

٥. وبذلك صرح جماعة منهم ابن طائوس ايضا في كتاب التّجوم حيث قال عند تعداد العلماء العاملين بالتّجوم ما لفظه ومنهم الشيخ الفاضل الشيعي عليّ بن الحسين بن عليّ المسعودي مصتّف كتاب مروج الذهب الخ ومنهم الفاضل المجلسي ره في مواضع من البحار منها عند تعداد الكتب التي اخذ منها من قوله كتاب الوصيّة وكتاب مروج الذهب كلاهما للمسعودي الى ان قال في بيان الوثوق بالكتب التي اخذ منها والمسعودي عدّه التجاشي في فهرسته من رواة الشيعة وله كتب منها كتاب اثبات الوصيّة لعليّ بن ابيطالب عليه السلام وكتاب مروج الذهب مات سنة ثلث وثلثين وثلثمائة انتهى وذكره في موضع اخر من البحار وقال هو من علمائنا الإماميّة انتهى وقد عدّه الشيخ الحرّره ايضا في تكملة امل الامل المحصور على علماء الشيعة بل في عدّهم من كتبه رسالة اثبات الوصيّة لعليّ بن ابيطالب عليه السلم في ذلك كفاية.

الثانية كونه ثقة ضابطا ويدلّ عليه: قول المحقّق الدّاماد في حاشية على الكشّي الشيخ الجليل الثقة الثّبت المأمون الحديث عند العامّة والخاصّة عليّ بن الحسين المسعودي ابو الحسن الهذلي ره انتهى مؤيدا بما سمعته من التجاشي من كونه شيخ اجازة الشّيباني رحمه الله وشيوخ الإجازة لا يحتاجون الى التنصيص بالثّوثيق بل يجري على رواياتهم حكم الصّحيح كما بيّنا في المقدّمة. ثانيها انه امامي ممدوح وهو الذي سمعت الحكم به من الوجيزة والبلغة اما كونه اماميا فلمّا مروا كما كونه ممدوحا فلكونه:

ثالثها أنّه ضعيف وهو الذي اختاره الفاضل الجزائري حيث عدّه في الحاوي في قسم الضّعفاء ولعلّه مبني على مسلكه من تضعيف كلّ من لم ينصّ السابِقون على توثيقه كما هو الغالب وعدم اكتفائه في المدح الملحَق للإمامي بالحسان الّا بمدح قريب من التوثيق وليس تضعيفه للتأمل في تشييعه والّا لبّنه عليه مع أنّه لم يعهد من أحد التوقف في تشييعه سوى ما نقله الفاضل الحائري في منتهى المقال عن ولد المولى الوحيد قدّهما من الاصرار على الخلاف وادّعى كونه عاميًا وهو من غرائب الكلام وسخايف الاوهام ولم نقف له على شاهد ولا مساعد ولعلّه قد اشتبه عليه الأمر من لقبه بالمسعودي فإنّ المسعودي يطلق على اشخاص هو اّحدهم»^١

«نتيجه این که در مورد مترجم اقوالی وجود دارد:

۲۱۲

نص در امامی بودن او است.

۲. علامه در خلاصه وابن داوود او را در قسم اول ذکر کرده‌اند.

۳. شهید ثانی متعرض این که علامه ایشان را در قسم اول ذکر کرده، نشده است.

۴. او در وجیزه و بلغه ممدوح شمرده شده است و ممدوح جز بر امامی ممدوح اطلاق نمی‌شود.

۵. جماعتی از علما به امامی بودن مترجم تصریح کرده‌اند؛ از جمله ابن طاووس در کتاب النجوم هنگام بیان تعداد علمای عامل به علم نجوم از ایشان چنین نام برده است: شیخ فاضل شیع، علی بن حسین بن علی مسعودی، مصنف کتاب مروج الذهب. علامه مجلسی نیز در مواضعی از بحار الانوار به امامی بودن او تصریح کرده است و هنگام ذکر کتاب‌هایی که از آن‌ها استفاده کرده، از دو کتاب الوصیة و مروج الذهب نام می‌برد و می‌گوید: «هر دو کتاب از مسعودی است.» او هنگامی که می‌خواهد از وثوق به کتبی که از آن‌ها نقل کرده، صحبت کند در مورد مسعودی می‌گوید: «نجاشی در فهرست، او را از روایات شیعه شمرده است.» برای او کتبی است؛ از جمله کتاب اثبات الوصیة لعلی بن ابیطالب علیه السلام و کتاب مروج الذهب. او در سال ۳۶۳ هجری از دنیا رفت. همچنین در جای دیگر از بحار الانوار او را ذکر کرده و می‌گوید: او از علمای امامیه است. شیخ حرّ عاملی نیز در کتاب تکملة الاكمل که مشتمل بر علمای شیعه است، او را ذکر کرده. همچنین این که او را جزو کسانی می‌داند که در اثبات وصی بودن علی بن ابی طالب علیه السلام رساله نوشته‌اند، کفایت می‌کند.

ب. دلایل ثقه و ضابط بودن راوی:

۱. بیان محقق داماد در حاشیه برکشی: شیخ، جلیل، ثقه، ثبت، مورد اطمینان در نقل حدیث نزد خاصه و عامه، علی بن حسین مسعودی، ابوالحسن هذلی. این مطلب با گفته نجاشی تأیید می گردد که می گوید: «او شیخ اجازه شیبانی بود و شیخ اجازه احتیاجی به نص در توثیق ندارد؛ بلکه بر احادیث آنان حکم روایات صحیح جاری می شود.»
قول دوم، مسعودی امامی ممدوح است و این نظریه وجیزه و بلغه است.

دلایل ممدوح بودن راوی:

۱. صاحب کتاب های یاد شده بوده است؛
۲. شیخ اجازه بوده است.
وی توثیق از محقق داماد دارد و شیخ اجازه بودن نیز او را از توثیق بی نیاز می کند و مدح تنها نیست.

قول سوم:

ضعف مترجم که قول فاضل جزائری بوده که او را در حاوی در قسم ضعفا می شمارد. شاید مبنای ایشان تضعیف همه کسانی باشد که از قدما نص بر توثیق ندارند. تضعیف او به جهت تأمل در تشیع مسعودی نیست؛ اگر چنین بود، بیان می کرد. علاوه بر این، توقف در تشیع مسعودی از کسی معهود نیست؛ مگر آنچه فاضل حائری در منتهی المقال از فرزند وحید نقل کرده که اصرار بر عامی بودن مترجم دارد. این مطلبی است که شاهدی بر آن نیست و شاید امر بر او مشتبه شده باشد. همچنین شاید امر بر او مشتبه شده است؛

به گونه ای که چندین نفر با لقب مسعودی وجود داشته اند و آن مسعودی یکی از آنان است.»

پس طبق نظر مامقانی بیشتر علما به شیعی وثقه بودن مسعودی معتقدند؛ البته کتاب مروج الذهب او خلاف شیعی بودن او را ثابت می کند که در این صورت باید بگوییم او تغییر رأی داده است و یا کتاب اثبات الوصیه از ایشان نیست.

نظر شوشتری رحمته:

«لكن المستفاد من ظاهر مروجه: أنه كان عامياً، كقوله: «باب ذكر خلافة أبي بكر الصديق»^۱ وقوله: «ولقبه عتيق، لبشارة النبي صلی الله علیه و آله أنه عتيق من النار، فسَمِّي يومئذ عتيقا، وقيل: إنما سَمِّي عتيقا لعتق امهاته»^۲ وقوله: «وكان أبو بكر أزهّد الناس وأكثرهم تواضعا»^۳ إلى غير ذلك من كلماته. وأمّا قوله فيه: «نعت الإمام أن يكون معصوما من الذنوب... الخ» فلم يقل ذلك من قبل نفسه، بل قال: إنَّ الإماميّة قالوا هكذا. وإثبات الوصيّة منه إماميّة كتابه «إثبات الوصيّة»^۴.

«از ظاهر مروج الذهب استفاده می شود که او عامی است، مانند: باب ذکر خلافت ابوبکر صدیق؛ و این که می نویسد: «لقب ابوبکر عتیق بود؛ به جهت بشارت پیامبر صلی الله علیه و آله به این که او آزاد از آتش است؛ پس عتیق نامیده شد. یا به

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۷.

۲. همان، ص ۲۹۸.

۳. همان.

۴. قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۳۴.

جهت آن که کنیزانش را آزاد کرد. همچنین آورده است: «ابوبکر زاهدترین و متواضع‌ترین مردم بود.»

چنین تعبیراتی در مورد ابوبکر در ادبیات یک شیعه نیست. اما این که می‌نویسد: «صفت امام چنین است که باید از ذنوب معصوم باشد.» این کلام را از جانب خودش نگفته است؛ بلکه گفته، امامیه چنین می‌گویند. امامی بودن او تنها از کتاب اثبات الوصیه او استفاده می‌شود. برخی گفته‌اند: کتاب اثبات الوصیه تألیف مسعودی نیست.

طبقات شافعی سبکی نام ایشان را ذکر می‌کند. سبکی در این کتاب نام علمای شافعی را جمع‌آوری کرده است.

پس با توجه به سخن سبکی و عبارات و ادبیات خود مسعودی در مروج الذهب نمی‌توان شیعه بودن او را استفاده کرد و نیازی نیز به اثبات شیعه بودن او نیست. مسعودی عامی است؛ اما در کارش غالباً مقبول و ثقه است. در نتیجه، روایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد خوارج را از او قبول می‌کنیم.

در مروج الذهب

جلسه سی و پنجم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

روایت نوزدهم

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ أَوَّلُ خَارِجَةٍ خَرَجَتْ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ بِمَرْجٍ دَانِقٍ وَهُوَ بِالشَّامِ وَخَرَجَتْ عَلَى الْمَسِيحِ بَحْرَانَ وَخَرَجَتْ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالْأَنْهَرَوَانِ وَيَخْرُجُ عَلَى الْقَائِمِ بِالدَّسْكَرَةِ وَدَّسْكَرَةِ الْمَلِكِ ثُمَّ قَالَ لِي كَيْفَ مَالِحٍ دِيرِينَ مَا كِي مَالِحٍ يَغْنِي عِنْدَ قَرْيَتِكَ وَهُوَ بِالنَّبْطِيَّةِ وَذَلِكَ أَنَّ يُونُسَ كَانَ مِنْ قَرْيَةٍ دِيرِينَ مَا يُقَالُ الدَّسْكَرَةُ إِلَى عِنْدِ دِيرِينَ مَا.»^۱

از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: «اولین فتنه‌ای که برای موسی بن عمران برانگیخته شد در مرج دانیق محلی در شام بود. برای عیسی مسیح در حران و برای امیرمؤمنان عليه السلام در نهروان و برای قائم ما در دسکرة دسکرة الملك. بعد به زبان نبطی فرمود: «کیف مالح دیریرما» یعنی دسکرة محلی است نزدیکی دیریرما که محل سکونت یونس بن ظبیان آنجا بود.»

منابع روایت

۱. بصائر الدرجات (ص ۳۳۶، ح ۱۲)؛
۲. بحار الأنوار (ج ۴۷، ص ۸۴، ح ۷۶)، به نقل از البصائر؛
۳. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۵، ص ۲۸۳).

بررسی سند روایت

کتاب بصائر الدرجات

نظر علامه مجلسی رحمته الله:

«وكتاب بصائر الدرجات للشيخ الثقة العظيم الشأن محمد بن الحسن الصفار كتاب بصائر الدرجات، تأليف شيخ، ثقه وعظيم الشأن محمد بن حسن صفار است.»

نظر آقابزرگ تهرانی رحمته الله:

«بصائر الدرجات لأبي جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار القمي المتوفى بها سنة ۲۹۰، ذكر النجاشي والشيخ في الفهرس أنه يرويه عنه محمد بن يحيى العطار، ويروي عنه أيضا محمد بن الحسن الوليد سائر كتبه غير بصائر الدرجات هذا، وهو يروي عن الإمام العسكري عليه السلام؛^۲ بصائر الدرجات، تأليف ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار قمي متوفى سال ۲۹۰ هجری است. نجاشی و شیخ رحمته الله در فهرست ذکر کرده اند که محمد بن یحیی عطار از او روایت می کند. محمد بن حسن ولید دیگر کتب او به جز بصائر را روایت می کند. صفار از امام عسکری عليه السلام روایت می کند.»

نظر علامه در عصر ظهور امام زمان عليه السلام

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۷.

۲. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۳، ص ۱۲۴.

محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی

مجموع روایاتی که با عنوان صفار در کتب اربعه نقل شده است، نزدیک به ششصد روایت است.

نظر نجاشی رحمته الله:

«كان وجهها في أصحابنا القميين، ثقة عظيم القدر راجحاً^۱ قليل السقط في الرواية.»^۱

۱. راجح: مامقانی در مقیاس می فرماید: «من اللازم على كاتب الحديث صرف الهمة الى ضبطه و تحقيقه شكلا و نطقا حتى يؤمن معهما اللبس بكلمة اخرى مغيرة للحديث ليؤديه كما سمعه و لا يكون قد كذب من حيث لا يشعر على المعصوم عليه السلم والمراد بالنقط ظاهر و هو تميز المهمل عن المعجم و ذى النقطة الواحدة عن ذى النقطتين كالباء و الياء و ذى النقط من فوق عن ذى النقطة من تحت كالياء و التاء و بالشكل تقييد الأعراب سيما حيث يقع الإشتباه بغيره و قد قيل انّ التصارى كفروا بلفظة اخطأوا فى اعجامها و شكلها قال الله تع فى الإنجيل لعيسى انت نبى و لدتك من البتول فصحفوها و لدتك مخففا فقالوا المسيح بن الله و نقل انّ عثمان بن عفان كتب للذى ارسله اميرا الى مصر اذا جاتكم فاقبلوه فصحفوها فاقتلوه فجرى ما جرى و كتب بعض الخلفاء الى عامل له ببلدان احص المحسنين اى بالعدد فصحفها بالمعجمة فخصاهم» (مقياس، ج ۳، ص ۱۹۹).

«بر کاتب حدیث لازم است که همت در ضبط و تحقیق حدیث از جهت شکل و نقطه ها داشته باشد تا از اشتباه کلمه به کلمه دیگر که معنای حدیث را تغییر می دهد، در ایمن باشد تا حدیث را همان گونه که شنیده ادا کند و از روی نفهمی کذب به معصوم نسبت ندهد. مراد از نقط ظاهر است و آن تمییز مهمل از معجم. تمیز یک نقطه از دو نقطه، مانند یاء و تمیز صاحب نقطه از فوق با کلمه صاحب نقطه از تحت، مانند یاء و تاء و مراد به شکل تقييد اعراب خصوصا جایی که اشتباه رخ می دهد و گفته شده است که نصارا کفر ورزیدند به جهت نقطه ای که در اعجام و شکل آن خطا کردند. خداوند در انجیل به عیسی فرمود: «تو پیامبر که از بتول به دنیا آوردمت». پس بتول را حذف کردند و گفتند: «مسیح فرزند خداوند است.» عثمان به امیر خود در مصر نوشت، هنگامی آمدند از آنان استقبال کن. در نوشته دست بردند که معنای آن شد؛ چون آمدند

پس در شخصیت صفار بحثی نیست. او چهره شناخته شده، عظیم -
الشان وثقه است و در روایات او، سقط و اشتباهات بسیار کم است.

به کتاب او دو طریق است:

۱. طریق نجاشی:

«و أخبرنا أبو عبد الله بن شاذان قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى عن
أبيه عنه بجميع كتبه وبصائر الدرجات.»^۲

نجاشی به این کتاب طریق دارد و طریق او نیز صحیح است.

۲. طریق شیخ طوسی:

«محمد بن الحسن الصفار: قمی، له كتب مثل كتب الحسين بن سعيد و
زيادة، كتاب بصائر الدرجات، وغيره، وله مسائل، كتب بها إلى أبي محمد
الحسن بن علي العسكري عليه السلام. أخبرنا بجميع كتبه ورواياته، ابن أبي جيد،
عن ابن الوليد، عنه.»^۳

ابن ابی جید ثقه است؛ زیرا از مشایخ نجاشی است.

پس شخصیت صفار و نیز کتاب او معتبر بوده و طریق به این کتاب نیز
صحیح است.

در نتیجه، سند این روایت بدون اشکال است.

آنان را به قتل برسان و چنان شد که شد. نقل شده که یکی از خلفا به حاکم خود نوشت:
محسنین را شمارش کن؛ پس «احص» را «احص» خوانده و تمام محسن نامها را اخته کرد.»

۱. الرجال (لنجاشی)، ص ۳۵۴.

۲. همان.

۳. معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۶۴.

جلسه سی و ششم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و نوره

ادامه بررسی سند روایت نوزدهم

حسن بن علی

نظر آیت الله خویی رحمته الله:

آیت الله خویی در ترجمه هر راوی، اسامی اساتید (الذین روی عنهم) و شاگردان آن راوی (والذین روی عنه) را ذکر می‌کند. ایشان چهار نفر را با عنوان حسن بن علی نام می‌برد:

۱. حسن بن علی بن عبدالله بغدادی؛ اگر ایشان باشد، مهمل است.
 ۲. حسن بن علی بن عبدالملک زیات؛ اگر ایشان نیز باشد، مهمل است.
 ۳. حسن بن علی بن نعمان؛ ایشان ثقة است.
 ۴. حسن بن علی زبیری؛ ایشان نیز ثقة است.
- بنابراین، حسن بن علی مشترک بین دو نفر ثقة و دو نفر مهمل است.

احمد بن هلال عبرتائی

از طرف امام زمان عجل الله تعالی فرجه و نوره نامه‌ای در محکومیت احمد بن هلال صادر گشت:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَرَاغِيِّ قَالَ: وَرَدَ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ هَلَالٍ نُسْخَةٌ مَّا كَانَ خَرَجَ مِنْ لَعْنِ ابْنِ هَلَالٍ وَكَانَ ابْتِدَاءُ ذَلِكَ أَنْ كَتَبَ إِلَى قَوْمِهِ بِالْعِرَاقِ اخَذُوا الصُّوفِيَّ الْمُتَصَنِّعَ...^۱ احمد بن ابراهيم مراغی گفت: نسخه‌ای از لعن ابن هلال به قاسم بن علارسید. در اول امر، امام علیه السلام به نمایندگان عراقی خود نوشت که از این صوفی متظاهر بپرهیزید.»
نظر آیت الله خویی رحمته الله:

«أقول: لا ينبغي الإشكال في فساد الرجل من جهة عقيدته، بل لا يبعد استفادة أنه لم يكن يتدين بشيء، ومن ثم كان يظهر الغلومرة، والنصب أخرى، ومع ذلك لا يهمننا إثبات ذلك، إذ لا أثر لفساد العقيدة، أو العمل في سقوط الرواية عن الحجية، بعد وثاقة الراوي. فالمتحصل: أن الظاهر أن أحمد بن هلال ثقة، غاية الأمر أنه كان فاسد العقيدة، وفساد العقيدة لا يضر بصحة رواياته، على ما نراه من حجية خبر الثقة مطلقاً. وكيف كان، فطريق الصدوق إليه، أبوه، ومحمد بن الحسن - رضي الله عنهما -، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن هلال، والطريق صحيح»^۲

«شایسته نیست در فساد این مرد از جهت عقیده شک کنیم؛ بلکه بعید نیست چنین برداشت شود که او به چیزی متدین نبوده است. به همین جهت است که یک بار غلو و بار دیگر نصب در او ظاهر است. با وجود این، اثبات این مطلب برای ما مهم نیست؛ زیرا اثری برای فساد عقیده و عمل برای سقوط روایت او از حجیت بعد از وثاقت او نیست. نتیجه این که ظاهر

۱. بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۳۱۹.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۱۵۲.

این است که احمد بن هلال ثقه است؛ در نهایت این که او اعتقادات فاسدی داشته است که فساد عقیده به صحت روایت ضرر نمی زند؛ بنابراین آنچه ما در حجیت خبر ثقه به آن اعتقاد داریم.»

اما به نظر ما احمد بن هلال عبرتائی با توجه به روایاتی که در مذمت او صادر شده و مورد لعن و نفرین امام علیه السلام قرار گرفته، ثقه نیست، بلکه از اضعف ضعفاء است.

عثمان بن عیسی العامری

ایشان شخصیت بزرگی است و از او بیش از ۷۵ روایت در کتب اربعه نقل شده است؛ البته او واقفی و اختلاس گراست.

نظر نجاشی رحمته الله:

«وكان شيخ الواقفة وجهها، وأحد الوكلاء المستبدين بمال موسى بن جعفر عليه السلام، روى عن أبي الحسن عليه السلام. ذكره الكشي في رجاله. وذكر نصر بن الصباح قال: كان له في يده مال - يعني الرضا عليه السلام فمنعه فسخط عليه. قال: ثم تاب وبعث إليه بالمال، وكان يروي عن أبي حمزة، وكان رأى في المنام أنه يموت بالحائر على صاحبه السلام، فترك منزله بالكوفة، وأقام بالحائر حتى مات ودفن هناك. صنف كتاباً»^۱

«او شیخ و بزرگ واقفیه بود. یکی از وکلایى بود که به اموال موسی بن جعفر علیه السلام استبداد کرد و تحویل امام رضا علیه السلام نداد و از ابوالحسن روایت کرده است. کشی او را در رجالش ذکر کرده است. نصر بن صباح را یاد

می‌کند که گفت: امام رضا علیه السلام در دست او مالی داشت و آن را از امام منع کرد و امام بر او غضب کرد. می‌گوید: سپس توبه کرد و اموال را نزد امام فرستاد و از ابو حمزه روایت می‌کرد. در خواب دید که در حائر - سلام بر صاحبش باد - می‌میرد؛ به همین جهت خانه‌اش در کوفه را ترک کرد و در حائر اقامت کرد تا از دنیا رفت و در آنجا دفن شد. او کتاب‌هایی تصنیف کرده است.»

نظر آیت الله خویی رحمته الله:

«لا ينبغي الشك في أن عثمان بن عيسى كان منحرفاً عن الحق ومعارضاً للرضا عليه السلام، وغير معترف بإمامته، وقد استحل أموال الإمام عليه السلام، ولم يدفعها إليه! وأما توبته ورده الأموال بعد ذلك فلم تثبت، فإنها رواية نصر بن الصباح، وهوليس بشيء، ولكنه مع ذلك كان ثقة بشهادة الشيخ، وعلي بن إبراهيم، وابن شهر آشوب المؤيدة بدعوى بعضهم أنه من أصحاب الإجماع.»

در عصر ظهور امام زمان علیه السلام

«شکی نیست که عثمان بن عیسی منحرف از حق و معارض با امام رضا علیه السلام بود و معترف به امامت امام علیه السلام نبود. اموال امام علیه السلام را حلال شمرد و به ایشان تحویل نداد؛ اما توبه او و رد اموال ثابت نشده و روایتی که بر این مطلب دلالت دارد، روایت نصر بن صباح است که آن نیز معتبر نیست. ولی با وجود این به جهت شهادت شیخ علی بن ابراهیم و ابن شهر آشوب او ثقة است و با ادعای بعضی که او را از اصحاب اجماع شمرده‌اند، تأیید می‌شود.»

نظر شیخ طوسی رحمته الله در عده:

«عمل الطائفة بروایاته لوثاقته و تخرجه عن الكذب. كما ورد في طريق أسانید کامل الزیارات؛ عمل طایفه به روایات او به جهت وثاقت و دوری از کذب است.»

نظر شیخ طوسی رحمته الله در الغیبة:

«وقد روي السبب الذي دعا قوما إلى القول بالوقف. فروى الثقات أن أول من أظهر هذا الاعتقاد علي بن أبي حمزة البطائني وزياد بن مروان القندي و عثمان بن عيسى الرواسي طمعوا في الدنيا ومالوا إلى حطامها واستمالوا قوما فبذلوا لهم شيئا مما اختانوه من الأموال - نحو حمزة بن بزيع وابن المكارى وكرام الخثعمي وأمثالهم. فَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَلَيْسَ مِنْ قَوَامِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَعِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ وَكَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَفَّهِمْ وَجَحْدِهِمْ مَوْتَهُ طَمَعاً فِي الْأَمْوَالِ.»^۱

«در مورد سببی که منجر شد عده ای معتقد به وقف شده و واقفیه ایجاد شود، روایات و اخباری وجود دارد، [از جمله]: از افراد مطمئن روایت شده است که اولین اشخاصی که این اعتقاد را اظهار کردند علی بن ابی حمزه بطائنی، زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی رواسی بودند که به مال دنیا طمع کردند و نظر عده ای را نیز به خود جلب کردند. آن عده نیز اموالی را در اختیارشان قرار دادند و ایشان نیز، مثل حمزه بن بزیع، ابن مکاری، کرام خثعمی و دیگران در اموال مردم خیانت کردند.»

پس عثمان بن عیسی نیز با امام معصوم مخالفت داشته و نیز ادای امانت و اموال نکرده است. ولی از طرفی ۷۵۰ روایت از او در کتب اربعه نقل شده است؛ حال اگر کثرت روایت را اصل قرار دهیم که «الاصل دلیل حیث لا دلیل» با تضعیفات تعارض می‌کند. همچنین توثیق شیخ طوسی، ابن شهر آشوب و قمی با تضعیفات تعارض می‌کند و هر دو تساقط می‌کنند. در نتیجه طبق مبنای آیت الله خویی این شخص مجهول است. نتیجه این که ایشان ضعیف است.

جلسه سی و هفتم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی سند روایت نوزدهم

یونس بن ظبیان

ایشان ۴۱ روایت در کتب اربعه نقل می‌کند. او انحراف در عقیده داشته است.

روایات در ذم یونس بن ظبیان:

مرحوم کشی رحمته الله نقل می‌کند:

۱. قال محمد بن مسعود: «یونس بن ظبیان متهم غال^۱ محمد بن مسعود گفت: «یونس بن ظبیان متهم وغالی است.»

۲. حدثني محمد بن قولويه القمي، قال: حدثني سعد بن عبد الله، قال: حدثني محمد بن عيسى، عن يونس، قال: «سمعت رجلا من الطيارة يحدث أبا الحسن الرضا عليه السلام عن يونس بن ظبیان، أنه قال: كنت في بعض الليالي وأنا في الطواف فإذا نداء من فوق رأسي: يا يونس اني أنا الله لا إله الا

أنا فاعبدني وأقم الصلاة لذكري، فرفعت رأسي فإذا ؟؟؟^١ فغضب أبو الحسن عليه السلام غضبا لم يملك نفسه، ثم قال للرجل: أخرج عني لعنك الله، و لعن من حدثك، ولعن يونس بن ظبيان ألف لعنة يتبعها ألف لعنة كل لعنة منها تبلغك قعر جهنم، أشهد ما ناداه الا شيطان، أما أن يونس مع أبي الخطاب في أشد العذاب مقرونان، وأصحابهما الى ذلك الشيطان مع فرعون وآل فرعون في أشد العذاب، سمعت ذلك من أبي عليه السلام. قال يونس: فقام الرجل من عنده فما بلغ الباب الا عشر خطا حتى صرع مغشيا عليه و قد قاء رجيعه وحمل ميتا.

فقال أبو الحسن عليه السلام: أتاه ملك بيده عمود فضرب على هامته ضربة قلب فيها مثنائه حتى قاء رجيعه وعجل الله بروحه الى الهاوية، وألحقه بصاحبه الذي حدثه، بيونس بن ظبيان، ورأى الشيطان الذي كان يتراءى له.^٢

يونس گفت: «شنیدم از مردی که جزو غالیان بود با حضرت رضا عليه السلام درباره یونس بن ظبیان صحبت می کرد که او گفت: در یکی از شب ها طواف خانه کعبه می کردم، ناگهان ندایی از بالای سرم شنیدم: یونس، من خدای یکتایم که خدایی جز من نیست؛ مرا بپرست و نماز را به یاد من پیادار.» سربلند کردم، ناگهان جبرئیل را دیدم. از شنیدن این سخن چنان علی بن موسی الرضا عليه السلام خشمگین شد که نتوانست خودداری کند. به آن مرد فرمود: «از پیش من خارج شو. خدا تو را و کسی که این حدیث را برای نقل کرده و یونس بن ظبیان را هزار بار لعنت کند و متعاقب آن هزار لعنت دیگر که هر یک

در غایت عظمت و جلالت است

١. کنایه از حضرت جبرئیل عليه السلام است.

٢. اختیار معرفة الرجال المعروف برجال (للكشي)، ص ٣٦٤.

از آن لعنت‌ها تورا رهسپار قعر جهنم کند. من گواهی می‌دهم که جز شیطان کس دیگری به او چنین نگفته است. یونس و ابوالخطاب در شدیدترین عذاب گرفتارند و یاران آن دوتا این شیطان با فرعون و هواداران او به شدیدترین عذاب‌ها مبتلا هستند. این سخن را از پدرم (موسی بن جعفر علیه السلام) شنیدم.»

یونس می‌گوید: «آن مرد از جای حرکت کرده، هنوزده قدم به درب خانه مانده بود که بر زمین مدهوش افتاد و مدفوعش از راه دهان او خارج شد و از دنیا رفت.» حضرت رضا علیه السلام فرمود: «فرشته‌ای که گریزی بردست داشت چنان بر سر او نواخت که از درون زیور و رو شد و مدفوعش از دهانش خارج شد. خداوند روح او را به هاویه جهنم برد و به دوستش که از یونس بن ظبیان برایش آن حدیث را نقل کرده بود، ملحق شد. همان شیطانی را که او مشاهده کرده بود، این شخص نیز دید.»

۳. حدثني أحمد بن علي، قال: حدثني أبو سعيد الادمي، عن أبي القاسم عبد الرحمن بن حماد، عن ابن فضال، عن غالب بن عثمان، عن عمار بن أبي عنبسة، قال: «هلكت بنت لأبي الخطاب، فلما دفنها أطلع يونس بن ظبيان في قبرها، فقال: السلام عليك يا بنت رسول الله؛^۱ عمار بن أبي عنبسة گفت: دختر ابوالخطاب از بین رفت. وقتی او را دفن کردند، یونس بن ظبیان سر در قبر او کرد و گفت: السلام عليك يا بنت رسول الله.»

بنابراین یونس بن ظبیان یک شخصیت منحرف با چنین طرف‌دارانی است. البته روایاتی نیز در مدح یونس بن ظبیان نقل شده است.

روایات در مدح یونس بن ظبیان

۱. حدثني محمد بن قولويه، عن سعد بن عبد الله بن أبي خلف القمي، عن الحسن بن علي الزيتوني، عن أبي محمد القاسم بن الهروي، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن يونس بن ظبيان؟ فقال: رحمه الله وبنى له بيتا في الجنة، كان والله مأمونا على الحديث؛^۱ هشام بن سالم گفت: از امام صادق عليه السلام در مورد یونس بن ظبیان سؤال کردم، فرمود: «خداوند او را رحمت کند و خانه ای برای او در بهشت بسازد. به خدا قسم، در نقل حدیث مورد اطمینان بود.»

کشی عليه السلام در مورد این حدیث می گوید:

«ابن الهروی مجهول، وهذا حديث غير صحيح، مع ما قد روى في يونس بن ظبيان؛ ابن هروي مجهول است واین حدیث صحیح نیست. علاوه بر آنچه در مورد یونس بن ظبیان روایت شد.»

کشی در شرح حال ابوسمینه نام دروغ گویان را ذکر می کند و به یونس بن ظبیان نیز اشاره می کند.

۲. ما تقدم في ترجمة الفيض بن المختار من نص أبي عبد الله عليه السلام على ابنه موسى عليه السلام، وقوله عليه السلام لفيض: «هو صاحبك الذي سألت عنه وأقرله بحقه، قال: فقممت حتى قبلت رأسه ودعوت الله له، فقال أبو عبد الله عليه السلام: أما إنه لم يؤذن له في أمرك منك، قلت: جعلت فداك أخبر به أحدا؟ قال: نعم، أهلك وولدك ورفقاءك، وكان معي أهلي وولدي ويونس بن ظبيان من

در مورد یونس بن ظبیان

رفقائي، فلما أخبرتهم حمدوا الله على ذلك كثيرا، وقال يونس: لا والله حتى أسمع ذلك منه وكانت فيه عجلة، فخرج فاتبعته، فلما انتهيت إلى الباب سمعت أبا عبد الله عليه السلام قد سبقني، وقال: الأمر كما قال لك الفيض، قال: سمعت وأطعت.»^۱

فيض بن مختار در حدیث مفصلی درباره امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «این امام تواست که درباره او سؤال می کردی. او موسی بن جعفر علیه السلام است. اکنون حرکت کن و اقرار به حق او بنما.» من از جای حرکت کردم و دست و سرش را بوسیدم و آن جناب را دعا کردم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ولی هنوز اجازه این کار را به او نداده اند.» عرض کردم: «فدایت شوم، این جریان را به کسی نگویم؟» فرمود: «بله، به خانواده و فرزندان و دوستان و همراهت بگو.» از قضا خانواده و فرزندانم همراهم بودند و از دوستانم یونس بن ظبیان نزد ما بود. جریان امامت موسی بن جعفر علیه السلام را به آن ها گفتم. همه شاد شدند و خدا را ستایش کردند. یونس بن ظبیان گفت: من باید از خود ایشان بشنوم. فوری رفت و من نیز از پی او رفتم. او جلوتر از من داخل شد. همین که نزدیک درب رسیدم، شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «جریان همان است که فیض به تو گفت.» گفت: «بسیار خوب، قبول کردم.»

یونس بن ظبیان مورد اختلاف است و روایات در ذم او زیاد است و احادیث ذامه او از جهت سند مشکلی ندارد.

آیت الله خویی رحمته الله می فرماید:

«أما الكلام من جهة الوثاقة:

۱. فقد وثقه علي بن إبراهيم، حيث وقع في إسناد التفسير: فقد روى عن أبي عبد الله عليه السلام، وروى عن أبي عبد الله عليه السلام، وروى عنه محمد بن سنان. تفسير القمي: سورة الفرقان، في تفسير قوله تعالى: (يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ).

۲. وعده ابن شهر آشوب من الثقات الذين رروا النص على أبي الحسن موسى عليه السلام من أبيه. المناقب: الجزء ۴، باب إمامة أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام، فصل في معالي أموره (الصادق) عليه السلام.

ولكن هذا يعارض بما ذكره الكشي في ترجمة محمد بن علي الصيرفي، عن الفضل بن شاذان، من قوله: «من الكذابين المشهورين أبو الخطاب، و يونس بن ظبيان، ويزيد الصائغ، و محمد بن سنان، و أبو سمينة أشهرهم». و يؤيد ذلك، ما ذكره ابن الغضائري من أن يونس بن ظبيان: «كوفي، غال، وضاع للحديث، روى عن أبي عبد الله عليه السلام، لا يلتفت إلى حديثه».^۱

اما از جهت وثاقت راوی:

۱. به تحقیق علی بن ابراهیم اورا توثیق کرده است؛ زیرا او در اسناد تفسیر قرار دارد. او از امام صادق عليه السلام و محمد بن سنان از او روایت کرده است. تفسیر قمی، سوره فرقان، تفسیر ﴿يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ﴾.

۲. ابن شهر آشوب اورا از ثقاتی می شمارد که نص بر امامت امام کاظم عليه السلام از جانب پدرشان را روایت کردند.

لکن این توثیقات معارض است با آنچه کشی در ترجمه محمد بن علی صیرفی از فضل بن شاذان ذکر کرده که گفت: «از دروغ‌گویان مشهور ابوالخطاب، یونس بن ظبیان، یزید صائغ، محمد بن سنان و ابوسمینه مشهورترین آن‌ها است.» این تضعیف را کلام ابن غضائری تأیید می‌کند که در مورد یونس بن ظبیان گفته است: «او اهل کوفه، غالی و جاعل حدیث است. از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند و به احادیث او اعتنایی نمی‌شود.» پس توثیقات یونس بن ظبیان با تضعیفات او تعارض و تساقط می‌کنند و در نتیجه او مجهول است.

بنابراین روایت نوزدهم از جهت سند ضعیف است؛ البته روایت را قبول می‌کنیم؛ زیرا شواهدی بر آن وجود دارد که خوارج جزو مخالفان حضرت هستند. این روایت نیز ربطی به فقهای شیعه نداشت.

نتیجه

تمام روایات نقل شده در این زمینه را بیان کردیم؛ لکن روایات دلالتی بر مخالفت فقهای شیعه با امام زمان علیه السلام نداشت. بنابراین، ادعای مخالفت فقهای شیعه با امام زمان علیه السلام در هنگام ظهور ادعایی بدون دلیل است؛ بلکه فقهای شیعه نقش زمینه‌ساز و ترویج‌کننده فرهنگ مهدوی را دارند. روایات نیز بیانگر پاداش عظیم آنان در قیامت است.

جلسه سی و هشتم

مدح و فضیلت علمای شیعه در دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه

مقدمه

بحث ما پیرامون نقش عالمان شیعه در دوران ظهور بود. احادیث نقل شده درباره مخالفت‌های فرقه‌ها با امام عصر عجل الله تعالی فرجه در دوران ظهور را از جهت سند و دلالت بررسی کردیم. معلوم شد که این روایت‌ها هیچ‌گونه ارتباطی به فقیهان شیعه ندارد؛ بلکه مربوط به فرقه‌ها و گروه‌های منحرف است. در ادامه به بررسی نقش فقیهان شیعه در دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌پردازیم.

بحث ما پیرامون نقش عالمان شیعه در دوران ظهور بود.

روایت اول

«وَعَنْهُ عجل الله تعالی فرجه قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عجل الله تعالی فرجه لَوْ لَا مَنْ يَتَقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عجل الله تعالی فرجه مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَالدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَالدَّائِينَ عَنْ دِينِهِ مُحْجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَّقِذِينَ لِضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَمَرَدَّتِهِ وَمِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَلَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُنْسِكُونَ أَرْزَمَةَ قُلُوبِ الضَّعَفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُنْسِكُ

صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَانَهَا أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۱

امام هادی علیه السلام می‌فرماید: «اگر در دوران غیبت قائم آل محمد علیهم السلام دانشمندانی نبودند که مردم را به سوی او هدایت و راهنمایی و با حجت‌های الهی از دین دفاع کنند و شیعیان ضعیف را از دام‌های شیطان و پیروانش رهایی و از شر ناصبی‌ها^۲ [و دشمنان اهل بیت علیهم السلام] نجات بخشند، کسی در دین خدا پابرجا نمی‌ماند و همه مرتد می‌شدند. ولی آنان رهبری دل‌های شیعیان ضعیف را با قدرت در دست می‌گیرند و حفظ می‌کنند. چنان‌که ناخدای کشتی سکان و فرمان‌کشتی را نگاه می‌دارد؛ بنابراین آنان نزد خداوند بالاترین انسان‌ها هستند.»

علامه مجلسی می‌فرماید:

«الذب الدفع والشباك بالكسر جمع الشبكة التي يصاد بها والمردة المتمردون العاصون والفتح المصيدة وسكان السفينة ذنبها»^۳ ذب: یعنی دفع و دور کردن. شبک: (جمع شبکه) که با آن صید می‌کنند. مردة: کسانی که سرکشی و عصیان می‌کنند. فخ: یعنی دام صیادی. سکان سفینه: یعنی آخران.»

۱. الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۸.

۲. نواصب: ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۳۰ در مورد متوکل عباسی می‌گوید: «وكان من النواصب». و در ج ۴، ص ۳۷ نیز در مورد یزید می‌گوید: «وكان ناصبياً». و در پاورقی ناصبی چنین توضیح داده شده است: «هم المنافقون بیغض علی بن ابی طالب». البته نواصب عده قلیلی از اهل سنت هستند و اکثریت عامه نسبت به اهل بیت علیهم السلام ارادت و محبت دارند. ولی آنچه مطلوب است، صرف ارادت نیست؛ بلکه تبعیت ملاک و مطلوب است. «ما ان تمسکتم». تمسک به قرآن حبّ به قرآن نیست؛ بلکه تمسک، عمل به قرآن است. در یک کلمه «تمسکتم بهما» تمسک به معنای عمل به دستورهای آن دواست.

۳. بحار الأنوار، ۲، ص ۶.

منابع روایت:

۱. التفسیر (للمنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام) (ص ۳۴۴، ح ۲۲۵)، به

صورت مرسل؛

۲. الإحتجاج (ج ۱، ص ۱۸)، «وقال فمن ذلك ما حدّثني به السيد العالم العابد أبو جعفر مهدي ابن أبي حرب الحسيني المرعشي رضي الله عنه قال: حدّثني الشيخ الصدوق أبو عبد الله جعفر بن محمد بن أحمد الدّورستي رحمة الله عليه قال: حدّثني أبي محمد بن أحمد قال: حدّثني الشيخ السعيد أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي رحمه الله قال: حدّثني أبو الحسن محمد بن القاسم المفسر الاسترآبادي قال: حدّثني أبو يعقوب يوسف بن محمد ابن زياد وأبو الحسن علي بن محمد بن سيّار- و كان من الشيعة الإمامية- قالوا: حدّثنا أبو محمد الحسن بن علي العسكري عليه السلام». همان متن تفسیر.

۳. منية المرید (ص ۳۵)، نقل از تفسیر امام عسکری عليه السلام با تقدیم وتأخیر؛

۴. المحجّة البيضاء (ج ۱، ص ۳۲)، به نقل از منية المرید، به ظاهر؛

۵. حلیة الأبرار (ج ۵، ص ۳۳، ح ۲)، به نقل از الإحتجاج، با کمی تفاوت؛

۶. بحار الانوار (ج ۲، ص ۶، ح ۱۲)، به نقل از تفسیر امام عسکری عليه السلام و

الإحتجاج؛

۷. العوالم (ج ۳، ص ۲۹۵، ح ۹۱)، به نقل از تفسیر امام عسکری عليه السلام و

الإحتجاج؛

۸. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۶، ص ۹).

اعتبار تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام

والد محترم ما (آیت الله شیخ محمدرضا طبسی نجفی رحمته الله) در کتاب شریف در الاخبار فیما یتعلق بحال الاحتضار در مورد تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

« طال ما كنا نسمع من يقول: التفسير المنسوب الى الامام العسکری علیه السلام و كان بعضهم يردف كلامه بتضعیف هذا التفسير، ولكن بعد الاحاطة و التأمل فی بعض الكتب المعتمدة اتضح لنا الامر و ظهر صدق النسبة و قد استفدنا من المجموع أن ما يتعلق بهذا التفسير المبارك امران: الاول: جهالة الراوی و السند. الثاني: تضعیف ابن الغضائری له و الیک تفصیلهما:

الامر الاول فی جهالة الراوی و السند و علة عدم معرفتهما: لما أمعنا النظر فی الكتب و وجدنا أن الراوی لهذا التفسير رجالان من اهل إسترباد و هما من الشيعة الامامية و من أجلاء هذه الطائفة و هما یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار، و قد روى عنهما الشيخ الجلیل و المفسر الکبیر الشیخ أبو الحسن محمد بن القاسم المفسر الاستربادی الشهیر: الخطیب و نقل عنه رئیس الطائفة الحققة و إمام أهل الحدیث الشیخ محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی الشهیر: الصدوق و تبعه جملة من فطاحل الشيعة و عظمائها، فلا بأس أن نورد ذکر قسم منهم، فنبتدأ أولاً بشیخنا الصدوق و من ثم الأقدم فالأقدم حسب مرور الزمن.

و یکفینا سنداً و حجة رواية شیخنا الصدوق عن هذا التفسير عن الشیخ المفسر الجلیل الاستربادی عنهما عن الامام العسکری علیه السلام، و لم یک دأب الشیخ نقل الروایة من کل أحد، بل کان لا یروی إلا ما کان معتبراً عنده، بدلیل قوله فی اول کتابه (من لا یحضره الفقیه): و لم أقصد فیہ قصد

المصنفین فی ایراد جمیع ما رووه بل قصدت إلی ایراد ما افتی به وأحکم بصحته واعتقد فيه انه حجة فيما بينی وبين ربی تقدس ذكره وتعالی قدرته، وجمیع ما فيه مستخرج من كتب مشهورة، علیها المعول والیها المرجع الخ...»

«چه بسیار شنیدیم که می‌گویند: تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام! بعضی از علما سخن از تضعیف این تفسیر به میان می‌آورند. ولی بعد از احاطه و تأمل در برخی کتب معتبر، امر برای ما روشن می‌شود و صدق نسبت تفسیر ظاهر می‌شود و از مجموع استفاده می‌کنیم که دو اشکال در مورد این تفسیر مبارک وجود دارد:

اول: جهالت راوی و سند؛

دوم: تضعیف ابن غضائری.

امراول در جهالت راوی و سند و علت عدم شناخت این دوراوی:

چون در کتب دقت نظر کنیم، درمی‌یابیم که راوی این تفسیر دو نفر از اهل استرآباد هستند که این دو از شیعه امامیه و از بزرگان این طایفه بودند. این دو، یکی یوسف بن محمد بن زیاد و دیگری علی بن محمد بن سیار هستند. شیخ جلیل و مفسر کبیر شیخ ابوالحسن، محمد بن قاسم، مفسر استرآبادی، مشهور به خطیب از این دو، روایت نقل کرده است. رئیس طایفه حق و امام اهل حدیث شیخ محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، مشهور به شیخ صدوق نیز از این مفسر نقل کرده است و برخی از بزرگان شیعه او را در این نقل تبعیت کرده‌اند. ما گروهی از آنان را ذکر می‌کنیم.

شیخ صدوق از این کتاب تفسیر از شیخ مفسر جلیل استرآبادی از این دو

راوی از امام عسکری علیه السلام روایت می‌کند. این نقل روایت شیخ صدوق از این تفسیر در اعتبار سند و حجیت آن کفایت می‌کند؛ زیرا شیخ صدوق از هر کسی نقل روایت نمی‌کرد؛ بلکه تنها از کسانی که نزد او معتبر باشند، روایت می‌کند. دلیل این مطلب قول خود ایشان در اول کتاب من لایحضره الفقیه است که می‌گوید: قصد نکردم در این کتاب قصد مصنفان در بیان تمام آنچه روایت کردند؛ بلکه قصد کردم بیان آنچه فتوا دادم و حکم به صحت آن کردم و معتقد بودم که بین من و پروردگارم حجت است و همه آن را از کتب مشهوره استخراج کردم.»

جلسه سی و نهم

مدح و فضیلت علمای شیعه در دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جلاله

ادامه بررسی سند روایت اول (اعتبار تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام)

نظر آیت الله خویی رحمته الله:

آیت الله خویی در جلد اول موسوعه فقهی در ذیل روایت «أما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه ...» در بحث از ادله لزوم تقلید می فرماید:

«أن الرواية ضعيفة السند، لأن التفسير المنسوب إلى العسكري عليه السلام لم يثبت بطريق قابل للاعتماد عليه فإن في طريقه جملة من المجاهيل كمحمد بن القاسم الأسترآبادي، ويوسف بن محمد بن زياد، وعلي بن محمد بن سيار فليلاحظ هذا إذا أُريد بالتفسير المنسوب إلى العسكري عليه السلام هو الذي ذكره الصدوق (قدس سرّه) بإسناده عن محمد بن القاسم الأسترآبادي، والظاهر أنه مجلّد واحد كما لا يخفى على من لاحظ التفسير الموجود بأيدينا اليوم. أما لو أُريد به هو الذي ذكره محمد بن علي بن شهر آشوب على ما نقله في المستدرک فالسند إليه صحيح لأنه ذكر الحسن بن الخالد البرقي أخو محمد بن خالد من كتبه تفسير العسكري من إماء الإمام عليه السلام والحسن بن خالد ممن وثقه النجاشي وللمشايع إليه طرق صحيحة إلا أن الظاهر أنه غير التفسير الذي ذكره الصدوق بإسناده عن

محمد بن القاسم الأسترآبادي، لأنه نقل أن التفسير الذي عدّ من كتب البرقي مائة وعشرون مجلداً، وهذا لم يصل إلينا أبداً وإنما الموجود بأيدينا مجلد واحد يتطابق لما نقله الصدوق (قدّس سرّه).^۱

«سند این روایت ضعیف است؛ زیرا تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام به طریق قابل اعتماد ثابت نشده است. در طریق آن بعضی افراد مجهول، مانند محمد بن قاسم استرآبادی، یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار وجود دارد. پس این در صورتی است که از تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام همان تفسیری اراده شده باشد که شیخ صدوق به اسناد خود از محمد بن قاسم استرآبادی نقل کرده است. گویا آن یک جلد است؛ چنانچه بر کسی که تفسیر موجود را ملاحظه کند، مخفی نیست.»

«اما اگر از آن تفسیر، تفسیری اراده شده باشد که ابن شهر آشوب در مستدرک نقل کرده، پس سند به آن صحیح است؛ زیرا حسن بن خالد برقی، برادر محمد بن خالد تفسیر امام عسکری علیه السلام را از کتاب های خود ذکر کرده که به املاء امام علیه السلام و حسن بن خالد بوده و او از کسانی است که نجاشی توثیق می کند و آن، طرق صحیحی دارد؛ جز این که گویا آن، غیر از تفسیری است که شیخ صدوق رحمته الله به اسناد خود از محمد بن قاسم استرآبادی ذکر می کند؛ زیرا او می گوید تفسیری که از کتب برقی شمرده شده ۱۲۰ جلد است و این تفسیر در دسترس ما نیست و تفسیر موجود یک جلد بوده که مطابق نقل شیخ صدوق رحمته الله است.»

(البته نمی‌توان بیان آیت‌الله خویی در مورد تفسیر را پذیرفت؛ زیرا شیخ صدوق در مقدمه کتاب من لایحضره الفقیه می‌فرماید: «قصد نکردم در این کتاب قصد مصنفین در بیان تمام آنچه روایت کردند؛ بلکه قصد کردم بیان آنچه فتوا دادم و حکم به صحت آن کردم و معتقد بودم که بین من و پروردگارم حجت است و همه آن‌ها را از کتب مشهوره استخراج کردم.» شیخ صدوق با این بیان راویان را توثیق عام می‌کند. از این رو همان‌طور که آیت‌الله خویی توثیق عام قبی را پذیرفتند، توثیق عام شیخ صدوق را نیز می‌پذیرد؛ این در حالی است که آیت‌الله خویی افرادی را توثیق می‌کند که نه تنها درباره آن‌ها لفظ «ثقة» گفته نشده است؛ بلکه در موردشان ذم و لعن و برائت نیز وارد شده است.

نظر مامقانی رحمته الله:

«محمّد بن القاسم و قیل ابن ابی القاسم المفسّر الأستریادی: عنوانه ابن الغضائری فی رجاله كذلك وقال روی عنه ابو جعفر ابن بابویه ضعیف کذاب روی عنه تفسیرا یرویه عن رجلین مجهولین احدهما یعرف بیوسف بن محمد بن زیاد والآخر علی بن محمد بن یسار عن ابیهما عن ابی الحسن الثالث علیه السلام والتفسیر موضوع عن سهل الدیاجی عن ابیه باحادیث من هذه المناکیر انتهى.

وقد اخذ ذلك العلامة ره فائتبه فی القسم الثانی من الخلاصة حرفا بحرف من دون تدبّرفیه وهو من اغلاط ابن الغضائری الناشئة من شدة میله الی القدح فی الرجال المحترمین وقد اسبقنا فی محمّد بن ابی القاسم الأستریادی أنّ مثل الصدوق ره العدل العارف قد اکثر الروایة عنه فتارة یعبّر عنه بمحمد بن القاسم الأستریادی واخری بمحمد بن علی الأستریادی و

ثالثة بمحمد بن القاسم المفسر وكلما ذكر المفسر فهو المراد به وفي جميع الموارد يذكره مترصيا وهذا الإلتزام منه بالترصی يكشف عن كون الرجل جليلا ثقة ثبتا وعن بعض الفقهاء المتأخرين أنّ من له ادنى ربط باحاديث الأئمة الأطهار عليهم السلام يجزم بأنّ هذا التفسير من كلام المعصوم ونحوه ما عن المجلسي الأول من قوله وتوهم أنّ مثل هذا التفسير لا يليق ان ينسب الى المعصوم عليه السلام مردود بان من كان مرتبطا بكلامهم عليهم السلام يعلم انه كلامهم عليهم السلام وقد اعتمد عليه الشهيد الثاني ره ونقل عنه في كتبه اخبارا كثيرة مع أنّ اعتماد تلميذ مثل الصدوق ره يكفي في جلالة الرجل ولقد اجاد بعض افاضل المتأخرين على ما حكى عنه في الفوائد النجفية حيث قال كيف يكون محمد بن القاسم ضعيفا كذابا والحال ان رئيس المحدثين ره يعني الصدوق كثيرا ما يروى عنه في الفقيه وكتاب التوحيد ره وعيون اخبار الرضا عليه السلام وفي كلّ موضع يذكره يقول بعد ذكره رضى الله عنه ورحمه الله ثم قال وفيما ذكره العلامة اشكالات احدها أنّ الإمام المروى عنه ليس ابا الحسن الثالث بل هو ابو محمد الحسن بن على العسكري عليه السلام وهذا التفسير بهذا الاسم مشهور بين الشيعة عليه الشيعاء العلى وثانيها ان ابويهما غير داخلين في سلسلة الرواية بل هما رويانا عن المعصوم بلا واسطة وثالثها أنّ سهلا واباه غير داخلين في سند هذا التفسير الى اخر كلامه وقال العلامة المجلسي في اوائل البحار تفسير الإمام عليه السلام من الكتب المعروفة واعتمد الصدوق عليه واخذ منه وان طعن فيه بعض المحدثين لكن الصدوق ره اعرف واقرب عهدا ممّن طعن فيه فقد روى عنه اكثر العلماء من غير غمز نية انتهى قلت ليته ابدل قوله اقرب عهدا بقوله وكان تلميذه كما نبّه الصدوق ره نفسه على ذلك ايماء الى عدم واسطة بينه وبينه بقوله في

المشيخة وما رويته.»^۱

«محمد بن قاسم و گفته شده است ابن ابی القاسم، مفسر استرآبادی: ابن غضائری در رجال خود او را عنوان کرده و می گوید: ابوجعفر، ابن بابویه، از او روایت کرده و او ضعیف و کذاب است. نمی توان قبول کرد که ابن بابویه از یک فرد ضعیف و کذاب روایت نقل کرده است. [آیت الله خویی در مورد عظمت شیخ صدوق می فرماید: جلاله مقام الصدوق - قدس الله نفسه - تمنع إساءة الظن به^۲]. از او تفسیری را روایت می کند که آن را از دو نفر مجهول روایت کرده اند؛ یکی به یوسف بن محمد بن زیاد و دیگری به علی بن محمد بن یسار معروف اند؛ که این دو از پدرانشان [این اشتباهی دیگر از ابن غضائری است؛ چون این دو بدون واسطه از امام عسکری علیه السلام نقل می کنند. پدرانشان این دورا نزد امام آوردند و امام علیه السلام فرمود: برگردید. گفتند: تحت تعقیب هستیم. فرمود: برگردید، مشکلی پیش نمی آید و سپس به این دو فرمودند: اگر پدران شما به سلامت رسیدند، به شکرانه آن یک دوره تفسیر برای شما بیان می کنم] از ابوالحسن ثالث [یعنی امام هادی علیه السلام در صورتی که این دوراوی از امام عسکری علیه السلام روایت نقل می کنند] روایت می کنند. این تفسیر مجعول از سهل دیباجی از پدرش به احادیث منکرات است.

علامه کلام ابن غضائری را بدون تدبیر در آن اخذ کرده و ایشان را در قسم دوم خلاصه (ضعفاء) قرار می دهد. این از اشتباهات ابن غضائری است که از شدت میل او در قدح رجال محترم ناشی شده است. در ترجمه

در رجال ابن غضائری

۱. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳، ص ۱۷۵.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۳۴۸.

محمد بن ابی القاسم استرآبادی گذشت که شخصیتی مانند شیخ صدوق بسیار از او روایت می‌کند. یک بار از او به محمد بن قاسم استرآبادی و بار دیگر به محمد بن علی استرآبادی و گاهی به محمد بن قاسم مفسر تعبیر می‌کند. هرگاه او مفسر ذکر می‌کند، مقصودش ایشان است. در تمام موارد نام او بر او ترضی می‌کند و این التزام شیخ صدوق به ترضی کشف از جلیل، ثقه و ثبت بودن راوی دارد.

بعضی فقهای متأخر فرمودند: «کسی که کوچک‌ترین ارتباط با احادیث ائمه اطهار علیهم‌السلام داشته باشد، یقین پیدا می‌کند که این تفسیر از کلام معصوم است.» مانند این کلام از علامه مجلسی اول وجود دارد که می‌گوید: «توهم این که مانند این تفسیر شایسته معصوم نیست، مردود است؛ زیرا کسی که مرتبط و آشنای با کلام ائمه علیهم‌السلام باشد، می‌داند که این تفسیر از کلام ائمه علیهم‌السلام است.» شهید ثانی بر این تفسیر اعتماد کرده و از آن روایات زیادی را در کتاب هایش نقل کرده است. علاوه بر آن که اعتماد شخصیتی، مانند شیخ صدوق در مورد جلالت ایشان کفایت می‌کند.

این بیان علامه مجلسی که بعضی از فضلاء متأخر در فوائد النجفیه نقل کرده‌اند، بسیار به جا است: چگونه ممکن است محمد بن قاسم ضعیف و کذاب باشد و حال آن که رئیس محدثان یعنی شیخ صدوق روایات زیادی از او در کتاب فقیه، کتاب توحید و عیون اخبار الرضا روایت می‌کند و در هر موضعی که او را ذکر می‌کند، می‌گوید: «رضی الله عنه» و «رحمه الله». در آنچه علامه ذکر کرده، اشکالاتی وجود دارد: اول، این که امامی که از او روایت شده، ابوالحسن ثالث نیست؛ بلکه ابو محمد حسن بن علی عسکری علیه‌السلام است و این تفسیر به این اسم بسیار شهرت دارد. دوم، این که پدران این دوراوی

داخل در سلسله سند روایت نیستند؛ بلکه این دوراوی بدون واسطه از معصوم روایت می‌کنند. سوم، این که سهل و پدراوداخل درسند این تفسیر نیستند.

علامه مجلسی رحمته الله در ابتدای بحار الانوار می‌فرماید: «تفسیر امام علیه السلام از کتب معروف است و شیخ صدوق به آن اعتماد کرده و از آن اخذ کرده است. اگرچه بعضی محدثان به آن طعن وارد کردند، اما شیخ صدوق از آنان آگاه‌تر و نزدیک‌تر به عهد است از کسانی که به آن طعن زده‌اند. بیشتر علما از آن روایت نقل کرده‌اند، بدون این که اشکالی به آن بگیرند.

می‌گویم: بهتر بود علامه به جای تعبیر «او به عهد نزدیک‌تر بود.» می‌فرمود: «او شاگرد مفسر بود.» چنانچه خود شیخ صدوق در مشیخه به این مطلب که بین او و مفسر استرآبادی واسطه‌ای نیست، اشاره می‌کند.»

علامه در عصر ظهور امام زمان علیه السلام

جلسه چهلّم

مدح و فضیلت علمای شیعه در دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه و رزقه

ادامه بررسی سند روایت اول (اعتبار تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام)

نظر مرحوم طبسی رحمته الله:

والد مرحوم ما در ادامه بررسی سند تفسیر امام عسکری علیه السلام می فرماید:

«روی الصدوق فی کتابه (من لا یحضره الفقیه) فی کتاب الحج، باب التلبیه ص ۲۳۸ فقال: روی لی محمد بن القاسم الاسترابادی عن یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن یسار عن ابویهما عن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب عن آبائه عن أمير المومنین علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لما بعث...

ولا نطیل البحث فی المقام، بعد أن تبین الحال وان الصدوق هو الذی یروی عنه وهو الذی تولد بدعاء الحجة فکیف یجوز له النقل من غیر الثقة او عن کتاب غیر موثق به والمفسر الذی یروی عنه وان لم نر له ترجمة فی الكتب الرجالية المعروفة إلا أن الرجل کان معروفًا مشهورًا غایة الشهرة ومن مشایخ الاجازة الذی لا یحتاج الی التوثیق كما هو المتعارف بینهم وتوثیقه من قبیل توثیق العلمین صاحب الجواهر والانصاری الذین لا یخلو توثیقهما

عن سوء الادب والجسارة وقد اعتمد على هذا الكتاب كثير من الاعلام غير الصدوق:

الشيخ الجليل والعالم النبيل احمد بن علي بن ابي طالب الطبرسي في كتابه الاحتجاج يقول: ثم نشرع في ذكر طرف من مجادلات النبي والائمة عليهم السلام وربما يأتي في اثناء كلامهم كلام جماعة من الشيعة حيث يقتضى الحال ذكره ولا نأتى في اكثر ما نوردته من الاخبار باسناداه إما لوجود الاجماع عليه، او موافقته لما دلت العقول اليه، او لاشتهاره في السير والكتب بين المخالف و الموالف إلا ما أوردته عن أبي محمد الحسن العسكري عليه السلام فانه ليس في الاشتهار على حد ما سواه وإن كان مشتملا على مثل الذى قدمناه فلأجل ذلك ذكرت إسناداه في اول جزء من ذلك دون غيره.

هذا ما وفقنا الله تعالى ذكره عن الشيخ الطبرسي ، ومن المعلوم أنه احد خبراه علم الحديث ومن كبار نقادهم، فلو كان ما ذكره في كتابه غير مرضى عنده لأشار اليه حذرا من التدليس، كيف وقد رأيت قوله المتقدم ما يتعلق بهذا التفسير المبارك.

ومنهم الشيخ الفقيه الوجيه محمد بن علي بن شهر آشوب بن نصر بن ابي الجيش السروى المازندراني من اجلاء هذه الطائفة، كان عارفا بالأخبار، مدققا محققا للرجال والآثار، ذكر عن هذا التفسير بنحو ارسال المسلمات حيث انه قال في ج ١، ص ٢٥ من كتابه (المناقب) في باب تكلم الذئب مع النبي صلى الله عليه وآله والتسليم عليه وعلى وصيه على بن ابي طالب عليه السلام بمحضر من المنافقين.

ومنهم استاذ الفقهاء، الشيخ زين الدين (الشهيد الثانى) ذكر في كتابه (منية المريد في آداب المريد والمستفيد) ص ١٧ فى فضل العلم، قوله عن

هذا التفسير بنحو ارسال المسلمات حيث قال: فصل من التفسير العسكري في قوله تعالى: وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ... قال الامام: أما قوله (واليتمى) أى وأن تحسنوا إلى اليتامى الذين قد فقدوا آباءهم الكافلين لهم امورهم السائقين اليهم غذاءهم وقوتهم المصلحين لهم معاشهم الخ... وقال عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله...

ومنهم الشيخ الجليل الحسن بن سليمان قال فى ص ٢٥ من كتابه (المحتضر): ومما يدل على رؤيته المحتضر النبى والائمة عليهم السلام ما قد جاء فى تفسير الحسن بن على العسكري عليه السلام: إن المؤمن الموالى لمحمد وآله الطيبين...

ومنهم استاذ الفقهاء العلامة المحقق الثانى الكركى. قال فى إجازته للعلامة صفى الدين الحلى وقد اجازته بطرق عديدة: وأعلى من الجميع بالاسناد الى العلامة جمال الدين احمد بن فهد عن السيد العالم النسابة تاج الدين محمد بن معية عن السيد العالم على بن عبد الحميد بن فخار الحسينى عن والده السيد عبد الحميد الفقيه مجد الدين ابى القاسم على بن العريضى عن الشيخ السعيد رشيد الدين ابى جعفر محمد بن شهر آشوب المازندرانى عن السيد العالم ذى الفقار بن محمد بن معد الحسينى كلاهما عن الشيخ الامام عماد الفرقة الناجية ابى جعفر محمد بن الحسن الطوسى قال: أخبرنا ابو عبد الله الحسين بن عبيد الله الغضائرى: حدثنا ابو جعفر محمد بن بابويه: حدثنا محمد بن القاسم الجرجانى (استرابادى): حدثنا يوسف بن محمد بن زياد وعلى بن محمد بن سيار عن ابويهما عن مولانا ومولى كافة الأنام أبى محمد الحسن العسكري عليه السلام عن أبيه عن آبائه

انه قال: قال رسول الله ﷺ...

ومنهم المحدث الخبير والعلامة الكبير الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي قال في ج ٣، ص ٥٢٤ من كتابه (وسائل الشيعة) في الفائدة الخامسة من خاتمة الكتاب: ونروى تفسير الامام الحسن بن علي العسكري عليه السلام بالاسناد عن الشيخ أبي جعفر الطوسي عن المفيد عن الصدوق عن محمد بن محمد بن القاسم المفسر الاسترآبادي عن يوسف بن محمد بن زياد وعلى بن محمد بن سيار، قال الصدوق والطبرسي: وكنا من الشيعة الامامية عن ابويهما عن الامام وهذا التفسير ليس هو الذي طعن فيه بعض علماء الرجال لأن ذلك يروى عن ابي الحسن الثالث وهذا عن ابي محمد وذلك يرويه سهل الديباجي عن ابيه وهما غير مذكورين في سند هذا التفسير اصلا»^١

شيخ صدوق در کتاب من لا يحضره الفقيه، کتاب حج، باب تلبیه از این تفسیر روایت می کند و می گوید: «محمد بن قاسم استرآبادی از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن یسار از پدرانشان از امام حسن عسکری عليه السلام از اجداد ایشان از امیر المؤمنین عليه السلام برای من روایت کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ...»

ما بحث در این مقام را بعد از روشن شدن امر، طولانی نمی کنیم؛ زیرا شیخ صدوق کسی است که از این تفسیر روایت می کند و او کسی است که به دعای امام زمان عليه السلام متولد شد؛ پس چگونه ممکن است که ایشان از شخصی غیر ثقه یا کتابی غیر معتبر نقل روایت کند. مفسری که شیخ صدوق

در عصر ظهور امام زمان عليه السلام

از او نقل روایت می‌کند، اگرچه شرح حالی در کتب رجالی معروف ندارد، جز این که مترجم، شخصی شناخته شده و در نهایت شهرت است و از مشایخ اجازه‌ای است که نیاز به توثیق ندارد؛ همچنان که متعارف نیز چنین است. توثیق ایشان، همانند توثیق دو عالم بزرگ صاحب جواهر و شیخ انصاری است که توثیق این دو بزرگوار خالی از سوء ادب و جسارت نیست. بسیاری از بزرگان دیگر نیز بر این کتاب اعتماد کردند، مانند:

۱. شیخ جلیل و عالم برجسته طبرسی در کتاب احتجاج می‌فرماید: «ما با ذکر مجادل‌هایی از پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام شروع می‌کنیم و چه بسا در بین کلام آنان کلام جماعتی از شیعه را می‌آوریم. بیشتر روایاتی که ذکر کردیم یا به جهت وجود اجماع بر آن بود؛ یا به دلیل موافقت عقول با آن؛ و یا به علت شهرت آن در سیره‌ها و کتاب‌ها بین مخالفان و موافقان است؛ مگر آنچه از امام عسکری علیه السلام نقل کردیم که در حد شهرت آن‌ها نیست. اگرچه مشتمل بر مانند آنچه گفتیم، هست؛ به همین جهت اسناد آن را در اول جزء کتاب ذکر کردیم.

این چیزی بود که خداوند ما را موفق به ذکر آن از شیخ طبرسی کرد. آنچه معلوم است این که ایشان یکی از متخصصان علم حدیث و از بزرگان نقاد علما است؛ از این رو آنچه در کتابش ذکر کرد اگر مورد رضایت ایشان نبود، به جهت دوری از تدلیس به آن اشاره می‌کرد؛ چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که ما فرمایش ایشان در مورد این تفسیر مبارک را دیدیم.»

۲. ابن شهر آشوب از بزرگان طایفه، عارف به اخبار، اهل دقت و محقق در رجال و آثار است و از این تفسیر به نحو ارسال مسلمات در کتاب مناقب، باب سخن گفتن گرگ با پیامبر ﷺ - سلام بر او و بروسی او علی بن ابی - طالب علیه السلام. در حضور منافقان ذکر کرده است.

۳. استاد فقها شهید ثانی در کتاب منیه المرید در فضل علم، قولش را از این تفسیر به نحو ارسال مسلمات ذکر کرده و می گوید: فصلی از تفسیر امام عسکری علیه السلام درباره قول خداوند متعال ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ...﴾. امام علیه السلام فرمود: «اما قول خداوند علیه السلام والیتامی علیه السلام یعنی به یتیمانی که پدران خود را که عهده دار امور آن ها و رساننده آذوقه و غذا به آنان و اصلاح کننده زندگی آنان بودند را از دست دادند، احسان کنید...». و امام علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود...».

۴. شیخ جلیل حسن بن سلیمان در کتاب محتضر، از جمله دلایلی که دلالت بر رؤیت محتضر، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام را دارد، آن روایت نقل شده از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است: «مؤمن موالی محمد و آل طیب او...». ۵. محقق کرکی در اجازه روایتی به صفی الدین حلّی می نویسد: «بالا ترین و معتبرترین سندی که می خواهم به صفی الدین حلّی اجازه آن را بدهم، سندی است که به تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام منتهی می کنم».

۶. محدث خبیر و علامه کبیر شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل الشیعه در فائده پنجم از خاتمه کتاب می گوید: «ما تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام را با اسناد از شیخ طوسی از شیخ مفید از شیخ صدوق از محمد بن قاسم، مفسر استرآبادی از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد سیار روایت می کنیم. شیخ صدوق و طبرسی فرموده اند: این دو راوی از شیعه امامیه بودند که از پدران شان از امام روایت می کردند. این تفسیر نیز، آن تفسیری که بعضی علمای رجال به آن ایراد گرفته اند، نیست؛ زیرا آن تفسیر از ابوالحسن ثالث روایت شده است، اما این تفسیر از ابومحمد (امام عسکری علیه السلام) است».

راوی آن تفسیر سهل دیباجی از پدرش است و حال این که این دودرسند آن تفسیر ذکر نشده اند.»

پس بزرگان از علمای ما به این تفسیر اعتماد کردند و آن را معتبر دانسته اند.

دو نکته:

اول، نظر ما این نیست که همه آنچه در تفسیر نقل شده، صحیح است. چنین سخنی را در مورد خود کتاب من لایحضره الفقیه نمی‌گوییم؛ بلکه رد مطلق آن را نمی‌پذیریم؛ چون شخصیتی، مانند شیخ صدوق و بزرگان دیگر بر این تفسیر اعتماد کرده‌اند. ولی تستری با اعتماد به کلام ابن غضائری این تفسیر را رد می‌کند.

دوم، شیخ صدوق در کتاب شریف من لایحضره الفقیه روایات مرسله را نقل می‌کند. بعضی علمای ما فرموده‌اند: «مراسیل شیخ صدوق کمتر از مراسیل ابن ابی عمیر نیست.» مبنای عده‌ای از طایفه این است که به مراسیل شیخ صدوق اعتماد می‌کنند و حال آن که شیخ صدوق تفسیر را به صورت مسند نقل کرده است.

جلسه چهل و یکم

مدح و فضیلت علمای شیعه در دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی سند روایت اول (اعتبار تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام)

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود. روایتی را از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در این زمینه نقل کردیم و بر آن شدیم که تحقیقی پیرامون تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام و صحت انتساب آن به امام داشته باشیم. بیان شد که در مورد این تفسیر سه نظریه وجود دارد: بعضی آن را به طور مطلق قبول می‌کنند، برخی آن را به طور مطلق رد می‌کنند و عده‌ای با آن معامله دیگر احادیث را می‌کنند؛ یعنی این تفسیر نیز مانند دیگر روایات باید بررسی شود. نظر ما نیز همین بود که رد مطلق با توجه به اعتماد علمای بزرگی مانند شیخ صدوق بر این تفسیر، صحیح نیست.

والد مرحوم ما در ادامه بررسی تفسیر امام عسکری علیه السلام به بیان اعتماد بزرگان از علما به این تفسیر پرداخت و از آنان نام برد:

«و منهم الشيخ الجليل والمولى النبيل على بن يونس البياضی قال فی کتابه (الصراط المستقیم) ص ۲۶۵: «الباب الثالث عشر فی النهی عن الجدل غیر التی هی أحسن» وذهب به إلى ص ۲۶۷ حیث ذکر فیها قول الامام العسکری علیه السلام...، وکان الشیخ من أجلاء الشیعة وأکابر المحدثین.

در خصوص تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام

ومنهم الشيخ الدجل والمولى الأكمل الشيخ شرف الدين النجفى ذكر فى كتابه (تأويل الآيات الباهرة فى فضائل العترة الطاهرة) عن هذا التفسير من أول سورة الفاتحة ما ورد عنه عليه السلام فى كل آية، ثم من سورة البقرة إلى قوله تعالى: (ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهى كالحجارة أو أشد قوة) ونقل فى ذيلها رواية مفصلة فى تفضيل محمد واله الطاهرين عليهم السلام على كافة الخلق اجمعين من الاولين والآخرين ما فيه كفاية للمتدبر وتبصرة للمتبصر جعلنا الله واياك من المتمسكين بولايتهم.

ومنهم النقى المحدث المولى محمد تقى المجلسى، على ما ذكره العلامة النورى فى (المستدرک، ج ٣، ص ٦٦٢) بقوله: وقال التقى الشارح: و ما كان عن محمد بن القاسم (وقيل ابن ابى القاسم) كما يذكره الصدوق هكذا: «المفسر الاسترabadى» وإعتمد عليه الصدوق وكان شيخه وما ذكره ابن الغضائرى باطل وتوهم أن مثل هذا التفسير لا يليق بالامام ومن كان مرتبطا بكلام الائمة يعلم انه كلامهم واعتمد عليه شيخنا الشهيد الثانى و نقل عنه اخبارا كثيرة فى كتبه واعتماد التلميذ الذى كان مثل الصدوق يكفى.

ومنهم الاستاذ الاكبر الفقيه النبیه قاصم شوكة الأخباريين الآقا محمد باقر البهبهانى، قال فى تعليقه على (منتهى المقال) ص ٣١٦، محمد بن القاسم المفسر الخ، مرّ فى محمد بن ابى القاسم والصدوق فى بعض المواضع، بل كثير كما فى العيون وغيره يقول: حدثنى محمد بن القاسم المفسر المعروف بابى الحسن الجرجانى وقد اكثر من الرواية عنه مترضيا.

ومنهم السيد الأجل المحدث الجليل السيد هاشم البحرانى التولى فى كتابه (معالم الزلفى) ينقل عن هذا التفسير كثيرا، وقال فى تفسير (البرهان)

ج ۱، ص ۱۹، فی عداد کتب التفاسیر المعتبرة: کتاب تفسیر مولانا و امامنا
 أبی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام و نقل عنه فی تفسیر سورة الحمد و
 فی سورة البقرة.

و منهم المحدث الخبير ثالث المجلسين الحاج ميرزا حسين النوري
 قال فی ج ۳، ص ۶۶۴، من المستدرک بعد کلام طويل فی النقض والإبرام:
 وبالجمله: فالذي عليه المحققون كالاستاذ الأكبر في التعليقة، و
 المحقق البحراني الشيخ سليمان في الفوائد النجفية، والمجلسيين، و
 الفاضل النحرير المولى محمد جعفر بن محمد طاهر الخراساني في اكليل
 الرجال فقال عند قول الخلاصة: والتفسير موضوع الى آخره، خرج من هذا
 التفسير أصحابنا كابن بابويه وغيره ممن التزم ان لا يذكر في كتابه إلا ما صح
 عن الأئمة عليهم السلام، انتهى.

والحر العاملي والمحدث الجزائري والمحدث التوبلي والعالم الجليل
 الحسن ابن سليمان الحلبي تلميذ الشهيد الأول قال في كتاب المحتضرو
 المولى الجليل الشيخ عبد علي الحويزاوي صاحب نور الثقلين. وخاتمة
 المحدثين والمحققين المولى أبوالحسن الشريف وغيرهم. فانقدح من
 جميع ما ذكرنا ان هذا التفسير داخل في جملة الكتب المعتمدة التي أشار
 إليها الصدوق في أول الفقيه، والله العالم.»^۱

۱. شيخ جليل ومولای نبیل بیاضی در کتاب صراط مستقیم، باب ۱۳،
 نهی از جدل غیر احسن، کلام امام عسکری علیه السلام را ذکر کرده و می گوید: «شیخ
 از بزرگان شیعه و از بزرگان محدثین بود.»

۲. نجفی در کتاب تأویل الآیات الباهره از تفسیر امام عسکری (علیه السلام) در مورد تفسیر آیات سوره های شریفه حمد و بقره روایت نقل می کند و در ذیل آیه ﴿ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فہی کالحجارة أو أشد قوۃ﴾ روایت مفصلی در برتری محمد و آل طاهر او (علیه السلام) بر همه خلق، از اولین تا آخرین نقل می کند که برای متدبر کفایت است. خداوند ما و شما را از متمسکان به ولایت آنان قرار دهد.

۳. محمد تقی مجلسی بنابر آنچه علامه نوری در مستدرک ذکر کرده است: آنچه از محمد بن قاسم (و گفته شده ابن ابی قاسم) همچنان که شیخ صدوق این چنین ذکر می کند: مفسر استرآبادی و شیخ صدوق براو اعتماد می کنند. استاد شیخ صدوق بود و آنچه ابن غضائری ذکر کرده، باطل است. توهم این که مانند این تفسیر شایسته امام نیست، کسی با کلام ائمه (علیهم السلام) ارتباط داشته باشد، می فهمد که این تفسیر، کلام امام است. شهید ثانی بر آن اعتماد کرده و روایات زیادی از آن در کتاب هایش نقل کرده است. اعتماد شاگردی، مانند شیخ صدوق بر این تفسیر ما را کفایت می کند.

۴. استاد بزرگ محمد باقر بهبهانی در تعلیقه بر منتهی المقال گفت: «محمد بن قاسم مفسر.» در ترجمه محمد بن ابی قاسم گذشت که شیخ صدوق در بعضی بلکه در بسیاری از مواضع مانند عیون می گوید: «محمد بن قاسم مفسر، معروف به ابوالحسن جرجانی برای من حدیث گفت.» بسیار از او روایت می کند و براو ترضی نیز می کند.

۵. سید بحرانی در کتاب معالم الزلفی روایات زیادی از این تفسیر نقل می کند. در تفسیر برهان این تفسیر را در شمار تفاسیر معتبر ذکر کرده، می گوید: «کتاب تفسیر مولا و امام ما امام حسن عسکری (علیه السلام) از آن در تفسیر سوره های

شریفه حمد و بقره روایت نقل می‌کند.

۶. محدث نوری در مستدرک الوسائل می‌فرماید: «محققان ما مانند آقای بهبهانی در تعلیقه، محقق بحرانی در فوائد النجفیه، مجلسی اول و دوم و محمدجعفر خراسانی در اکیلال الرجال گفته‌اند: اصحاب ما، مانند ابن بابویه و غیر ایشان از کسانی که ملتزم هستند که از ائمه علیهم‌السلام غیر روایات صحیح را در کتاب خود ذکر نکنند، از این تفسیر روایت کرده‌اند، مانند حرّ عاملی، محدث جزائری، محدث توبلی، عالم جلیل حسن بن سلیمان حلی شاگرد شهید اول، مولا جلیل شیخ عبدعلی حویزوری صاحب نورالثقلین خاتمة المحدثین والمحققین مولا ابوالحسن شریف و غیر آنان.»

بنابراین از همه آنچه ذکر کردیم، روشن گشت که این تفسیر جزء کتب معتبری است که شیخ صدوق در اول فقیه به آن اشاره کرد.

مرحوم والد ما پس از نقل کلام علما می‌فرماید:

«نکتفی بهذا القدر مما أوردته الأعلام فی حق هذا التفسیر الشریف، ولا یسعی التتبع فی الكتب والتفاسیر بأكثر من هذا وذلك لضیق المجال و تشویش الحال، و فی الآونة الأخيرة صادفت علی تفسیر جلیل و هو للمولی محمد صالح البرغانی وقد ذکر فیهِ عن هذا التفسیر كما انه یذكر عن الکافی و غیره من الكتب المعتمدة و قد اورد عدة موارد منه فی تفسیر سورة الحمد و موارد اخرى فی تفسیر سورة البقرة «و منهم السید الفقیه الیزدی ذکر فی ملحقات عروة الوثقی ص ۷۰ فی المسألة ۱۶ من هذا التفسیر.»^۱

«ما به همین مقدار در حق این تفسیر شریف اکتفا می‌کنیم. در این دوران

در علمای عصر ظهور امام زمان

اخیر بر تفسیری جلیل دست یافتیم که تألیف مولا محمد صالح برغانی بود. در آن از این تفسیر ذکر کرده بود؛ همچنان که از کافی و دیگر کتب معتبره ذکر می‌کنند. تعدادی از روایات آن را در تفسیر سوره حمد و تعدادی دیگر را در تفسیر سوره بقره نقل می‌کند. همچنین سید فقیه یزدی در ملحقات عروۃ الوثقی از این تفسیر یاد کرده است.»

جلسه چهل و دوم

مدح و فضیلت علمای شیعه در دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه و ظهوره

ادامه بررسی سند روایت اول (اعتبار تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام)

نظر مخالفان این تفسیر

نظر تستری رحمته الله:

«يشهد لا فرائئها عليه عليه السلام وبطلان نسبتها إليه أولاً شهادة خريت الصناعة ونقاد الآثار أحمد بن الحسين الغضائري، استاد النجاشي، أحد أئمة الرجال فقال: إنّ «محمد بن أبي القاسم» الذي يروى عنه ابن بابويه ضعيف كذاب روى عنه تفسيراً يرويه عن رجلين مجهولين أحدهما يعرف بيوسف بن محمد بن زياد والآخر بعلي بن محمد ابن يسار، عن أبويهما، عن أبي الحسن الثالث عليه السلام والتفسير موضوع عن سهل الديباجي، عن أبيه بأحاديث من هذه المناكير. وثانياً بسبر أخباره فنهاها واضحة البطلان مختلفة بالعيان.»^۱

«شاهد بر افترای نسبت دادن این تفسیر به امام علیه السلام و باطل بودن این ادعا

نقد علمای شیعه در دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه و ظهوره

نخست این که شهادت متخصص علم رجال و نقاد آثار احمد بن حسین غضائری، استاد نجاشی و یکی از ائمه رجال است. ابن غضائری گفته است: محمد بن ابی قاسم که ابن بابویه از او روایت می‌کند، ضعیف و کذاب است. شیخ صدوق از او تفسیر را روایت می‌کند و او این تفسیر را از دونفر مجهول روایت می‌کند که یکی به یوسف بن محمد بن زیاد و دیگری به علی بن محمد بن یسار معروف‌اند. این دوازده نفر از ابوالحسن ثالث روایت می‌کنند. این تفسیر مجعول سهل دیباجی از پدرش است و مشتمل بر احادیث منکرات است؛ دوم این که با تتبع در روایات آن می‌بینیم که دارای روایاتی به طور آشکار باطل و جعلی است.

جواب دلیل اول تستری

اولاً: ما مکرر عرض کردیم که این کتاب افترا به ابن غضائری است و صحت اسناد آن به ایشان مشخص نیست. ابن طاووس اولین کسی است که به کتاب فوق دست پیدا کرد؛ در حالی که سید سیصد سال بعد از ابن غضائری است و خود ابن طاووس تعهد و تضمینی نسبت به این کتاب ندارد. همچنین بزرگانی، مانند آیت الله خویی و آقابزرگ تهرانی اصل کتاب را رد می‌کنند و قائل هستند که یکی از دشمنان شیعه این کتاب را به نام یک شیعه تألیف کرده است؛ از این رونمی‌توان به استناد کتاب ابن غضائری راوی تفسیر امام عسکری علیه السلام را تضعیف کرد؛ بلکه دلیل محکم‌تری نیاز است.

ثانیاً: در مورد اعتبار خود ابن غضائری نیز بحث است.

ثالثاً: چگونه ممکن است ابن بابویه از شخصی که ضعیف و کذاب است،

تفسیری مجعول را روایت کند؛ بلکه نقل شیخ صدوق خود دلیل بر عدم ضعف و عدم کذاب بودن محمد بن قاسم و عدم جعلی بودن تفسیر است.

جواب دلیل دوم تستری

اولاً: دلیل دوم تستری نیز خود ادعا است و بر فرض قبول کلام ایشان بر باطل بودن روایات تفسیر، همه روایات آن چنین نیست؛ بلکه تعداد معدودی که ایشان ذکر می‌کند، این گونه است که در هر کتاب دیگری نیز چنین روایاتی پیدا می‌شود.

ثانیاً: در مورد همین روایات نیز این نظر تستری است که این روایات از منکرات است؛ در صورتی که نظر دیگران غیر این است.

ثالثاً: بر فرض پذیرش منکر بودن بعضی روایات تفسیر ممکن است این روایات از روی تقیه صادر شده باشد و یا بعدها به تفسیر اضافه شده است. پس گفته‌های تستری در تضعیف این تفسیر خالی از ضعف نیست.

تستری بعد از نقل روایات می‌فرماید:

«إذا كان مثل هذه الأخبار صحيحة يلزم أن يكون أصل الإسلام غير صحيح لأنه تضمن الجمع بين الضدين وهو أمر محال؛^۱ هنگامی که مانند این اخبار صحیح باشد، لازم می‌آید که اصل اسلام صحیح نباشد؛ زیرا این مشتمل بر جمع بین ضدین است که امری محال است.»

در جواب از این بیان تستری می‌گوییم: «ما نیز روایاتی که مخالف با اصول مذهب و اعتقادات ما باشد را رد می‌کنیم؛ اما به این معنا نیست که یک

کتاب را به طور کل به جهت چند روایت غیر معتبر و متناقض به حسب فهم ما رد کنیم.

نظر مرحوم طبسی رحمته الله:

«قد عرفت سالفاً ما يتعلق بسند هذا التفسير الشريف ومن يروى عنه من أئمة الحديث ورجال الفقه والاصول، ومن قال بجهالة الراوى فهو ناش من قلة التتبع والسير فى حال رجال العلم وعدم الاطلاع عليهم كما هو حقه، و عرفت أيضاً أقوال العلماء الذين إستدلنا بهم وهم من أركان الدين وزعماء الشرع المبين ومن يدور عليهم رحى أحكام سيد المرسلين، كلهم عدول ثقات خبراء بصراء، امناء الله على الحلال والحرام، وبوسعنا نقول: أن بعضهم كان تاليا لتلوا العصمة كشيخنا الصدوق الذى تولد بدعاء الحجة المنتظر عليه السلام فمن صدّق الصدوق وعمل بكتبه وكان موثقاً عنده ويطمئن بنقله لازمه التصديق بما صدقه وأعتد عليه، وقد صرح أنه لا يروى حديثاً إلا كان حجة بينه وبين ربه، ويكفى المنصف شهادة مثله الركون عليه و الاستناد إليه، كيف إذا اضفنا إلى جنب اقواله قول الشيخ الأجل الطبرسى و قول شيخنا ابن شهر آشوب وقول شيخنا الشهيد الاول، وقول تلميذه شيخنا حسن بن سليمان وقول شيخنا الشهيد الثانى وقول شيخنا الحر العاملى وقول الامامين المجلسيين وقول شيخنا الأغا محمد باقر البهبهانى، وقول شيخ مشايخنا فى الاجازة ثالث المجلسيين الحجة النورى على ما فى (خاتمة المستدرک، ص ۶۶۲) وعرفت شهادته بأن هذا التفسير حاله حال بقية الكتب المعتمدة والآن فهل بقى شىء يتوقف عليه أحد فى اعتبار هذا التفسير؟ فمن لا يصدق الصدوق فى قوله، لازمه عدم

تصدیق غیره من الکتب التی ذکر.»^۱

«پیش از این دانستی آنچه را به سند این تفسیر شریف تعلق دارد و کسی که آن را روایت می‌کند از ائمه حدیث و رجال فقه و اصول است. کسی که قائل به جهالت راوی است، این کلام او از تتبع ناقص او در حال رجال علم و بی‌اطلاعی بر آن‌ها نشئت گرفته است؛ همچنان که حق همین است. اقوال علمایی که ما به آن‌ها استدلال کردیم و آن‌ها از ارکان دین و زعمای شرع مبین و کسانی که ما احکام سید المرسلین را از آنان می‌گیریم، همگی عادل، ثقه، خبیر، بصیر و امنای خداوند بر حلال و حرام هستند. حتی بعضی از آنان تالی‌ت‌لو عصمت هستند؛ مانند شیخ صدوق که به دعای امام زمان علیه السلام متولد شد.

کسی که شیخ صدوق او را تصدیق کند و به کتابش عمل کند و نزد او موثق باشد و ایشان به نقلش مطمئن باشد، لازمه اش تصدیق آن چیزی است که ایشان تصدیق کرد و بر آن اعتماد کرد. شیخ صدوق تصریح کرده است که روایت نمی‌کند، مگر احادیثی که بین او و خداوند حجت باشد. شهادت شخصی مانند شیخ صدوق انسان با انصاف را کفایت می‌کند تا به آن راوی اعتماد کند و به روایت او استناد کند.

چگونه است هنگامی که ما به قول شیخ صدوق، اقوال شیخ اجل طبرسی، ابن شهر آشوب، شهید اول، شاگرد ایشان حسن بن سلیمان، شهید ثانی، شیخ حرّ عاملی، مجلسی اول و دوم، بهبهانی و محدث نوری را اضافه

در این کتاب
از شیخ صدوق
نقل شده است

جلسه چهل و دوم

کنیم؟ دانستی شهادت و گواهی ایشان را که حال این تفسیر، حال بقیه‌ی کتب معتبره است.

با این همه آیا اکنون چیزی باقی می‌ماند که اعتبار تفسیر بر آن متوقف باشد؟ پس کسی که شیخ صدوق را تصدیق نکند، لازمه‌اش عدم تصدیق او درباره کتبی است که ذکر کرده است.»

جلسه چهل و سوم

مدح و فضیلت علمای شیعه در دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه و ظهوره

ادامه بررسی سند روایت اول (اعتبار تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام)

مقدمه

بحث ما پیرامون ارزیابی سند تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام بود. دیدگاه‌های مختلف در این زمینه و دلایل هریک را بیان کردیم. معلوم شد که اساس اشکال به این تفسیر، کلام ابن غضائری است. از این رو بحث پیرامون شخصیت ابن غضائری و اعتبار کتاب وی ادامه می‌یابد.

شخصیت احمد بن حسین بن عبید الله غضائری

پدر او حسین بن عبید الله توثیق دارد؛ ولی در مورد خود مؤلف، احمد بن حسین، بحث است و توثیق خاص ندارد.

نظر آیت الله خویی رحمته الله:

آیت الله خویی ایشان را از مشایخ نجاشی می‌داند. اگر چنین باشد، ثقه است.

نظر مرحوم طیبی رحمته الله:

«ولست له ترجمة مستقلة في كتب التراجم ومنه نشأ حديث تضعيفه المضعف الذي عرفته في كلام المحقق البهبهانی فی التعليقة، والذي أعتقد أن الرجل لم تكن له يد باسطة وتمهرياً بأحوال الرجال، ولذلك لم يعتن المحققون من الفرقة المحقة بتضعيفاته وقد فصل البحث والتنقيب فيه وفي كتابه المنسوب إليه بكتاب: (الضعفاء) شيخنا الرازي في ج ٤، ص ٢٨٨، من الذريعة وذكر بأن أول من وجد هذا الكتاب هو العلامة الحجة المحدث أحمد بن الطاووس المتوفى في ٦٧٣ هـ ووزعه في كتابه (حل الاشكال في معرفة الرجال) الذي ألفه في ٦٤٤ هـ وجمع بين الكتب الرجالية الخمسة، رجال الطوسي، الفهرست، إختيار الكشي، رجال النجاشي وكتاب الضعفاء المنسوب إلى ابن الغضائري ولم يعتن السيد بهذا الكتاب ولم يرو عنه لعدم إعماده عليه كما ذكر غيره من الكتب الاربعة الباقية فلو كان الكتاب موثقاً به لنقل عنه فعدم نقله عنه دليل على عدم إعماده عليه.»^١

«برای اوتوصیف مستقلى دركتب تراجم نیست وتضعيف بهبهانی در تعليقه از همين مطلب نشئت گرفته است. به نظر ما ایشان تسلط ومهارت تام بر علم رجال نداشته است؛ به همين دليل محققان مذهب حق (علمای شیعه) به تضعيفاتش اعتنا نمی کردند. آقابزرگ تهرانی در الذريعة بیان می - کند: اولین کسی که این کتاب را یافت، علامه سيدبن طاووس متوفای ٦٧٣ هجری بود وآن را در کتاب خود حل الاشكال في معرفة الرجال قرار داد. این کتاب را در سال ٦٤٤ هجری تأليف نمود وبين پنج کتاب رجالی را جمع کرد:

رجال طوسی، فهرست، اختیارکشی، رجال نجاشی و کتاب ضعفای منسوب به ابن غضائری که سید به این کتاب، آنچنان که از باقی چهار کتاب ذکر می- کرد، اعتنایی نمی- کرد و از آن حیث که بر آن اعتماد نداشت از آن روایت نمی- کرد. پس اگر کتاب مورد اطمینان ایشان بود، از آن نقل می- کرد. بنابراین عدم نقل ایشان دلیل بر عدم اعتماد او بر این کتاب است.»

نظر مامقانی رحمته الله:

مرحوم مامقانی مبحث مشروعی درباره ابن غضائری دارد:

«أحمد بن الحسين بن عبيد الله الغضائري: نسبة إلى الغضائر جمع الغضارة، وهي: الخزف المصنوع من الطين الحرّ الأخضر، فكأنّ صنعة جدّهم صنع الخزف المذكور. وقد كان هذا الشيخ من المعاصرين للشيخ الطوسي والنجاشي. بل عن الرواشح: أنّه كان شريك النجاشي في القراءة على أبيه أبي عبد الله الحسين بن عبيد الله. لكن عن مجمع الرجال للمولى عناية الله أنّه: شيخ الشيخ والنجاشي، عارف جليل، كبير في الطائفة. انتهى.»

وقال الشيخ في أول فهرست: إني لما رأيت جماعة من أصحابنا من شيوخ طائفتنا، من أصحاب التصانيف، عملوا فهرست كتب أصحابنا، وما صنّفوه من التصانيف، ورووه من الأصول، ولم أجد أحدا منهم استوفى ذلك، ولا ذكراً كثره، بل كلّ منهم كان غرضه أن يذكر ما اختصّ بروايته، و أحاطت به خزائنه من الكتب، ولم يتعرّض أحد منهم لاستيفاء جميعه، إلّا ما كان قصده أبو الحسين أحمد بن الحسين بن عبيد الله الغضائري فإنّه عمل كتابين: أحدهما ذكر فيه المصنّفات، والآخر [ذكر] فيه الأصول، و استوفاهما [على] مبلغ ما وجده وقدر عليه، غير أنّ هذين الكتابين لم

ينسخهما أحد من أصحابنا. وانخرم هو رحمه الله، وعمد بعض ورثته إلى إهلاك هذين الكتابين وغيرهما من الكتب، على ما حكى بعضهم عنهم. انتهى المهمّ ممّا في الفهرست.

ومقتضى ما نقله من تلف الكتابين، إرادة غير هذين في قول المولى عناية الله، إنّ كتابيه في ذكر الرجال الممدوحين، والرجال المذمومين المجروحين، وإنّ الأخير مذكور بتمامه في كتاب السيد ابن طاوس. انتهى.

وقد اعترف جمع - منهم: الشيخ محمد نجل الشهيد الثاني رحمه الله، و صاحب النقد، والميرزا، والمجلسي في البحار، وصاحب الحاوي و.. وغيرهم - بعدم الوقوف على جرح فيه ولا تعديل. بل في البحار أنّ صاحب رجال ابن الغضائري إن كان الحسين، فهو من أجلة الثقات، وإن كان أحمد - كما هو الظاهر - فلا أعتمد عليه كثيرا، وعلى أيّ حال؛ الاعتماد على هذا الكتاب يوجب ردّ أكثر أخبار الكتب المشهورة. انتهى.

وقال المولى الوحيد في التعليقة في ترجمة إبراهيم بن عمر الصنعاني إنّ: أحمد هذا غير مصرّح بتوثيقه، ومع ذلك قلّ أن يسلم أحد من جرحه، أو ينجو ثقة من قدحه، وجرح أعظم الثقات، وأجلّ الرواة، الذين لا يناسبهم ذلك، وهذا يشير إلى عدم تحقيقه حال الرجال كما هو حقّه، أو كون أكثر ما يعتقد جرحا ليس في الحقيقة جرحا. وقد قال الشهيد الثاني في شرح البداية: وقد اتّفق لكثير من العلماء جرح بعض، فلمّا استفسر ذكر ما لا يصلح جارحا، قيل لبعضهم: لم تركت حديث فلان...؟ فقال: رأيته يركض على برذون. وسئل آخر عن آخر، فقال: ما أصنع بحديث من ذكر يومنا عند حمّاد، فامتخط حمّاد؟ وبالجملّة؛ لا شكّ في أنّ ملاحظة حاله، توهن الوثوق بمقاله. انتهى المهمّ من كلام الوحيد.

وما أبعد ما بينه وبين تصديده هنا لاثبات وثاقته، بقوله في التعليقة: الظاهر أنه - يعني أحمد - من المشايخ الأجلة والثقات الذين لا يحتاجون إلى النص بالوثاقة، وهو الذي يذكر المشايخ قوله في الرجال، ويعدّونه في جملة الأفعال، ويؤتون به في مقابل أقوال الأعظم الثقات، ويعتبرون عنه ب: الشيخ، ويذكرونه مترحماً، ويكثرون من ذكر قوله والاعتناء بشأنه. وأشرنا في إبراهيم بن عمر اليماني إلى حاله في الجملة. انتهى»^١

«احمد بن حسين بن عبيدالله غضائري: غضائر جمع غضارة وغضائرة به سفال گویند. چون جد اعلای اوسفال گربود از همین رو به این نام معروف شده است. گفته اند: ایشان از معاصران شیخ طوسی و نجاشی بوده است؛ بلکه بعضی گفته اند که او هم بحث نجاشی در شاگردی و قرائت نزد پدرش حسین بن عبيدالله بوده است.»
قهپائی در مجمع الرجال می گوید: «او استاد شیخ و نجاشی و نیز عارف، جلیل و بزرگ طایفه بود.

شیخ طوسی در فهرست می گوید: ندیدم کسی از اصحاب ما غیر از احمد بن حسین بن عبيدالله غضائری کتب، اصول و تصانیف ما را جمع - آوری کامل کرده باشد. او دو کتاب تألیف کرد. در یکی مصنفات و در دیگری اصول را ذکر کرد و در آن دو بر مقداری که دست یافته بود، جمع آوری کاملی کرده بود؛ اما کسی از اصحاب ما این دو کتاب را نسخه برداری نکردند. هنگامی که ابن غضائری فوت کرد، بعضی ورثه او بنا بر آنچه بعضی از آن ها حکایت کردند، به عمد این دو کتاب و کتب دیگر او را از بین بردند.

در خصوص ظهور نام زمان

مقتضای آنچه نقل شد از تلف دو کتاب این است که مولا عنایت الله غیر این دو کتاب را اراده کرده است. دو کتاب او در ذکر رجال ممدوح و رجال مذموم و مجروح بود و تمام کتاب رجال مذموم او در کتاب سید بن طاووس ذکر شده است.

عده ای از جمله شیخ محمد، فرزند شهید ثانی، صاحب نقد، میرزا، علامه مجلسی در بحار، صاحب حاوی و... اعتراف کرده اند که ما نسبت به خود احمد غضائری جرح و تعدیلی نیافتیم؛ بلکه علامه مجلسی در بحار الانوار می فرماید: «صاحب رجال ابن غضائری اگر حسین باشد، او از بزرگان ثقات است؛ و اگر احمد باشد. چنان که ظاهر همین است. بسیاری از علما بر او اعتماد نکردند.» به هر حال اعتماد بر این کتاب موجب رد بسیاری از اخبار کتب مشهور است.

وحید بهبهانی در تعلیقه در ترجمه ابراهیم بن عمر صنعانی می گوید: «در مورد احمد تصریح به وثاقت او نشده است. با وجود این، کمتر راوی ای است که از جرح او سالم مانده باشد و ثقه نیز از قرح او در امان نیست. او بزرگان ثقات و بزرگان روات را که جرح بر آنان مناسبت ندارد، جرح می کند. این اشاره دارد به این مطلب که یا او تحقیق در حال رجال نداشته است. همچنین که حق همین است. یا این که چیزهایی به نظر او جرح است که در حقیقت جرح نیست.»

شهید ثانی در شرح بدایه می گوید: «گاهی برای بیشتر علما جرح برخی اتفاق می افتد و حال آن که هنگام بررسی دیده می شود که آن چیز صلاحیت جرح بودن را نداشته است؛ به بعضی گفته می شود: چرا حدیث فلانی را ترک کردی؟ می گوید: دیدم که او سوار بر قاطر با سرعت می رفت. برخی از

بعضی دیگر سؤال کرد: چرا از حماد حدیث نقل نمی‌کنی؟ گفت: دیدم بینی خود را تمیز می‌کرد. خلاصه، شکی نیست ملاحظه حال ابن غضائری اطمینان به کلامش را سست می‌کند.»

مامقانی می‌گوید: چه قدر فاصله است بین این کلام و کلام دیگر ایشان در اثبات وثاقت احمد غضائری در تعلیقه. ظاهر این است که او (احمد) از مشایخ بزرگ و ثقاتی است که به نص در وثاقت نیازمند نیستند. او کسی است که مشایخ، نظر او را در رجال نقل کرده و در کنار سایر نظرات مطرح کرده‌اند و در مقابل اقوال بزرگان ثقات آورده‌اند. از او به شیخ تعبیر کرده و برایش رحمه الله گفته‌اند. نظراتش را بسیار ذکر کرده و به آن اهمیت داده‌اند. ما در ابراهیم بن عمریمانی به طور خلاصه به حالات او اشاره کردیم.»

نظر فرزند مامقانی رحمه الله:

«لا ینبغي الشک بوثاقة المترجم و جلالته و حجیة توثیقاته، إلا أن تضعیفاته حیث أنها ناشئة من تسرعه فی التضعیف، و وسواسه فی وثاقة الرجال لا یمکن الاعتماد علیها فی مقابل النجاشی أو الشیخ و نظرائهم، فتفطن؛^۱ شک در وثاقت راوی و جلالت او و حجیت توثیقات او شایسته نیست؛ ولی به تضعیفاتش در مقابل نجاشی و شیخ و مانند آن‌ها اعتماد نمی‌شود؛ چون ناشی از عجله و شتاب او در تضعیف و وسواس او در وثاقت رجال است.»

نتیجه:

ما نسبت به احمد غضائری مطلب روشنی به دست نیاورده‌ایم؛ از این رو،

در علم الرجال، ج ۶، ص ۵۴

توثیق و عدم توثیق اور روشن نیست.

منشأ تضعیف کتاب شریف تفسیر امام عسکری علیه السلام دو چیز است:

۱. عمده، تضعیف ابن غضائری است که وثاقت خود ابن غضائری و همچنین انتساب کتاب به او مسلم نیست؛ به همین سبب اگر تعبیر «منسوب» را برای کتاب ابن غضائری به کار ببریم، از به کار بردن این تعبیر برای تفسیر امام عسکری علیه السلام بهتر هست؛ زیرا اولاً: کتاب ابن غضائری نسخه برداری نشده است؛ ثانیاً: این کتاب سیصد سال بعد از او به دست سید بن طاووس رسیده است. سید نیز علاوه بر عدم بیان طریق به آن، بر آن اعتماد نیز نکرده است. پس تضعیف ابن غضائری اعتباری ندارد. این در صورتی است که مراد از تفسیر، تفسیر امام عسکری علیه السلام باشد؛ اما اگر مراد، تفسیر امام هادی علیه السلام باشد، آن تفسیر به هیچ وجه به دست ما نرسیده است. نظر حرّ عاملی رحمته الله:

«ربما وقع الخلط والاشتباه بين تفسير الامام الحسن بن علي العسكري عليه السلام بالاسناد عن الشيخ أبي جعفر الطوسي عن المفيد عن الصدوق عن محمد بن القاسم المفسر الاسترابادي عن يوسف بن محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيار، عن الامام العسكري عليه السلام وبين التفسير المنسوب الى ابي الحسن الهادي عليه السلام حيث يقول: وهذا التفسير ليس هو الذي طعن فيه بعض علماء الرجال لأن ذلك يروى عن ابي الحسن الثالث وهذا عن ابي محمد وذلك يرويه سهل الديباجي عن ابيه وهما غير المذكورين في سند هذا التفسير اصلاً وذاك فيه احاديث من المنكرات وهذا التفسير خال من ذلك وقد اعتمد عليه رئيس المحدثين.»

«چه بسا خلط و اشتباهی بین تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام با سند شیخ طوسی از شیخ مفید از شیخ صدوق از محمد بن قاسم مفسر استرآبادی از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد سیار از امام عسکری علیه السلام و بین تفسیر منسوب به امام هادی علیه السلام رخ داده باشد. آنجا که می‌گوید: این تفسیر آن تفسیری که بعضی از علمای رجال به آن ایراد گرفته‌اند، نیست؛ زیرا آن تفسیر از ابوالحسن ثالث روایت شده، اما این تفسیر از امام یازدهم است؛ و راوی آن تفسیر، سهل دیباجی از پدرش است و حال این که این دو در سند تفسیر امام عسکری علیه السلام ذکر نشده‌اند؛ و در آن احادیثی از منکرات است و این تفسیر خالی از آن منکرات است و رئیس المحدثین بر آن اعتماد کرده است.»

اما این که تستری وجود روایات منکر در این تفسیر را به عنوان اشکال ذکر می‌کند، جواب آن را بیان کردیم که بر فرض که در صورت تقیه صادر نشده باشد، چنین روایاتی در هر کتاب روایی وجود دارد و ما روایات خلاف ضرورت مذهب را قبول نمی‌کنیم. خیلی از این احادیث بیان معجزات است.

مجلسی اول رحمته الله:

مجلسی اول در شرح فقیه می‌فرماید:

«به یقین شیخ صدوق از ابن غضائری که احدی از علمای شیعه او را به صراحت توثیق نکرده و احوال او را نیز نمی‌دانیم، آشناتر است. گویا او از ورع و پرهیزکاری به دور بوده است.»^۱

علمای در عصر ظهور امام زمان علیه السلام

جلسه چهل و چهارم

مدح و فضیلت علمای شیعه در دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی سند روایت اول (اعتبار تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام)

نظر مرحوم طبسی رحمته الله:

مرحوم والد ما درباره نحوه تألیف تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام چنین نقل می‌کند:

«الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِيهِ الْقُمِّيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ الْأَشْتَرُ أَبَاذِيَّ الْخَطِيبُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو يَعْقُوبَ يُوسُفُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ وَأَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّارٍ وَكَانَا مِنَ الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ قَالَا كَانَ أَبَوَانَا إِمَامَيْنِ، وَكَانَتِ الزَّيْدِيَّةُ هُمْ الْغَالِبُونَ بِأَشْتَرِ أَبَاذٍ، وَكُنَّا فِي إِمَارَةِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدٍ الْعَلَوِيِّ الْمُلَقَّبِ بِالِدَّاعِي إِلَى الْحَقِّ إِمَامُ الزَّيْدِيَّةِ، وَكَانَ كَثِيرُ الْأَضْغَاءِ إِلَيْهِمْ، يَقْتُلُ النَّاسَ بِسَعَايَاتِهِمْ، فَخَشِينَا عَلَى أَنْفُسِنَا، فَخَرَجْنَا بِأَهْلِينَا إِلَى حَضْرَةِ الْإِمَامِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَبِي الْقَائِمِ عليه السلام، فَأَنْزَلَنَا عِيَالَنَا فِي بَعْضِ الْخَنَاطِ، ثُمَّ اسْتَأْذَنَّا عَلَى الْإِمَامِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَلَمَّا رَأَانَا قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَوْيَنِ إِلَيْنَا، الْمُلْتَجِينَ إِلَيْنَا، كُنْفِنَا، قَدْ تَقَبَّلَ اللَّهُ تَعَالَى سَعْيَكُمْ، وَآمَنَ رَوْعَكُمْ وَكَفَاكُمْ أَعْدَاءَكُمْ، فَأَنْصَرِفُوا آمِنِينَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ.

فَعَجِبْنَا مِنْ قَوْلِهِ ذَلِكَ لَنَا، مَعَ أَنَّا لَمْ نَشْكُ فِي صِدْقِ مَقَالِهِ.

فَقُلْنَا: فَمَاذَا تَأْمُرُنَا أَيُّهَا الْإِمَامُ أَنْ نَصْنَعَ فِي طَرِيقِنَا - إِلَى أَنْ نَنْتَهِيَ إِلَى بَلَدٍ خَرَجْنَا مِنْ هُنَاكَ، وَكَيْفَ نَدْخُلُ ذَلِكَ الْبَلَدَ وَمِنْهُ هَرَبْنَا، وَطَلَبَ سُلْطَانُ الْبَلَدِ لَنَا حَبِيبٌ وَوَعِيدُهُ إِنَّا نَا شَدِيدٌ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَلِّفَا عَلَيَّ وَلَدَيْكُمَا هَذَيْنِ - لِأَفِيدَهُمَا الْعِلْمَ الَّذِي يَسِّرُفُهُمَا اللَّهُ تَعَالَى بِهِ، ثُمَّ لَا تَحْفَلَا بِالشُّعَاةِ، وَلَا بِوَعِيدِ الْمُسَعِّبِ إِلَيْهِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ (يَقْصِمُ الشُّعَاةَ) وَيُلْجِئُهُمْ إِلَى شَفَاعَتِكُمْ فِيهِمْ عِنْدَ مَنْ قَدْ هَرَبْتُمْ مِنْهُ.

قَالَ أَبُو يَعْقُوبَ وَأَبُو الْحَسَنِ: فَاتَمَرَا لِمَا أَمَرَا، وَ[قَدْ] خَرَجَا وَخَلَّفَانَا هُنَاكَ، وَكُنَّا نَخْتَلِفُ إِلَيْهِ، فَيَتَلَقَّانَا بِبِرِّ الْأَبَاءِ وَذَوِي الْأَرْحَامِ الْمَاسَةِ. فَقَالَ لَنَا ذَاتَ يَوْمٍ: إِذَا أَتَاكُمَا خَبَرَ كِفَايَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَبَوَيْكُمَا وَإِخْرَاجِهِ أَعْدَاءَهُمَا وَصِدْقِ وَعَدِي إِيَّاهُمَا، جَعَلْتُ مِنْ شُكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ أُفِيدَكُمَا تَفْسِيرَ الْقُرْآنِ مُشْتَمِلًا عَلَى بَعْضِ أَخْبَارِ آلِ مُحَمَّدٍ ص فَيُعْظِمُ اللَّهُ تَعَالَى بِذَلِكَ شَأْنَكُمَا. قَالَا: فَفَرَحْنَا وَقُلْنَا: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَإِذَا نَأْنِي (عَلَى جَمِيعِ) عُلُومِ الْقُرْآنِ وَمَعَانِيهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَلَّا، فَأَوَّلُ مَا أَمَلَى عَلَيْنَا أَحَادِيثُ فِي فَضْلِ الْقُرْآنِ وَأَهْلِهِ، ثُمَّ أَمَلَى عَلَيْنَا التَّفْسِيرَ بَعْدَ ذَلِكَ، فَكَتَبْنَا فِي مُدَّةٍ مُقَامِنَا عِنْدَهُ، وَذَلِكَ سَبْعَ سِنِينَ، نَكْتُبُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْهُ مِقْدَارَ مَا نَنْشِطُ لَهُ. فَكَانَ أَوَّلُ مَا أَمَلَى عَلَيْنَا وَكَتَبْنَاهُ [قَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ].

حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ، عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ رَبِّنِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ سَيِّدِ الْمُسْتَشْهَدِينَ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، وَخَلِيفَةِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَفَارُوقِ الْأُمَّةِ، وَبَابِ مَدِينَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَكْمَةِ، وَوَصِي رَسُولِ الرَّحْمَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنْ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَالْمَخْصُوصِ بِأَشْرَفِ الشَّفَاعَاتِ فِي يَوْمِ الدِّينِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ قَالَ: حَمَلَةُ الْقُرْآنِ الْمَخْصُوصُونَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ، الْمُلَبَّسُونَ نُورِ اللَّهِ، الْمَعْلَمُونَ كَلَامَ اللَّهِ، الْمُقَرَّبُونَ عِنْدَ اللَّهِ، مَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ، وَمَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ.»^۱

«دوران غلبه زیدی ها در طبرستان و حکومت حسن بن زید علوی معروف به داعی الحق بود. داعی الحق امام زیدیه و حاکم بر آن مناطق بود. او شخصیتی زودباور بود که خیلی زود به حرف دیگران ترتیب اثر می داد. سعایت ها را بدون تحقیق می پذیرفت و خون افراد را می ریخت. از این رو پدران این دوراوی (یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار) که شیعه اثناعشری بودند برای حفظ جان شان خود را مخفی می کردند؛ از ترس این که برضد آن ها گزارشی به داعی الحق داده نشود. به همراه خانواده خود به سامرا رفتند و به خدمت امام حسن عسکری عليه السلام شرفیاب شدند. آنان می گویند: وقتی نگاه امام عليه السلام به ما افتاد، فرمود: «خوش آمدید پناهندگان به ما، خداوند سعی شما را قبول کند. ان شاء الله در امان خواهید بود و خداوند شما را از دشمنان حفظ می کند. پس برگردید در حالی که بر جان و مال خود ایمن هستید.» ما از قول امام تعجب کردیم با وجود این که شکی در صدق گفتار امام نداشتیم. گفتیم: «به چه چیز ما را امر می کنید که در راه انجام دهیم تا این که به شهری که از آن خارج شدیم، برگردیم و چگونه داخل آن شهر شویم در حالی که از آن فرار کردیم و سلطان ما را طلب کرده و وعید او به

ما شدید است و به اصطلاح تحت تعقیب هستیم.»

امام علیه السلام فرمود: «این دوفرزندان را نزد من بگذارید تا به آن‌ها آنچه که خداوند آنان را به آن مشرف کرده، تعلیم دهم. به حرف سخن چین‌ها اهمیت ندهید و از تهدید سلطان نترسید. به درستی که خداوند کمر سعایت کنندگان را خرد می‌کند و کاری کند که نزد سلطان به شفاعت شما پناهنده شوند.» ابویعقوب و ابوالحسن گفتند: «به آنچه امر شدیم، انجام می‌دهیم. ما را گذاشتند و خود رفتند. ما نزد امام رفت و آمد می‌کردیم و امام علیه السلام مانند پدر و خویشاوندان نزدیک با ما ملاقات و تفقد می‌کرد. یک روز امام علیه السلام به ما فرمود: «هنگامی که خبر نجات پدران شما و رسوایی دشمنان آن دو و صدق وعده من رسید، به شکرانه آن به شما تفسیر قرآنی که مشتمل بر بعض اخبار آل محمد علیهم السلام است، بگویم تا خداوند شما را به آن بزرگ گرداند.»

می‌گویند: ما مسرور شدیم و گفتیم: «ای فرزند رسول خدا، بنابراین ما بر جمیع علوم قرآن و معانیش دست می‌یابیم.» سپس اول چیزی که بر ما املا کرد، احادیثی در فضل قرآن و اهل قرآن بود. آنگاه تفسیر را بر ما املا کرد و ما در مدتی که نزد امام بودیم، آن‌ها را مکتوب می‌کردیم که هفت سال بود. (بعضی اشکال می‌کنند که اصل امامت امام، شش سال بوده است؛ چگونه ایشان هفت سال تفسیر از امام یاد گرفته‌اند؟ این اشکال وارد نیست و ممکن است اشتباه نساخ باشد.) در نتیجه، در هر روز هر مقدار که امام فرصت آن را داشتند، می‌نوشتیم. اولین چیزی که بر ما املا کرد و ما نوشتیم، این روایت بود. امام علیه السلام فرمود:»

نتیجه

به نظر ما این تفسیر از امام حسن عسکری علیه السلام است و اگر مطالبی برخلاف

ضروریات مذهب در آن باشد یا مجعولات وارده در تفسیر است یا این که از روی تقیه صادر شده است؛ اما رد کلی تفسیر صحیح نیست. مواردی نیز که از جهت ادبیات عرب ضعیف است، امکان دارد راوی نقل به معنا کرده باشد. بنابراین برخورد ما با این کتاب همان برخورد با دیگر کتب روایی است که باید روایات آن بررسی شود.

روایت دوم در مدح و فضیلت علمای شیعه در عصر غیبت

«تفسیر الإمام علیاً، الإحتجاج بالإسنادِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: تَأْتِي عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا الْقَوَامُونَ بِضُعْفَاءٍ مُحْبِتِينَ وَأَهْلٍ وَلَايَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْأَنْوَارُ تَسْطَعُ مِنْ تِجَانِهِمْ عَلَى رَأْسِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ تَاجٌ بِهَاءٍ قَدْ انْبَثَتْ تِلْكَ الْأَنْوَارُ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ وَدَوْرُهَا مَسِيرَةُ ثَلَاثِمِائَةِ أَلْفٍ سَنَةٍ فَشُعَاعُ تِجَانِهِمْ يَنْبُثُ فِيهَا كُلُّهَا فَلَا يَبْقَى هُنَاكَ يَتِيمٌ قَدْ كَفَلُوهُ وَ مِنْ ظُلْمَةِ الْجَهْلِ أَنْقَذُوهُ وَ مِنْ حَبْرَةِ النَّبِيِّ أَخْرَجُوهُ إِلَّا تَعَلَّقَ بِشُعْبَةٍ مِنْ أَنْوَارِهِمْ فَزَفَعَتْهُمْ إِلَى الْعُلُوِّ حَتَّى يُحَازِي بِهِمْ فَوْقَ الْحِنَانِ ثُمَّ يُنْزِلُهُمْ عَلَى مَنَازِلِهِمُ الْمُتَعَدَّةِ فِي جَوَارِ أُسْتَاذِيهِمْ وَ مُعَلِّمِيهِمْ وَ مُحَضَّرَةِ أُمَّتِهِمُ الَّذِينَ كَانُوا يَدْعُونَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَبْقَى نَاصِبٌ مِنَ النَّوَاصِبِ يُصِيبُهُ مِنْ شُعَاعِ تِلْكَ التِّجَانِ إِلَّا عَمِيَتْ عَيْنُهُ وَ صَمَّتْ أُذُنُهُ وَ أَخْرَسَ لِسَانُهُ وَ تَحَوَّلَ عَلَيْهِ أَشَدُّ مِنْ هَبِّ النَّيِّرَانِ فَيَتَحَقَّلُهُمْ حَتَّى يَدْفَعَهُمْ إِلَى الرَّبَانِيَّةِ فَتَدْعُوهُمْ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ»^۱

ابومحمد از پدرش امام هادی علیهما السلام نقل فرمود: «علمای شیعیان ما که عهده دار امور ضعفای دوستان و اهل ولایت ما هستند، روز قیامت در حالی می آیند که نورها از تاج هایشان می درخشد. بر سر هر کدام از آنان تاجی هست

که از آن تاج‌ها آن نورها در عرصات قیامت پخش می‌گردد و شعاع آن به مسافت سیصد هزار سال است. شعاع تاج‌هایشان در تمام آن‌ها منتشر می‌شود. آن‌گاه هیچ یتیمی که او را تکفل کرده و از تاریکی جهل به آموزش و تعلیم بیرون برده و از حیرت گمراهی رهانیده است، در آنجا نماند، مگر این که به شعبه‌ای از انوار آن‌ها دست می‌یازد. پس آن نورها ایشان را بالا می‌برند تا این‌که به بلندای بهشت می‌رسانند. سپس بر منزلگاه‌هایی فرودشان می‌آورند که در جوار اساتید و معلمان‌شان برای آنان مهیا شده و در محضر امامانشان که به آن‌ها دعوت می‌کرده‌اند، قرار دارد. هیچ ناصبی از ناصبیان نماند که از شعاع آن تاج‌ها به او برسد؛ مگر این که چشمش را کور، گوشش را کروزبانش را لال می‌کند و بر او از شراره آتش بدتر صدمه می‌زند. سپس آن ناصبیان را حمل کرده تا به مأموران دوزخ بسپارند. آن‌گاه آنان را به میان جهنم فروافکنند.»

در عصر ظهور امام زمان

جلسه چهل و پنجم

مدح و فضیلت علمای شیعه در دوران غیبت امام زمان علیه السلام

روایت سوم

«الإحتجاج، تفسیر الإمام علیه السلام بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ علیه السلام قَالَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَوَادُ علیه السلام مَنْ تَكَفَّلَ بِإِيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ الْمُتَقَطِّعِينَ عَنْ إِمَامِهِمُ الْمُتَحَرِّيرِينَ فِي جَهْلِهِمُ الْأَسْرَاءِ فِي أَيْدِي شَيَاطِينِهِمْ وَفِي أَيْدِي التَّوَاصِبِ مِنْ أَعْدَائِنَا فَاسْتَنْقَذَهُمْ مِنْهُمْ وَأَخْرَجَهُمْ مِنْ حَيْرَتِهِمْ وَقَهَرَ الشَّيَاطِينَ بِرَدِّ وَسَاوِسِهِمْ وَقَهَرَ النَّاصِبِينَ بِحُجَجِ رَبِّهِمْ وَدَلِيلِ أَمَّتِهِمْ لِيُفْضَلُوا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْعِبَادِ بِأَفْضَلِ الْمَوَاقِعِ بِأَكْثَرِ مَنْ فَضَّلَ السَّمَاءَ عَلَى الْأَرْضِ وَالْعَرْشِ وَالْكَرْسِيِّ وَالْحُجُبِ عَلَى السَّمَاءِ وَفَضَّلُهُمْ عَلَى هَذَا الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى أَحَقِّ كَوْكَبٍ فِي السَّمَاءِ.»^۱

«حضرت محمد بن علی، امام جواد علیه السلام، فرمود: «همانا کسی که متکفل ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله شود آنان که از امامشان جدا شده و در جهل خود سرگردان مانده و در دست شیاطین و ناصبیان از دشمنان ما اسیر گشته اند، را از چنگال شیاطین و دشمنان ما نجات بدهد و از حیرتشان بیرون ببرد و شیاطین را با رد و سوسه هایشان سرکوب نماید و ناصبیان را با دلایل

پروردگارشان و دلیل امامانشان مقهور سازد، چنین کسانی نزد خداوند به بلندترین جایگاه‌ها از بندگان برتری یابند؛ بیش از فضیلت آسمان بر زمین، عرش، کرسی و حجب. برتری آن‌ها بر این عابد، مانند امتیاز ماه شب چهارده بر مخفی‌ترین ستاره در آسمان است.»

این روایات مقام و فضیلت علمای شیعه در دوران غیبت را بیان می‌کند. عقل نمی‌پذیرد که علما با چنین مقامات و ویژگی‌هایی به مخالفت با امام زمان علیه السلام برخیزند؛ بلکه علمای شیعه زمینه‌سازان پذیرش این اعتقاد و ظهور هستند. اما روایات دیگری دال بر این مطلب هستند که علما عهده‌دار امور قضایی در دوران ظهور می‌شوند و آن‌قدر مورد اطمینان امام هستند که حضرت مهدی علیه السلام امورات بخشی از بلاد اسلامی را به آن‌ها واگذار می‌کند.

جایگاه علمای شیعه در حکومت امام زمان علیه السلام

روایت اول

«عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَلْ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَعْلَمُ أَصْحَابَ الْقَائِمِ عليه السلام كَمَا كَانَ يَعْلَمُ عِدَّتَهُمْ؟ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: حَدَّثَنِي أَبِي عليه السلام، قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ يَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَقَبَائِلِهِمْ رَجُلًا فَرَجَلًا، وَمَوَاضِعَ مَنَازِلِهِمْ وَمَرَاتِبِهِمْ، قَالَ أَبُو بصيرٍ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، لَيْسَ عَلَى الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مُؤْمِنٌ غَيْرُهُمْ؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنْ هَذِهِ [الْعِدَّةُ] ^۱ الَّتِي يُخْرِجُ اللَّهُ فِيهَا الْقَائِمَ عليه السلام، هُمْ التَّجَبَاءُ وَالْقُضَاةُ وَالْحُكَّامُ وَالْفُقَهَاءُ فِي الدِّينِ، يَمْسَحُ بُطُونَهُمْ وَظُهُورَهُمْ فَلَا يَشْتَبِيهِ عَلَيْهِمْ حُكْمٌ.»^۲

۱. من الملاحم.

۲. دلائل الإمامة، ص ۵۵۴.

ابوبصیر می گوید: «به امام علیه السلام عرض کردم: قربانت شوم، آیا علی بن ابیطالب علیه السلام اصحاب مهدی علیه السلام را می شناخت؛ چنانچه عدد آن ها را می دانست؟» امام علیه السلام فرمود: «پدرم امام باقر علیه السلام فرمودند: به خدا قسم، امیرالمؤمنین علیه السلام نام اصحاب مهدی علیه السلام و اسم پدرانشان و طایفه ایشان را یک به یک می دانست و همچنین جایگاه ها، مقام ایشان، خانه ها، منازلشان و شهرهایشان را می دانست.»

ابوبصیر می گوید: «آیا بر روی زمین مؤمنان دیگری غیرایشان نیست؟» امام علیه السلام می فرمایند: «بله، این ها افرادی هستند که خداوند در جمع آن ها امام علیه السلام را ظاهر می کند. این ها حکام، نجیبان، قاضیان و فقهای دینی هستند؛ البته تصرف تکوینی در ایشان خواهد شد و درانجام امور هیچ امری برایشان مشکل و مشتبه نخواهد شد.»

به طور مسلم این ۳۱۳ نفر از علما و فقها هستند که از حکام و استانداران خواهند بود.

منابع روایت:

۱. دلائل الامامة (ص ۵۵۴)؛

۲. ملاحم (لابن طاووس) (ص ۳۷۵)؛

۳. البرهان (ج ۱، ص ۱۶۳)؛

۴. المحجة (ص ۲۸)؛

۵. بشارة الاسلام (ص ۹۹)؛

۶. منتخب الأثر (ص ۴۸۵).

روایت دوم

«حَدَّثَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ أَحْمَدُ بْنُ هُوْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَائِنْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بَعَثَ فِي أَقَالِيمِ الْأَرْضِ فِي كُلِّ إِقْلِيمٍ رَجُلًا يَقُولُ عَهْدُكَ فِي كِفِّكَ فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ أَمْرٌ لَا تَفْهَمُهُ وَلَا تَعْرِفُ الْقَضَاءَ فِيهِ فَانْظُرْ إِلَى كِفِّكَ وَاعْمَلْ بِمَا فِيهَا»^۱

آنگاه که حضرت قائم علیه السلام قیام کند برای هر مرز و بومی از زمین فرمانروایی تعیین می‌کند و به او می‌فرماید: «برنامه کار تو در دست تو است؛ چنانچه در هنگام انجام وظیفه مشکلی پیش آمد که حکم آن را ندانستی، به کف دست بنگر و بر طبق آنچه در آن می‌یابی، رفتار کن.»

مقصود این روایت از فهمیدن حکم مشکلات به وسیله کف دست ممکن است کنایه از سرعت ارتباط با حکومت مرکزی و کسب تکلیف برای رفع مشکل باشد یا اشاره به مهارت خیره‌کننده مسئولان بر کار داشته باشد که با یک نگاه می‌توانند اظهار نظر کنند. شاید به وسیله معجزه مشکل حل شود که عقل بشر از فهم آن ناتوان است.

به یقین قضات امام همان فقیهان در دوران ظهور هستند.

نتیجه

علمای شیعه نه تنها در دوران ظهور مخالفی با امام زمان علیه السلام ندارند و مطلبی بر ضد آنان نیست؛ بلکه جزو یاران و کارگزاران آن حضرت خواهند بود.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين
الطاهرين
السلامين
البراهين
الغيايبين
المرسلين
الامينين
البراهين
الغيايبين
المرسلين
الامينين

جلسه چهل و ششم

انحراف سران و شخصیت های بتریه

مقدمه

بحث ما پیرامون بررسی شخصیت سران بتریه از فرق مخالف امام عصر علیه السلام است. در روایات، بتریه و مرجئه از گروه های مخالف با امام عصر علیه السلام ذکر شده اند که تابعین آن ها در هنگام ظهور به مخالفت برمی - خیزند.

هدف از بررسی سران بتریه این است که بدانیم آن ها اشخاصی منحرف بودند و به هیچ وجه جزو فقیهان شیعه شمرده نمی شوند. حتی نام یک عالم شیعه در بین آن ها نیست و این فرق جزو شیعیان شمرده نمی شود.

مغیره بن سعید

مغیره بن سعید ملقب به ابتر و فرقه بتریه به او منسوب است.

نظر نمازی علیه السلام:

«المغیره بن سعید: هو غیر سعید. خبیث ملعون غیر سدید. کان یکذب علی مولانا الباقر علیه السلام، فلعنه مولانا الصادق علیه السلام وأذاقه الله حرّ الحديد. و بذلك کله نطقت الروایات المستفیضة التي تزيد عن عشرة رواها الکشي و

غیره. فراجع رجال المامقانی. ذمومه مذکوره فی سفینه البحار. و حکي عنه أنّه قال: والإمام المنتظر هو زكريّا بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ. و هو حيّ إلى أن يخرج. وقيل: كان يلقّب بالأبتر فنسب إليه البترية من الزيدية.^۱

«مغيرة بن سعيد: او غير سعيد، شخصی خبیث، ملعون و مطرود است. او بر امام باقر علیه السلام دروغ می بست. مولای ما امام صادق علیه السلام او را لعنت کرد و خداوند به او حرارت آهن را چشانند. در مورد جعل بودن او و سرنوشتش روایات مستفیضه ای وجود دارد که کشی بیش از ده روایت نقل کرده است. پس به رجال مامقانی رجوع کنید.

مذمت او در سفینه البحار ذکر شده است. از او حکایت کرده اند که می گفت: امام منتظر همان زکریا بن محمد بن علی بن حسین بن علی است و اوزنده است تا خروج کند. گفته اند: او ملقب به ابتر بود و بتیره از طائفه ی زیدیه به او منسوب است.»

در نتیجه بتیره که یکی از گروه های مخالف امام عصر علیه السلام است، از امامیه اثناعشری نیستند؛ بلکه یک گروه منحرف و از زیدیه هستند.

روایاتی که آیت الله خوبی از کشی در مورد مغيرة بن سعيد نقل می کند:

۱. حدثني محمد بن قولويه، قال: حدثني سعد بن عبد الله، قال: حدثني أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى، عن أبي يحيى زكريا بن يحيى الواسطي، و حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد، عن أخيه جعفر بن عيسى، و أبو يحيى الواسطي، قال: قال أبو الحسن الرضا علیه السلام: «كان المغيرة بن سعيد يكذب

علیٰ ابی جعفر علیه السلام فأذاقه الله حر الحديد.^۱

امام رضا علیه السلام فرمود: «مغیره بن سعید بر ابوجعفر علیه السلام دروغ می بست. پس خداوند حرارت آهن را به او چشانده.»

۲. سعد، قال: حدثنا محمد بن الحسن، والحسن بن موسى، قالوا: حدثنا صفوان بن يحيى، وابن مسكان، عمن حدثه من أصحابنا، عن أبي عبد الله علیه السلام، قال: «سمعتَه يقول: لعن الله المغيرة بن سعيد، إنه كان يكذب على أبي، فأذاقه الله حر الحديد، لعن الله من قال فينا ما لا نقوله في أنفسنا، ولعن الله من أزالنا عن العبودية لله الذي خلقنا، وإليه مآبنا ومعادنا، وييده نواصينا.»^۲

ابن مسكان از شخصی و او از یکی از صحابه و وی از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «خدا مغیره بن سعید را لعنت کند. او بر پدرم دروغ می بست و خداوند او را مبتلا به حرارت آهن کرد. خدا لعنت کند کسی را که درباره ما چیزی بگوید که ما خود درباره خویش نمی گوییم. خدا لعنت کند کسی را که ما را از بندگی خدایی که ما را خلق کرده و به سوی او بازگشت ما است و اختیار ما به دست او است، خارج کند.»

۳. حدثني محمد بن قولويه، والحسين بن الحسن بن بندار القمي، قالوا: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثني محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمن، أن بعض أصحابنا سألَه وأنا حاضر، فقال له: يا أبا محمد ما أشدك في الحديث وأكثر إنكارك لما يرويه أصحابنا، فما الذي يحملك

علی رد الأحادیث، فقال: حدثني هشام بن الحكم أنه سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول: «لا تقبلوا علينا حديثاً إلا ما وافق القرآن والسنة، أو تجدون معه شاهداً من أحاديثنا المتقدمة، فإن المغيرة بن سعيد لعنه الله دس في كتب أصحاب أبي أحاديث لم يحدث بها أبي، فاتقوا الله ولا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا تعالى وسنة نبينا محمد صلى الله عليه وآله، فإننا إذا حدثنا قلنا: قال الله عز وجل وقال رسول الله صلى الله عليه وآله»^۱

یونس بن عبد الرحمن گفت: «بعضی از اصحاب ما پرسیدند: ای ابامحمد، چه چیز باعث شد در مورد حدیث سخت گیری کنی و بیشتر احادیثی که اصحاب ما روایت می کنند را انکار کنی؟ چه چیز تورا بررد احادیث و داشته است؟ او گفت: هشام بن حکم به من حدیثی گفت که شنیدم امام صادق عليه السلام می فرماید: «آنچه را که از ما روایت می کنند، جز آن که موافق قول خدا و رسول بوده باشد یا شاهی از سخنان پیشین ما بر آن ها داشته باشید، نپذیرید. مغیره بن سعید - خداوند او را لعنت کند - در کتب پدرم احادیثی را وارد کرد که هرگز از پدرم نبود. از خداوند بترسید و آنچه را که از ما نقل کرده و مخالف قول خدا و پیامبر ماست، نپذیرید. ما وقتی حدیثی نقل می کنیم، می گوییم: خداوند یا رسول او فرموده است.»

ما مقانی عليه السلام می فرماید:

«قد تظافرت الروایات بكونه كذا باكان يكذب على ابي جعفر عليه السلام وفي بعضها انه كان يدرس احاديث في كتب اصحابه وقد اورد الكشي جملة من

تلك الأخبار؛^۱ روایات فراوانی وارد شده است که او بسیار دروغ‌گو بود و بر ابو جعفر علیه السلام دروغ می‌بست. در بعضی اخبار هست که احادیث مجعول در کتب اصحاب وارد می‌کرد و مرحوم کشی بعضی از آن اخبار را نقل کرده است.»

۴. وعنه، عن یونس، عن هشام بن الحکم أنه سمع أبا عبد الله علیه السلام يقول: «كان المغيرة بن سعيد يتعمد الكذب على أبي، ويأخذ كتب أصحابه، و كان أصحابه المستترون بأصحاب أبي يأخذون الكتب من أصحاب أبي، فيدفعونها إلى المغيرة، فكان يدس فيها الكفر والزندقة، ويسننها إلى أبي ثم يدفعها إلى أصحابه، فيأمرهم أن يثبتوها في الشيعة، فكلما كان في كتب أصحاب أبي من الغلو فذاك مما دسه المغيرة بن سعيد في كتبهم»^۲

از هشام بن حکم شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «مغیره بن سعید در دروغ بستن بر پدرم تعمد داشت. کتاب اصحاب او را می‌گرفت و از آنجا که طرف داران او خود را در زمره اصحاب پدرم درآورده بودند، کتاب‌های اصحاب راستین پدرم را می‌گرفتند و به مغیره می‌دادند و مغیره مطالبی از کفر و زندقه در آن کتاب‌ها می‌گنجانده و به پدرم نسبت می‌داد. سپس آن‌ها را به یاران خویش باز می‌گرداند و به ایشان دستور می‌داد که میان شیعیان پخش کنند. بنابراین، هر چه مبالغه و غلو در کتاب‌های اصحاب پدرم باشد، همان‌هایی است که مغیره بن سعید در کتاب‌هایشان گنجانده است.»

۱. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳، ص ۲۳۶.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۳۰۰.

نظر آیت الله خوئی درباره غلو:

آیت الله خوئی رحمته الله علیه سه معنا برای غلویان می‌کند:

اول، این که کسانی که معتقد به ربوبیت امیرالمؤمنین علیه السلام یا یکی از ائمه طاهرین علیهم السلام هستند؛ در نتیجه معتقدند که امیرالمؤمنین علیه السلام رب جلیل و همان خدای مجسم است که به زمین آمده است. این نسبت اگر صحت داشته باشد و نیز ثابت شود که چنین اعتقادی دارند، اشکالی در حکم به نجاست و کفر آنان نیست؛ چون این اعتقاد انکار الوهیت خداوند سبحان است.

دوم، این که کسانی که اعتراف به الوهیت خداوند سبحان دارند و به این نیز اعتقاد دارند که امور مربوط به تشریع و تکوین همه به دست امیرالمؤمنین علیه السلام یا یکی از ائمه علیهم السلام است؛ در نتیجه، معتقدند که اوزنده می‌کند، می‌میراند، خالق و رازق است و او بود که انبیای گذشته را در نهان یاری و پیروز کرد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به طور آشکار یاری می‌کرد. این اعتقاد آن‌ها در واقع باور باطل و خلاف واقعیت است؛ زیرا قرآن دلالت دارد بر این که امور مربوط به تکوین و تشریع همه به دست خداوند سبحان است. چنین اعتقادی ملازمه با کفر شخص ندارد.

بنابراین این اعتقاد انکار ضروری دین است؛ چون امور راجع به تکوین و تشریع مختص به ذات خداوند متعال است. پس کفر این طایفه مبتنی بر این است که انکار ضروری دین آیا کفر مطلق را به دنبال دارد یا این که هنگامی موجب کفر می‌شود که به تکذیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منجر شود؛ مانند جایی که می‌داند که آنچه انکار می‌کند، ضروری دین است؟

سوم، این که کسانی که به ربوبیت امیرالمؤمنین علیه السلام معتقد نیستند و باور

در بیان علما در خصوص کفر و ایمان

به تفویض امور به ائمه علیهم السلام نیز ندارند؛ بلکه اعتقاد دارند که امیرالمؤمنین علیه السلام و غیر ایشان از ائمه علیهم السلام اولیای امر هستند و از طرف خداوند عامل و مأمور هستند. آنان گرامی ترین مخلوقین نزد خداوند هستند. پس به آنان رزق، خلق و مانند آن را نسبت می دهند؛ نه به این معنا که این امور به طور حقیقت به آنان منسوب است؛ زیرا معتقد است که عامل حقیقی در این امور خداوند است؛ بلکه اسناد او، مانند اسناد مرگ به عزرائیل و باران به فرشته باران و زنده کردن به حضرت عیسی علیه السلام چنانچه در قرآن می فرماید: «و مردگان را به اذن خداوند زنده کرد.» و غیر آن، از اسناد فعلی از افعال خداوند به نوعی از اسناد به عاملان آن از طرف خداوند است. بنابراین این نوع از اعتقاد، کفر را به دنبال ندارد و انکار ضروری دین محسوب نمی شود؛ در نتیجه، این قسم را نیز از اقسام غلو شمرند و غلو به این معنا اشکالی ندارد؛ بلکه چاره ای در التزام به آن نیست، فی الجمله.

سبزواری در کتاب مذهب الاحکام هشت معنا و علامه مجلسی در بحار الانوار نه معنا برای غلویان می کنند.

برخی علما عده ای از روایات را متهم به غلو می کنند. برای صحت این نسبت ها باید ابتدا معنای غلو را بدانیم. نمی توان هر کسی که مقاماتی را به ائمه علیهم السلام نسبت داد، غالی نامید. مقامات ائمه علیهم السلام امروز جزو ضروریات مذهب و اعتقادات ما است. موضع ائمه علیهم السلام نیز در برابر غلات مشخص بود؛ گاهی امام علیه السلام به فردی پول می دادند تا شخص غالی را ترور کند. در مورد بعضی اشخاص گفته شده است که او غالی بود؛ در حالی که ائمه علیهم السلام در برابرش موضعی نداشتند. ما از این عدم موضع امام کشف می کنیم که آن ها غالی نبودند.

۵. وبهذا الإسناد عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي بن الحسن، عن عمه عبد الرحمن بن كثير، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام يوما لأصحابه: «لعن الله المغيرة بن سعيد، ولعن الله يهودية كان يختلف إليها، يتعلم منها السحر والشعبذة والمخاريق، إن المغيرة كذب على أبي فسلبه الله الإيمان، وإن قوما كذبوا علي، ما لهم أذاقهم الله حر الحديد، فوالله ما نحن إلا عبيد الذي خلقنا واصطفانا، ما نقدر على ضر ولا نفع، إن رحمتنا فبرحمته وإن عذبنا فبذنوبنا، والله ما لنا على الله من حجة، ولا معنا من الله براءة، وإنا لميتون و مقبورون ومنشرون ومبعوثون، وموقوفون ومستولون، ويلهم ما لهم لعنهم الله، لقد آذوا الله وآذوا رسوله صلى الله عليه وآله وسلم في قبره، وأمير المؤمنين عليه السلام، وفاطمة عليها السلام، والحسن عليه السلام، والحسين عليه السلام، وعلي بن الحسين عليه السلام، ومحمد بن علي عليه السلام، وها أنا ذا بين أظهركم لحم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وجلد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، أبيت على فراشي خائفا وجلا مرعوبا.»^۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيد المرسلين
آل محمد الطيبين الطاهرين
الطاهرين

«عبد الرحمن بن كثير می گوید: «حضرت صادق عليه السلام روزی به اصحاب خود فرمود: خداوند مغیره بن سعيد را و آن زن یهودی که با او رفت و آمد داشت، لعنت کند که از او سحر و شعبده می آموخت. مغیره بر پدرم دروغ بست و خداوند ایمانش را گرفت. گروهی نیز بر من دروغ بسته اند. خداوند به آن ها حرارت اسلحه و آهن را بپاشاند.

به خدا قسم، ما جز بندگان آنی که آفریده شده و خداوند آن ها را برگزیده، نیستیم. قدرت سود و زبانی را نداریم. اگر مورد رحمت قرار گیریم، بسته به لطف او است و اگر معذب شویم، به واسطه گناه ما است. به خدا قسم، ما را

بر او حجتی نیست. از جانب او در اختیار ما سندی مبنی بر آزادی نیست. ما می‌میریم، دفن می‌شویم، زنده خواهیم شد و در پیشگاه او خواهیم ایستاد و مسئول خواهیم بود. وای بر آن‌ها! خدا ایشان را لعنت کند. آنان، خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین و محمد بن علی علیه السلام را آزرده‌اند. اینک من در میان شما هستم و از گوشت و پوست پیامبر صلی الله علیه و آله پرورش یافته‌م و بر رختخواب خود می‌خوابم؛ در حالی که ترس و وحشت دارم.»

از این روایات استفاده می‌شود که مغیره بن سعید شخصی مطرود بود و حدود شش هزار حدیث به امام باقر علیه السلام نسبت داد. البته کذب این احادیث مشخص شده است. او با چنین شخصیتی، از سران بتریه است و فرقه بتریه پیروان چنین فردی هستند. قومی مطرود، ملعون، کذاب و مسلوب‌الایمان هستند که هیچ ربطی به علمای شیعه ندارند.

جلسه چهل و هفتم

منحرفان از سران و شخصیت های بتریه

صالح بن ابی حفصه

نظر علامه مجلسی رحمته الله علیه:

«سالم بن ابی حفصه، وهو كان من رؤساء الزيدية وروى الكشي روايات كثيرة تدل على أن الصادق عليه السلام لعنه وكذبه وكفره؛^۱ سالم بن ابی حفصه یکی از رؤسای زیدیه است. مرحوم کشی روایات زیادی نقل کرده که دلالت بر این دارد که امام صادق عليه السلام او را لعن، تکذیب و تکفیر کرده است.»

نظر ابن داوود رحمته الله علیه:

ابن داوود هنگامی که در قسم دوم رجالش از او نام می برد، می فرماید:
«وفي القسم الثاني من رجال ابن داود: سالم بن أبي حفصة من أصحاب الإمام الباقر عليه السلام، ذكره الكشي زيدي بترى، كان يكذب على أبي جعفر عليه السلام، لعنه الصادق عليه السلام؛^۲ او از اصحاب امام باقر عليه السلام است و زیدی بتریه ای است. برابر جعفر عليه السلام دروغ می بست و امام صادق عليه السلام او را لعن کرده است.»

نظر
علامه
در عصر
ظهور
اقدام
زمان
مجلسی

۱. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

۲. تنقيح المقال في علم الرجال، ج ۳۰، ص ۳۹.

نظر صاحب تحریر طاووسی رحمته الله:

«سالم بن ابی حفصه، روی عن الصادق عليه السلام لعنه وتكذيبه وتكفيره. الطريق: ذكرته في باب الزاي، عند ذكر زياد بن المنذر، وحاله أشهر من أن يستدل عليه؛^۱ از امام صادق عليه السلام لعن، تكذيب وتكفير سالم بن ابی حفصه روایت شده است. حال او مشهورتر از آن است كه عليه او استدلال شود.»

نظر كشی رحمته الله:

روایات كشی در مورد تضعیف سالم بن ابی حفصه

۱. وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْكُوفِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: «ذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَثِيرَ النَّوَاءِ وَ سَالِمُ بْنُ أَبِي حَفْصَةَ وَ أَبَا الْجَارُودِ فَقَالَ كَذَّابُونَ مُكَذِّبُونَ كُفَّارٌ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ^۲

ابوبصیر گفت: امام صادق عليه السلام یادی از کثیرالنوا، سالم بن ابی حفصه و ابوجارود کرد و فرمود: آنان کذاب، مکذب و کفار هستند. لعنت خداوند بر آن‌ها باد.»

۲. مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ ابْنِ أَبِي بَصِيرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: «لَقِيتُ سَالِمَ بْنَ أَبِي حَفْصَةَ، فَقَالَ لِي وَيْحَكَ يَا زُرَّارَةُ إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ لِي أَخْبِرْنِي عَنِ النَّخْلِ عِنْدَكُمْ بِالْعِرَاقِ يَنْبُتُ قَائِمًا أَوْ مُعْتَرِضًا قَالَ فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّهُ يَنْبُتُ قَائِمًا. قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ مَرِّكُمْ حُلُوهُوَ

سَأَلَنِي عَنْ حَمَلِ النَّخْلِ كَيْفَ يَحْمَلُ فَأَخْبَرْتُهُ. وَسَأَلَنِي عَنِ السُّفْنِ تَسِيرُ فِي الْمَاءِ أَوْ فِي
الْبَرِّ قَالَ فَوَضَعْتُ لَهُ أَهْمًا تَسِيرُ فِي الْبَحْرِ وَيَمْدُودُهَا الرِّجَالُ بِصُدُورِهِمْ، فَأَتَمُّ بِإِمَامٍ لَا
يَعْرِفُ هَذَا! قَالَ، فَدَخَلْتُ الطَّوْفَ وَأَنَا مُعْتَمِّمٌ لِمَا سَمِعْتُ مِنْهُ، فَلَقَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام
فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ لِي، فَلَمَّا حَازَيْنَا الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ، قَالَ: أَلَمْ عَنْ ذِكْرِهِ فَإِنَّهُ وَاللَّهِ لَا يَسْتَوِلُ
إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا.»^۱

زراره می گوید: «من سالم بن ابی حفصه را ملاقات کردم و به من گفت: خدا
تو را رحمت کند ای زرارہ، ابو جعفر علیه السلام به من گفت: از نخل های عراق برایم
بگو، عمودی رشد می کند یا منحرف؟» گفت: «به امام خبر دادم که رشد
آن ها عمودی است.» امام علیه السلام فرمود: «از میوه های آن بگو که شیرین است و از
نحوه باروری درختانتان بگو.» پس ایشان را خبر دادم. از کشتی ها سؤال کرد:
«در آب جریان دارند یا در خشکی؟» گفت: «برای ایشان توصیف کردم که
آن ها در دریا سیر می کنند و مردان با سینه هایشان آن را در دریا به جریان می
اندازند. از امامی پیروی می کنی که به این امور شناخت ندارد.» زرارہ
می گوید: داخل طواف شدم و از آنچه شنیده بودم، ناراحت بودم که امام
باقر علیه السلام را دیدیم و آنچه از او شنیده بودم، نقل کردم. وقتی مقابل حجر الاسود
رسیدیم، امام علیه السلام فرمود: «حرف هایش را رها کن؛ به خدا قسم، خیری در او
نیست.»

سالم بن ابی حفصه چنین شخصیت کذابی است که طرف داران او در
هنگام ظهور به مخالفت با امام زمان علیه السلام بر می خیزند. چنین اشخاص
منحرفی هیچ ارتباطی با علمای شیعه ندارند. از ابان بن عثمان نقل شده که

در ظهور و ظهور امام زمان علیه السلام

سالم بن ابی حفصه از مرجئه نیز بوده است.

۳. بصائر الدرجات یَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ فَضِيلِ الْأَعْوَرِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ قَالَ: «كُنَّا زَمَانَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام حِينَ مَضَى عَ تَرَدَّدُ كَالْعَنَمِ لَا رَاعِيَ لَهَا فَلَقِينَا سَالِمَ بْنَ أَبِي حَفْصَةَ فَقَالَ يَا بَا عُبَيْدَةَ مَنْ إِمَامُكَ قُلْتُ أَمَّتِي أَلْ مُحَمَّدٍ فَقَالَ هَلَكْتَ وَأَهْلَكَتَ أَمَا سَمِعْتَ أَنَا وَأَنْتَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام وَهُوَ يَقُولُ مَنْ مَاتَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً قُلْتُ بَلَى لَعُمْرِي لَقَدْ كَانَ ذَلِكَ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ بِثَلَاثٍ أَوْ خَوْفَهَا دَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَرَزَقَ اللَّهُ لَنَا الْمَعْرِفَةَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ لَقِيتُ سَالِمًا فَقَالَ لِي كَذَا وَكَذَا وَقُلْتُ لَهُ كَذَا وَكَذَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا وَيْلَ لِسَالِمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَمَا يَدْرِي سَالِمٌ مَا مَنَزِلَةُ الْإِمَامِ الْإِمَامُ أَعْظَمُ مِمَّا يَذْهَبُ إِلَيْهِ سَالِمٌ وَ النَّاسُ أَجْمَعُونَ»^۱

ابوعبیده حذاء می گوید: «در زمان حضرت باقر عليه السلام وقتی امام از دنیا رفت ما سرگردان بودیم، مانند گوسفندان بی چوپان. سالم بن ابی حفصه را دیدیم و گفت: «امام تو کیست؟» گفتم: «اثنه من آل محمد عليه السلام» گفت: «نابود شدی و نابود کردی؛ مگر من و تواز حضرت باقر عليه السلام نشنیدیم که فرمود: هر کسی بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.» گفتم: «چرا، به جان خودم همین طور است.»

پس از سه روز یا نزدیک به آن خدمت امام صادق عليه السلام رسیدیم. خدا به ما معرفت را روزی کرد و خدمت ایشان شرفیاب شدم و گفتم: «سالم را دیدم به من چنین و چنان گفت و من نیز چنین و چنان گفتم.» امام صادق عليه السلام سه مرتبه فرمود: «وای بر سالم! مگر سالم نمی داند مقام امام چگونه است؟ امام

بزرگ تراست از آنچه او و مردم (عامه) خیال می کنند.»

سالم بن ابی حفصه راه خود را نیز گم کرده بود. او تحت تعقیب امویان بود تا این که حکومت بنی امیه ساقط شد و عباسیان روی کار آمدند. نزد ابوالعباس سفاح رفت و با او بیعت کرد و در این هنگام به حج رفت و تلبیه او در راه حج چنین بود: «لبیک قاصم بنی امیه لبیک».

مرحوم کشی سالم بن ابی حفصه را جزو بتریه شمرده است:

«ومنها ما فی رجال الکشی من عدّ سالم بن ابی حفصة من التبرية الخالطين ولاية علی عليه السلام بولاية ابي بكر وعمر يثبتون لهما الإمامة ويغضون عثمان وطلحة والزبير وعائشة يرون الخروج مع بطون ولد علی بن ابي طالب عليه السلام وقد نقلنا عبارته بتمامها فی تفسیر التبرية عند الکلام فی المذاهب الفاسدة من مقياس الهداية؛ کشی سالم بن ابی حفصه را از بتریه می شمارد. اعتقاد آن ها چنین است که ولایت امام علی عليه السلام را با ولایت ابوبکر و عمر خلط می کنند و برای آن دو امامت را اثبات می کنند. عثمان، طلحه، زبیر و عایشه را مبعوض می دارند. خروج را از برای فرزندی از فرزندان امام علی عليه السلام می دانند. ما تمام عبارت او را در کلام در مذاهب فاسده در کتاب مقياس الهداية نقل کردیم.»

۴. ثُمَّ رُوِيَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ الْكُشِّيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ يَزِيدَ الْعَوِّيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ الرَّوَاسِيِّ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَمَعِيَ سَلَمَةُ بْنُ كُهَيْلٍ وَ أَبُو الْمُقَدَّامِ ثَابِتُ الْحَدَّادِ وَ سَالِمُ بْنُ أَبِي حَفْصَةَ وَ كَثِيرُ النَّوَّاءِ وَ جَمَاعَةٌ مَعَهُمْ وَ عِنْدَ أَبِي

جَعْفَرُ أَخُوهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ فَقَالُوا لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام تَتَوَلَّى عَلِيًّا وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا وَتَتَبَرَّأُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ قَالَ نَعَمْ قَالُوا نَتَوَلَّى أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَوْنِ تَتَبَرَّأُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِمْ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ وَقَالَ لَهُمْ أَتَتَبَرَّؤُونَ مِنْ فَاطِمَةَ بَنَتِمْ أَمَرْنَا بِتَرْكُمُ اللَّهِ فَيَوْمِئِذٍ سُمُّوا الْبُتْرِيَّةَ^۱».

سدیر روایت کرده و می گوید: «من در حالی که سلمه بن کهیل، ابوالمقدام، ثابت بن حداد، سالم بن ابی حفصه، کثیر النوا و جماعتی از ایشان را به همراه داشتیم، به محضر امام باقر علیه السلام مشرف شدم. در این حال برادر حضرت، زید بن علی، در حضور آن سرور بود. سپس آن جمع به امام علیه السلام گفتند: «ما علی، حسن و حسین علیهما السلام را دوست می داریم و از دشمنانشان بیزاری می جوئیم.» فرمود: «بسیار خوب.» گفتند: «ابوبکر و عمر را دوست می داریم و از دشمنانشان بیزاری می جوئیم.» زید بن علی روبه ایشان کرد و گفت: «آیا از فاطمه علیها السلام بیزاری می جوئید؟ امر ما را مقطوع ساختید. خدا نسلتان را قطع کند.» از آن روز ایشان بتریه نامیده شدند.

۵. عن سعد بن جناح الکثبی قال حدّثنی علی بن محمّد بن یزید القمّی عن احمد بن محمّد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن فضالة بن ایوب عن الحسین بن عثمان الرّوasi عن سدید قال: «دخلت علی ابی جعفر علیه السلام و معی سلمة بن کهیل و ابوالمقدام ثابت الحدّاد و سالم بن ابی حفصة و کثیر التّواو جماعة معهم و عند ابی جعفر علیه السلام اخوه زید بن علی علیه السلام فقالوا لابی جعفر علیه السلام تتولّى علیّا و حسنا و حسینا و تتبرّأ من اعدائهم. قال نعم. قالوا تتولّى ابا بکرو عمر و تتبرّأ من اعدائهم. قال فالتفت

اليهم زيد بن علي فقال لهم أُنْتَبِرُؤُونَ من فاطمة؟! أُنْتَبِرُؤُونَ من فاطمة؟! بترتم أمرنا بتركم الله فيومئذ سموا البترية.»^۱

سدیر می گوید: به همراه سلمه بن کهیل، ابومقداد ثابت حداد، سالم بن ابی حفصه، کثیرالنوا و عده ای که همراهشان بودند خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم. برادرش زید بن علی نیز در محضرشان بود. آنان به امام علیه السلام عرض کردند: «ما علی، حسن و حسین علیهما السلام را دوست داریم و از دشمنانشان بیزاریم.» فرمود: «بسیار خوب.» گفتند: «ابوبکر و عمر را دوست داریم و از دشمنانشان بیزاریم.» اینجا بود که زید بن علی روبه آنان کرد و گفت: «آیا از فاطمه بیزاری می جویید؟ آیا از فاطمه بیزارید؟ از امر ما بریدید. خداوند نسلتان را قطع کند.» از آن زمان آنان را بتریه (قطع شده) نامیدند.

۶. العیاشی: عن أبي بصير، قال: سمعت أبو جعفر علیه السلام يقول: «إن الحكم بن عینة، و سلمة، و کثیر النواء، و أبا المقدام، و التمار- یعنی سالما- أضلوا کثیرا من ضل من هؤلاء الناس، و إنهم من قال الله: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾»^۲

مرحوم کشی به اسناد خود از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: از امام ابوجعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «حکم بن عتیبه، سلمه، کثیرالنواء، ابوالمقدام، و تمار. سالم بن ابی حفصه. بسیاری از آنان را که گمراه شده اند به گمراهی کشیده اند. ایشان از کسانی هستند که خدای عزوجل درباره آنان

در روز قیامت

۱. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۳.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۱۳.

فرموده است: «و بعضی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: به خدا و روز جزا ایمان آوردیم در حالی که ایشان مؤمن نیستند.»
همچنین کشی روایتی نقل می‌کند که اشاره به ناصبی بودن سالم بن ابی حفصه دارد.

۷. مُحَمَّدُ بْنُ قُلُوبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِثَابٍ قَالَ: «دَخَلَ زُرَّارَةُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ مُتَأَهِّلٌ أَنْتَ قَالَ لَا قَالَ وَمَا يَنْتَعِكَ عَنْ ذَلِكَ قَالَ لِأَيِّ لَا أَعْلَمُ تَطِيبُ مُنَاكَحَهُ هَؤُلَاءِ أَمْ لَا قَالَ فَكَيْفَ تَصْبِرُ وَأَنْتَ شَابٌ قَالَ أَشْتَرِي الْإِمَاءَ قَالَ وَمِنْ أَيْنَ طَابَتْ لَكَ نِكَاحُ الْإِمَاءِ قَالَ إِنَّ الْأَمَّةَ إِنْ رَأَيْتُ مِنْ أَمْرِهَا شَيْءٌ بَعْتُهَا قَالَ لَمْ أَسْأَلْكَ عَنْ هَذَا وَلَكِنْ سَأَلْتُكَ مِنْ أَيْنَ طَابَ لَكَ فَزَجَّهَا قَالَ لَهُ فَتَأْمُرُنِي أَنْ أَتَزَوَّجَ قَالَ لَهُ ذَلِكَ إِلَيْكَ قَالَ فَقَالَ لَهُ زُرَّارَةُ هَذَا الْكَلَامُ يَنْصُرِفُ عَلَى صَرْبَيْنِ إِمَّا أَنْ لَا تُبَالِي أَنْ أَغْصِي اللَّهَ إِذْ لَمْ تَأْمُرْنِي بِذَلِكَ وَالْوَجْهَ الْآخَرَ أَنْ يَكُونَ [تَكُونُ] مُطْلِقاً لِي قَالَ فَقَالَ عَلَيْكَ بِالْبَلْهَاءِ قَالَ فَقُلْتُ مِثْلَ الَّذِي يَكُونُ [تَكُونُ] عَلَى رَأْيِ الْحَكَمِ بْنِ عَتِيبَةَ وَسَلَامِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ قَالَ لَا إِلَهِيَ لَا تَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَلَا تَنْصِبُ.»^۱

زراره خدمت امام صادق عليه السلام آمد. حضرت به او فرمود: «ای زراره، آیا همسر داری؟» زراره گفت: «نه» حضرت فرمود: «چه مانعی در ازدواج داری؟» گفت: «من نمی‌دانم ازدواج با اینان (اهل سنت) حلال است یا نه؟» حضرت فرمود: «چگونه تحمل می‌کنی با این که جوانی؟» او گفت: «کنیزان را می‌خرم.» حضرت فرمود: «از کجا ازدواج (یا آمیزش) با کنیزان برایت حلال است؟» گفت: «اگر از بعضی از کارهای کنیزدل چرکین شدم اورا می‌فروشم.»

حضرت فرمود: «از تو در این باره نپرسیدم؛ از تو پرسیدم که از کجا آمیزش با او برایت حلال است؟»

به امام علیه السلام عرض کرد: «پس به من دستور می دهید که ازدواج کنم؟»
حضرت به او فرمود: «اختیار آن با تو است.» زراره به امام علیه السلام گفت: «این سخن دو گونه حمل دارد: یا شما باکی ندارید از این که من معصیت خدا کنم؛ زیرا تنها مرا به آن امر نکردید یا این که شما مرا آزاد گذاشته اید.»

زراره می گوید: حضرت فرمود: «بر تو باد به زنان ساده دل و پاک باور.» گفتم: «مثل زنانی که بر عقیده حکم بن عتیبه و سالم بن ابی حفصه هستند؟»
حضرت فرمود: «نه، آن زنی که نه فکر و مذهب شما را می شناسد و نه دشمنی می ورزد.»

مرحوم مامقانی می فرماید: «ما از این روایت استفاده می کنیم که آن ها ناصبی و طرفداران حکم و سالم بودند.»

جلسه چهل و هشتم

منحرفان از سران و شخصیت‌های بتریه

کثیرالنواء

شیخ طوسی می‌فرماید: «کثیرالنواء از اصحاب (معاصر) امام باقر علیه السلام و جزو بتریه است. ولی محمد بن ادریس در کتاب خود می‌نویسد: هذا کثیر النواء الذی تنسب البترية من الزيدية اليه لانه كان ابتر الید.»

روایات در مورد کثیرالنواء

۱. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ، قَالَ: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اللَّهُمَّ إِنِّي إِلَيْكَ مِنْ كَثِيرٍ النَّوَاءِ بَرِيءٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛^۱ ابوبکر حضرمی می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خدایا من از کثیرالنواء در دنیا و آخرت برائت و بیزارى می‌جویم.»

۲. وَرُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، قَالَ: «قُلْتُ لِكَثِيرِ النَّوَاءِ مَا أَشَدَّ اسْتِحْفَافَكَ بِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ لَأَنِّي سَمِعْتُ مِنْهُ شَيْئاً لَا أَحِبُّهُ أَبَدًا، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الْأَرْضَ السَّبْعَ تُفْتَحُ بِمُحَمَّدٍ وَعَشْرَتِهِ؛^۲

محمد بن یحیی گفت: به کثیرالنواء گفتم: «چرا این قدر ابوجعفر علیه السلام را

سبک می شماری؟» گفت: «زیرا از او چیزی را شنیدم که ابدا دوست ندارم. شنیدم می گوید: زمین در اختیار محمد و عترت او علیهم السلام است.»
بتریه زعامت ائمه علیهم السلام را قبول نداشتند.

ابن ادريس در کتاب مستدرکات از کتاب ابان بن تغلب نقل می کند:

۳. السرائرُ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: «كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَا وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فَذَكَرَ كَثِيرَ النَّوَاءِ قَالَ وَبَلَغَهُ عَنْهُ أَنَّهُ ذَكَرَهُ بِشَيْءٍ فَقَالَ لَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَمَا إِنَّكُمْ إِنْ سَأَلْتُمْ عَنْهُ وَجَدْتُمُوهُ أَنَّهُ لِعَيْتَةٍ فَلَمَّا قَدِمْنَا الْكُوفَةَ سَأَلْتُ عَنْ مَنْزِلِهِ فَدَلِلْتُ عَلَيْهِ فَأَتَيْنَا مَنْزِلَهُ فَإِذَا دَارُ كَبِيرَةٍ فَسَأَلْنَا عَنْهُ فَقَالَ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ عَجُوزَةٌ كَبِيرَةٌ قَدْ أَتَى عَلَيْهَا سِتُّونَ كَثِيرَةً فَسَلَّمْنَا عَلَيْهَا وَقُلْنَا هَا نَسْأَلُكَ عَنْ كَثِيرِ النَّوَاءِ قَالَتْ وَ مَا حَاجَتُكُمْ إِلَيَّ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْهُ قُلْتُ لِحَاجَةٍ إِلَيْهِ قَالَتْ لَنَا وَلِدٌ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ سَادِسٌ سِتَّةٍ مِنَ الرِّثَاءِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ هَذَا كَثِيرُ النَّوَاءِ الَّذِي يُنسَبُ الْبُثْرِيَّةُ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ إِلَيْهِ لِأَنَّهُ كَانَ أُبْتَرِلَ الْيَدَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ رَحِمَهُ اللَّهُ أَن يَقَالَ هَاهُنَا كَانَ مَقْطُوعَ الْيَدِ.»^۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

حنان بن سدير گفت: «من و جماعتی از اصحاب نزد امام صادق عليه السلام بودیم که اسم کثیرالنواء برده شد. گفت: خبر به امام رسید که او چیزی نسبت به امام گفته است. سپس امام صادق عليه السلام به ما فرمود: شما اگر از او تحقیق کنید، او را حرام زاده می یابید. وقتی به کوفه رفتیم از منزل او سؤال کردم، به سوی منزل او راهنمایی شدیم. وقتی به آنجا که خانه بزرگی بود رسیدیم، از آن سؤال کردم. گفت: در آن خانه پیرزنی که نسل است که سال های زیادی از عمر او می گذرد. پس بر او سلام کردیم و گفتیم: ما درباره کثیرالنواء سؤال داریم. گفت: چه نیازی به سؤال کردن درباره او دارید؟ گفتیم: به جهت نیازی

که به او است. گفت: در آن اتاق متولد شد و مادرش او را به دنیا آورد؛ در حالی که ششمین فرزند زناى او بود. محمد بن ادریس گفت: این همان کثیر النوائی است که بتریه از زیدیه به او منسوب اند؛ چون دستش قطع بود.»

کسانی که حلال زاده باشند نسبت به ائمه علیهم السلام موضع منفی ندارند. امام باقر علیه السلام سه ساله بودند که جزو اسرا به شام برده شدند. یزید گفت: «الحمد لله الذی قتل اعدائی» امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «لعنة الله على قاتلین ابی» یزید با مشاوران خود در مورد امام زین العابدین علیه السلام مشورت کرد. گفتند: «او را به قتل برسان» امام باقر علیه السلام فرمود: «یزید، فرعون نیز در مورد ایمان آورندگان به موسی علیه السلام با مشاوران خود مشورت کرد. آنان نظر به قتل ندادند؛ اما مشاوران تو نظر به قتل دادند. می دانی چرا آنان نظر به قتل ندادند؛ اما مشاوران تو نظر به قتل دادند؟ چون آن ها حلال زاده بودند؛ اما اینان حرام زاده اند.»

۴. مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ فَصَّالٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: «كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ جَاءَتْ أُمُّ خَالِدٍ - الَّتِي كَانَ قَطَعَهَا يُوسُفُ - يَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ، قَالَ: فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَيْ سِرُّكَ أَنْ تَشْهَدَ كَلَامَهَا؟ قَالَ: فَقُلْتُ: نَعَمْ، جُعِلْتُ فِدَاكَ. فَقَالَ: إِمَّا الْآنَ فَادْنُ. قَالَ: فَأَجْلَسَنِي عَلَى عَقَبَةِ الظَّنْفِيسَةِ ثُمَّ دَخَلْتُ فَتَكَلَّمْتُ، فَإِذَا هِيَ امْرَأَةٌ بَلِيعَةٌ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ فُلَانٍ وَفُلَانٍ، فَقَالَ لَهَا: تَوَلَّيْتَهُمَا. فَقَالَتْ: فَأَقُولُ لِرَبِّي إِذَا لَقَيْتُهُ إِنَّكَ أَمَرْتَنِي بِوَلَايَتِهِمَا. قَالَ: نَعَمْ. قَالَتْ: فَإِنَّ هَذَا الَّذِي مَعَكَ عَلَى الظَّنْفِيسَةِ يَأْمُرُنِي بِالْبِرَاءَةِ مِنْهُمَا، وَكَثِيرُ النَّوَاءِ يَأْمُرُنِي بِوَلَايَتِهِمَا، فَأَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: هَذَا وَاللَّهِ وَأَصْحَابُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كَثِيرِ النَّوَاءِ وَأَصْحَابِهِ، إِنَّ هَذَا يُخَاصِمُ فَيَقُولُ: مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. فَلَمَّا خَرَجْتُ، قَالَ: إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَذْهَبَ فَتُخْبِرَ كَثِيرَ النَّوَاءِ فَتَشْهَرَنِي بِالْكُوفَةِ، اللَّهُمَّ إِنِّي إِلَيْكَ مِنْ كَثِيرٍ

التَّوَّاءِ بِرِيٍّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۱

ابوبصیر می‌گوید: «در محضر امام صادق علیه السلام نشسته بودم که ام‌خالد - همان زنی که یوسف بن عمر دوست او را بریده بود - اجازه ورود خواست. امام صادق علیه السلام به من فرمود: «دوست داری که سخن این زن را بشنوی؟» عرض کردم: «آری» حضرت اجازه داد و وارد شد. امام صادق علیه السلام مرا در کنار خود روی تشک نشانید. زن مزبور از در وارد شد و شروع به سخن کرد. دیدم زن سخنوری است. از امام درباره آن دو (ابوبکر و عمر) پرسید؟ حضرت به آن زن فرمود: «دوستشان بدار» ام‌خالد گفت: «هرگاه پروردگارم را دیدار کردم، بگویم که توبه من دستور دادی دوستشان بدارم؟» فرمود: «آری» او گفت: «اما این شخص که روی تشک در کنار تو نشسته (ابوبصیر) به من دستور می‌دهد که از آنان بی‌زاری بجویم و کثیرالنواء به من دستور می‌دهد آن دورا دوست بدارم. کدام یک از این دو نفر بهترند و تو بیشتر آن‌ها را دوست داری؟» حضرت فرمود: «به خدا سوگند، این مرد در پیش من محبوب‌تر از کثیرالنواء و یاران او است. این مرد کسی است که احتجاج و مناظره می‌کند و می‌گوید: هر کسی بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نکند، پس آنان کافران هستند و هر کسی بر طبق آنچه خدا نازل فرموده حکم نکند، پس ایشان ستمکاران هستند و هر کسی بر طبق آنچه خدا نازل فرموده حکم نکند، پس آنان عصیان‌کاران هستند.»

بنابراین کثیرالنواء شخصی ناصبی، بدزبان و ولد حرام است. طرف‌داران او که هنگام ظهور با امام عصر علیه السلام مخالفت می‌کنند، اشخاصی با تفکراتی ناصبی هستند. معلوم است که این جریان ربطی به علمای شیعه ندارد.

در بیان این موضوع در کتاب «توضیح در بیان فضائل ائمه اطهار» آمده است.

جلسه چهل و نهم

انحراف سران و شخصیت های بتریه

زکریابن محمد بن علی بن حسین بن علی

بعضی گفته اند: «مغیره بن سعید قائل به امامت زکریابن محمد بن علی بن حسین بن علی بود.» در ادامه، بحث مختصری پیرامون شخصیت زکریابن محمد خواهیم داشت.

نظر شیخ عباس قمی رحمته الله:

شیخ عباس قمی در کتاب شریف سفینه البحار می فرماید:

«وذكر المجلسي جملة من معتقدات المغيرة (لعنه الله) نقلا عن المواقف وحكي عنه أنه قال: والإمام المنتظر هو زكريّا بن محمد بن عليّ بن الحسين بن عليّ وهو حيّ في جبل حاجر إلى أن يؤمر بالخروج، وقيل كان يلقّب بالأبتر فنسب إليه البترية من الزيدية؛^۱ علامه مجلسی بعضی از اعتقادات مغیره را به نقل از کتاب مواقف ذکر می کند. از او حکایت شده است که می گفت: «امام منتظر زکریابن محمد بن علی بن حسین بن علی است و او زنده در کوه حاجر است تا هنگامی که امر به خروج شود.» گفته اند: «او ملقب

به ابتر بود و فرقه بتریه جزوزیديه را به او نسبت داده اند.»

نظر طحاوی رحمۃ اللہ علیہ:

محمد علی طحاوی در کتاب کشاف اصطلاحات الفنون والعلوم می-

نویسد:

«وهؤلاء يقولون الامام المنتظر هو زكريا بن محمد بن علي بن الحسين بن علي وهو حي وقال بعضهم هو المغيرة كذا في شرح المواقف فلجنة الله عليهم وعلى عقائدهم الباطلة؛ آنان می گویند: «امام منتظر همان زکریا بن محمد بن علی بن حسین بن علی است و او زنده است. برخی گفته اند: او مغیره است، همچنین در شرح مواقف است - لعنت خداوند بر آنان و بر اعتقادات باطل آن ها.»

اما محمد، فرزند امام زین العابدین علیه السلام، پسری به نام زکریا ندارند. در حاشیه ذکر شده است که محمد، فرزند امام زین العابدین علیه السلام، هفت فرزند داشت که چهار فرزند او پسر بودند و نام زکریا را برای هیچ یک ذکر نمی کند. همچنین در طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۳۲۰؛ تاریخ بخاری، ج ۱، ص ۱۸۳؛ النهایة ابن کثیر، ج ۹، ص ۳۰۹؛ سیر اعلام النبلا، ج ۴، ص ۴۰۱ نام چنین فرزندی برای محمد، فرزند امام زین العابدین علیه السلام، ذکر نشده است.

گمان ما این است که کسانی به دنبال تفرق شیعه بوده اند، به عنوان مثال شهرستانی در ملل و نحل فرقه ها و مذاهب زیادی را به شیعه نسبت می دهد. اما از نظر ما شیعه کسانی را گویند که معتقد به امامت دوازده امام بعد از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم باشند. هر کسی از این اعتقاد خارج باشد. اعم از معتقدان به سه، چهار، پنج و... و حتی یازده امام - شیعه نبوده و از مذهب شیعه خارج

هستند. در نتیجه، پیروان زکریا بن محمد نیز ربطی به شیعه و فقهای آنان دارند و ما نیز از این فرقه دفاع نمی‌کنیم.

ثابت بن هرمز ابوالمقدم

نظر مامقانی رحمته الله:

مرحوم مامقانی در مورد شخصیت ابوالمقدم می‌فرماید:

«ثابت بن هرمز الفارسی ابوالمقدم العجلی مولا هم الکوفی الحدّاد من أعلام العجم. وفي المثل: (أكفر من هرمز) الذي قتل بكاظمة، وكان كثير الجيش، عظيم المدد، قيل: ولم يكن أحد من الناس أعدى للعرب و الإسلام من هرمز، ولذلك ضربت العرب فيه المثل. ثم إنه لا ينافي كونه بترياً، كونه من أصحاب الصادقين عليهم السلام، وروايته عنهما، مضافاً إلى أنّ البترية يقولون بإمامة أبي بكر وعمر أيضاً، مع علي عليه السلام.

وقد روى في روضة الكافي، عن ابن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدم، عن أبيه، قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: إنّ العامة يزعمون أنّ بيعة أبي بكر حيث اجتمع الناس كانت رضا لله عزّ ذكره، وما كان الله ليفتن أمة محمد صلّى الله عليه وآله من بعده؟ فقال [أبو جعفر عليه السلام]: «أما يقرءون كتاب الله؟! أوليس الله يقول: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ، وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۱ قال: فقلت [له]: إنّهم يفسرون على وجه آخر، فقال: «أوليس الله قد أخبر عن الذين من قبلهم من الأمم أنّهم قد اختلفوا من بعد ما جاءتهم

البینات، حیث قال تعالی: ﴿وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾^۱ وفي هذا ما يستدل به على أنّ أصحاب محمد ﷺ قد اختلفوا من بعده، فمنهم من آمن، ومنهم من كفر. فإنّ هذا الخبر ينافي كونه بترياً.

ويقرب منه ما عن كتاب عباد الذي يرويه هارون بن موسى بن أحمد التلعكبري، عن أبي علي محمد بن همام بن سهيل، عن أبي جعفر محمد بن أحمد ابن خاقان النهدي، عن محمد بن علي بن إبراهيم أبي سمينة ما صورته: عباد، عن عمرو بن ثابت، عن أبيه، عن أبي جعفر ﷺ، عن أبيه ﷺ، عن آبائه ﷺ، قال: قال رسول الله ﷺ: «نجوم السماء أمان لأهل السماء، فإذا ذهبت نجوم السماء أتى أهل السماء بما يكرهون، ونجوم من أهل بيتي من ولدي أحد عشر نجماً أمان في الأرض لأهل الأرض أن تميد بأهلها، فإذا ذهبت نجوم أهل بيتي من الأرض أتى أهل الأرض ما يكرهون».

ويمكن أن يقال - جمعاً بين شهادة الكشي بكونه بترياً، والرواية الناطقة بذلك المتقدمة في الموضع المشار إليه، وبين الرواية المزبورة أنفاً الكاشفة عن خلاف ذلك -: إنّّه كان في أوّل أمره بترياً، لما نقله من احتجاج العامة، ثمّ لمّا وصل إلى محضر أبي جعفر ﷺ واستفسر عن حجّتهم، وبَيّن ﷺ فساد حجّتهم عدل إلى الحق. ولكن الإشكال في أنّه

بترياً

لم یرد فیه مدح یلحقه بالحسان.^۱

«ثابت بن هرمز فارسی ابوالمقدام عجلی حداد از بزرگان عجم بود و در مثل است (کافر تراز هرمز) و لشکریان زیاد و کمک کار و یاوران عظیمی داشت. گفته شده است: دشمن تراز هرمز برای عرب و اسلام نبود و به همین جهت عرب به او ضرب المثل می زد. بتریه بودن او با این که از اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام است و از ایشان روایت می کند، منافاتی ندارد. بتریه قائل به امامت ابوبکر و عمر همراه علی علیه السلام هستند.

در روضه کافی از ابن محبوب از عمرو بن ابی المقدام از پدرش روایت شده است که گفت: به ابوجعفر علیه السلام گفتم: «اهل سنت چنین گمان می برند که چون همه مردم در بیعت با ابوبکر هم دست شدند پس این امر مورد خشنودی پروردگار بوده است و چنین نیست که خداوند امت محمد صلی الله علیه و آله را پس از او به فتنه افکند.» امام باقر علیه السلام فرمود: «آیا آنان کتاب خدا را نخوانده اند که پروردگار می فرماید: و محمد جز فرستاده ای نیست که پیش از او فرستادگانی در گذشته اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب باز می گردید؟ و هر کسی به عقب بازگردد زیانی به خدا نرساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد.» او می گوید: به حضرت عرض کردم: «آنها این آیه را به گونه ای دیگر تفسیر می کنند.» امام علیه السلام فرمود: «آیا این گونه نیست که خداوند عزوجل پیرامون امت های پیش از ایشان خبر داده که پس از آمدن دلایل دندان شکن و روشن با هم اختلاف یافتند؟ و می فرماید: «و به عیسی بن مریم حجت ها دادیم و او را با روح القدس یاری رساندیم و اگر خدا

می خواست آن ها که پس از پیامبران آمدند با وجود دلیل هایی که برایشان آمده بود با یکدیگر کارزار نمی کردند؛ ولی باز هم اختلاف کردند. از آن ها کسانی بودند که ایمان داشتند و کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر خدا می خواست با هم کارزار نمی کردند؛ ولی خدا هر چه خواهد می کند.» همین آیه دلیلی است بر آن که یاران محمد صلی الله علیه و آله نیز پس از او با هم اختلاف کردند و برخی از ایشان ایمان آوردند و پاره ای دیگر کفر ورزیدند.

این خبر با بتری بودن ثابت بن هرمز منافات دارد.

نزدیک به این روایت است آنچه در کتاب عباد که هارون بن موسی بن احمد تلعبری از ابوسعلی محمد بن همام بن سهیل از ابوجعفر محمد بن احمد بن خاقان نهدی از محمد بن علی بن ابراهیم ابوسمینه روایت می کند:

عباد از عمرو بن ثابت از پدرش از ابوجعفر علیه السلام از پدرش علیه السلام از پدران خود علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «ستارگان آسمان امان اهل آسمان هستند و هنگامی که ستارگان آسمان از بین بروند بر اهل آسمان آنچه از آن کراحت دارند، می آید. ستارگان اهل بیت من یازده نفر از فرزندان من هستند که امان اهل زمین هستند؛ هنگامی که ستارگان اهل بیت من از زمین بروند بر اهل زمین آنچه از آن کراحت دارند، می آید.»

ممکن است برای جمع بین شهادت کشی بر بتری بودن او و روایت ناطقه به آن و بین روایتی که کاشف از خلاف آن است، گفته شود که او در اول امر، بتری بوده است؛ به جهت آنچه از احتجاج و استدلال عامه نقل کرد؛ ولی هنگامی که به محضر ابوجعفر علیه السلام رسید و از دلایل ایشان سؤال کرد و امام فساد حجت اهل سنت را روشن کرد، به مذهب حق عدول کرد. ولی اشکال

در این است که مدحی در مورد او وارد نشده تا او را به حسان ملحق کند.»

سلمة بن کهیل ابویحییٰ حضرمی

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین می نویسد:

«قال أبو حنيفة من يأتي زيدا في هذا الشأن من فقهاء الناس؟ قال: قلت
 سليمة بن كهيل، ويزيد بن أبي زياد، وهرون بن سعد، وهاشم بن البريد، و
 أبو هاشم الزماني، والحجاج بن دينار، وغيرهم. فقال لي: قل لزيد لك
 عندي معونة وقوة على جهاد عدوك؛ أبو حنيفة گفت: «از فقها چه کسی
 حاضر است از زید تبعیت کند؟» راوی می گوید: «گفتم: سلیمه بن کهیل،
 یزید بن ابی زیاد، هارون بن سعد، هاشم بن برید، ابوهاشم رمانی،
 حجاج بن دینار و غیر اینان.»^۱ ابوحنیفه به من گفت: «به زید بگو خرجی و
 آذوقه برای جهاد با دشمنان را من به عهده می گیرم و تهیه می کنم.»
 شیخ او را از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام شمرده
 است.

فصل
 علماء
 در عصر ظهور امام زمان

روایات در مورد سلمة بن کهیل

۱. عن أبي بصير، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: «إن الحكم بن عيينة، وسلمة، و
 كثير النواء، وأبا المقدام، والتمار- يعني سالما- أضلوا كثيرا ممن ضل من هؤلاء الناس،
 وإنهم ممن قال الله: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ
 بِمُؤْمِنِينَ﴾؛^۲ کسی به اسناد خود از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: از امام

۱. مقاتل الطالبین، ص ۱۴۶.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۱۳.

ابوجعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «حکم بن عتیبه، سلمه، کثیرالنواء، ابوالمقدام و قمار . سالم بن ابی حفصه . بسیاری از آنان را که گمراه شده اند به گمراهی کشیده اند و آنان از کسانی هستند که خدای عزوجل درباره آنان فرموده است: «و بعضی از مردم کسانی هستند که می گویند: به خدا و روز جزا ایمان آوردیم در حالی که ایشان مؤمن نیستند.»

۲. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ثَعْلَبَةَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام لِسَلْمَةَ بْنِ كَهِيلٍ وَالْحَكَمِ بْنِ عُثَيْبَةَ شَرِيفًا وَعَرَبًا لَنْ نَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ ابومریم گفت: امام باقر علیه السلام به سلمه بن کهیل و حکم بن عتیبه گفت: «شرق و غرب عالم را بگردید، علم صحیح را نمی یابید؛ مگر آنچه از نزد ما اهل بیت علیهم السلام بیان شود.»
نظر مامقانی رحمته الله:

مرحوم مامقانی در مورد اعتقادات آن ها می فرماید:

«فسلمة بن كهيل عند صاحب جامع الرواة شخصان، وكذا- على التحقيق - عند العلامة؛ حيث جعله في آخر القسم الأول من خواص أمير المؤمنين علیه السلام، وفي القسم الثاني بتریا، وظاهره التعدد. بل التعدد هو الحقّ الحقیق؛ ضرورة أنّ أساس مذهب البترية قائم على القول بإمامة أبي بكر و عمرو علي علیه السلام، ولا يعقل أن يكون القائل بإمامة الأولين من خواصّه، فلا بدّ و أن يكون البتریّ غیره. هذا؛ مع أنّ البترية بوفاق من أهل الحديث والتاریخ و اللغة من فرق الزيدية الحادثة في زمن الباقر علیه السلام، وفي بعض الأخبار إنّ زيدا هو الذي قال لبعضهم: بترتم أمرنا بترككم الله؛ فسمّوا البترية، وهم أصحاب کثیرالنواء، والحسن بن صالح، وثابت الحدّاد... وأضرابهم الذين خلطوا

ولایة علی علیه السلام بولایة الشیخین، و یرون الخروج مع الخارج بالسيف من ولد علی علیه السلام، و أنّه هو الإمام، ولا یخفی أنّه لا یصحّ وصف أصحاب علی علیه السلام بالبتريّة بهذا المعنی.^۱

«سلمة بن کهیل نزد صاحب جامع الروات دو نفرند. بنا بر تحقیق، نزد علامه نیز چنین است؛ چون او را در آخر قسم اول از خواص امیرالمؤمنین علیه السلام می شمارد و در قسم دوم او را بتري نامیده است و ظاهر کلام ایشان تعدد است؛ بلکه تعدد، حق حقیق است. اساس مذهب بتريه بر قول به امامت ابوبکر، عمرو علی بن ابیطالب علیه السلام است؛ از این رو چنین کسی نمی تواند از خواص اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام باشد؛ پس باید بتري غیر او باشد.

علاوه بر این که بتريه به اتفاق اهل حدیث، تاریخ و لغت از فرق زیدیه هستند که در زمان امام باقر علیه السلام ایجاد شدند. آن ها اصحاب کثیرالنواء، حسن بن صالح، ثابت حداد و امثال آن ها کسانی هستند که ولایت علی علیه السلام را به ولایت شیخین مخلوط کردند و اعتقاد دارند که خروج کننده با شمشیر از فرزندان علی علیه السلام است و او امام است. مخفی نیست که وصف اصحاب علی علیه السلام به بتريه به این معنا صحیح نیست.»

بنابر این، سلمة بن کهیل حضرمی ضعیف و بتري است؛ اگر چه از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده است.

سخن پایانی

ما سران بتریه و شخصیت و ویژگی‌های اعتقادی آن‌ها را بررسی کردیم و معلوم شد که مخالفان امام زمان علیه السلام در هنگام ظهور طرفداران فرقه‌های انحرافی هستند و هیچ ارتباطی با فقهای شیعه ندارند و فقیهان و عالمان شیعه، چه در دوران اهل بیت علیهم السلام و چه در دوران غیبت و چه در دوران ظهور و حکومت حضرت علیه السلام مورد مدح و تکریم معصومان علیهم السلام بوده‌اند. خداوند بر عزت علماء و فقهای مذهب اهل بیت علیهم السلام بیفزاید و وجود مبارک‌شان را سلامت و رفتگان از آنان را غریق رحمت و ما را قدردان این گوهرهای کم‌یاب و ناشناخته بیفزاید. این سمیع مجیب!؟

نجم‌الدین طبسی

۱۳۹۹/۹/۲۶

اول جمادی‌الاولی ۱۴۲۲

قم مقدس

فقه
علماء در عصر ظهور امام زمان علیه السلام

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ۱- دارالمثل الامامه
 - ۲- مقياس الهدايه
 - ۳- الغيبه - طوسی
 - ۴- تابع الواليد
 - ۵- اقبات الهدايه
 - ۶- بشاره الاسلام
 - ۷- الانوار البهيه
 - ۸- مصحح احاديث الامام المهدي عج
 - ۹- بحار الانوار
 - ۱۰- معجم رجال الحديث
 - ۱۲- تنقيح المقال
 - ۱۳- قاموس الرجال
 - ۱۴- تفسير الميزان
 - ۱۵- فتوح ابن اعثم كوفي
 - ۱۶- مقتل الحسين ع خوارزمي

- ۱۷- مع الרכب الحسین
- ۱۸- بحار الانوار
- ۱۹- مختصر بصائر الدرجات
- ۲۰- الهدایه الکبری
- ۲۱- رجال کشی اختیار معرفه الرجال
- ۲۲- معجم الرجال
- ۲۳- حلیه الابرار
- ۲۴- نوادر الاخبار
- ۲۵- الفرست شیخ طوسی
- ۲۶- معالم العلما
- ۲۷- رجال نجاشی
- ۲۸- مستدرکات علم رجال الحديث
- ۲۹- کمال الدین
- ۳۰- الغیبه الدین
- ۳۱- روح المعانی
- ۳۲- الغارات
- ۳۳- شرح ابن ابی الجدید
- ۳۴- صوم عاشورا
- ۳۵- اصول کافی
- ۳۶- الفتوحات المکیه
- ۳۷- مصباح الانیس

- ۳۸- مصباح الاخبار
- ۳۹- انساب الشراف
- ۴۰- وقفه صفین
- ۴۱- النقی و التخریب
- ۴۲- مجمع البحرين
- ۴۳- سفینه البحار
- ۴۴- الطراز الاصول
- ۴۵- القدير فی الكتاب و السنه
- ۴۶- کشف الغمه
- ۴۷- ثواب الاعمال
- ۴۸- مرآه العقول
- ۴۹- کافی الروضه
- ۵۰- جامع الاخبار
- ۵۱- فوايد رجالیه
- ۵۲- الاحتجاج
- ۵۳- الارشاد
- ۵۴- روضه الواعظین
- ۵۵- تفسیر عیاشی
- ۵۶- فی رحاب حکومت الامام المهدي عج
- ۵۷- الذریه الی تصانیف الشیعہ
- ۵۸- تعلیقات علی

- ۵۹- شروح الفصوص
- ۶۰- نتایج المقياس
- ۶۱- فهرست كتل الشيعة
- ۶۲- البله والتاريخ
- ۶۳- درر الاخبار طبسى
- ۶۴- معالم العلما
- ۶۵- خلاصه الاقوال
- ۶۶- مجمع البخرانى
- ۶۷- رجال ابن الغضائرى
- ۶۸- مروج الذهب
- ۶۹- الدرالنظيم
- ۷۰- المعجم الموضوعى احاديث
- ۷۱- بصائر الدرجات
- ۷۲- موسوعة الامام الخويى
- ۷۳- مستدرات الوسائل الخا تبعه
- ۷۴- الاخبار الذخيلع
- ۷۵- التفسير المنسوب الى
- ۷۶- ملاحم ابن طاووس
- ۷۷- تفسير البرهان
- ۷۸- سفينه البحار